ماسه؟

کنز الاحباب در رمل تالیف رمال فاضل با کمال
زین العابدین بن قاسم اصفهانی که در ۹۹۳
تالیف نموده نام این کتاب در دیباچه نیست
و محتمل است که منحصر بفرد باشد
و این شخص کتابی دیگر بنام ثمرة الارواح در رمل دارد

سعید نفیسی
۲ / ۱ / ۲۶

۱/۱

کنز الاحباب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد موفور احدی را عزّ شانه که زبان هر فردی از افراد کاینات در تقریر و تحریر صفات ذات او قاصر و متکاثرات دیگر با محصور جناب ضمیر را عظم شانه که صفاتش از نسبت زوجیت مبرا و منزه و سپاس بی قیاس حکیمی را عمّت نواله که خیمه زرنگار افلاک را بی رابطه علاقه طناب اطناب ستون برافراخت و انوار زینت جماعات ثابتات و سیارات مرتب و منور ساخت که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و از اجتماع و امتزاج آبا و امهات چندین هزار اشکال و تمثال مختلف بر صفحه خاک مرقوم و منقوش فرمود و هر یک از این محدثات و مبدعات و اعلای بی تناهی از خزانه الهی کرامت نمود که اعطی کل شیء خلقه و طبقات انسان را بخلعت صوری و معنوی مخصوص گردانید و هر یک از مخلوقات بربوبیت و الوهیت او معترف و بتسبیح و تهلیل او مامور و مشغولند و ان من شیء الا یسبح بحمده و دیده اولو الابصار از مشاهده جمالش و عقول عقلا از ادراک کنه کمالش عاجز و متحیر و بعجز خود معترف که لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار ملک الملکی که اجرام منیره و اجسام مستدیره در حیز تسخیر و تصور او ست و قرص ماه و آفتاب منیر چون گوی مسخر چوگان تقدیر او که والشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره بعد از تحمید و توحید حضرت معبود و درود نامعدود بر جناب واجب الوجود و سلم

و صلوة

علاء حضرت شفیع روز جزا و سید انبیا که جماعت انبیا برغبت رسالتش اجتماع نموده بامید شفاعت آن پناه مقیم اند و در جاده امر و نهیش مطیع و منقاد گشته چون مهر کار پای ارادت محکم بر شاهراه مستقیم یعنی سید الثقلین و سند الفریقین و مسند نشین قاب قوسین محمد عربی آبروی هر دو سرا ست ⁂ کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ست و بر آل و اصحابش اجمعین اما بعد اما بعد در سنه ثلثه و تسعین و تسعمایه هجریه نبویه فقیر حقیر کثیر التقصیر زین العابدین ابن قاسم رمال اصفهانی را غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه بخاطر خطیر خطور نمود چون بنای عمر را بقای نیست و عروس دنیا را وفای نه لابد یادگاری باید و در آخر بخاطر فاتر رسید که تصنیفی نماید که از مطالعه آن طالبان را موجب حظ وافی و کشف کافی گردد و مبتدی را منتهی سازد و منتهی را مستغنی چه یادگاری چون کتاب در عرصه احصی و حساب در دنیا نبود زیرا که مدت متمادی تا باید که بپاید بر خلاف کوکب عمر گرانمایه که هنوز از افق طالع بمرحله ارتفاع نرسیده بحضیض نماید و از رواج ظهور قصور یافته بحضیض خفا گراید و غرض از تشریح و توضیح مسایل نکات علمی در تصنیفات و تالیفات آن است که چون از افتتاح عقود مشکلاتش مستفیض شوند و از اکتشاف مغیباتش متمتع گردند مصنف را بفاتحه فایحه یاد آورده لسان از ذکر خیر مصروف و معطوف سازند اگر احیانا بر خللی و عللی اطلاع یابند باصلاح مقرون ساخته بکرم معذور دارند و در حجاب عفو و اغماض مستور و این کتاب موصوف و موسوم است بکنز الاحباب مشتمل بر یک مقدمه و دو مقاله و هر یک از این دو مقاله مفتوح بر شش باب بعون الله الملک الوهاب **مقدمه** اول در ذکر خانه اثنی عشر و کیفیت هر یک با آنکه بسایط اربعه را محل طبیعی مقرر است که از آن محل فراغ و فراقش نتوانند شد

کرا بارادت وحرکت اجرام عالم علوی وسفلی به مواد عنصری تابع اجرام علوی باشد
پس بنا بر این حرکت وجنبش ایشان ضروری وغیر ارادی باشد وچون هر یکی از محل حقیقی
ومکان طبیعی خود فراهش ودور افتد پس ضرورت ایشان را با یکدیگر مخالطت وآمیزش بود که موجب
احداث موالید ثلاثه گردد در عالم کون وفساد واین مرکبات را سه حالت لازم است
افراط واعتدال وتفریط ونار اخف والطف سایر عناصر است لهذا او را خفیف
مطلق خوانند وچون هوا نسبت بنار خفتش کمتر است ومحلش تحت نار وفوق آب
خواهد بود او را خفیف بالاضافه نامند وچون آب خفتش نسبت بهوا کمتر است وثقلش
نسبت بخاک ومحلش تحت هوا وفوق خاکست او را ثقیل بالاضافه گویند وچون خاک
اکثف واثقل است ودر تحت سایر عناصر است وازین جهة او را ثقیل مطلق خوانند پس علی
هذا التقدیر نار بموجب لزوم حرارت ولطافت وخفت ارفع خواهد بود
نسبت بهوا و بمنزله روح است وهوا نسبت بآب بمنزله عقل است وآب نسبت بخاک
بمنزله نفس است وخاک بمنزله جسم است ونار را با هوا مقاربت ومصادقت است
بر نهج هبوط وهوا را با نار بر نهج صعود وآب را با خاک همان حالت است که نار را با هوا
وخاک را با آب چنانکه هوا را با خاک بعینه مخالف وآتش را با آب تباعد وتناقض است
بر نهج هبوط وآب با آتش بر نهج صعود وآب را با خاک همان حالت است که نار را با آب
وهوا را با آب تقارب وتسلیث بالعرض بر نهج هبوط وآب را با هوا بر سبیل صعود
وآتش را با خاک همچنین در هبوط وصعود وهر یک ازین بسایط که متضاد ومنافر یکدیگراند
بالطبع در وسط الطرفین ایشان عنصری واقع است موافق طرفین چنانکه مابین نار وآب
وهوا را دو کیفیت مشترک بطرفین خود چنانکه حرارتش با نار مشترک است ورطوبتش با آب

همچنین ابن الهوا

وهمچنین مابین هوا وخاک آب واسطه است چنانکه رطوبت با هوا وبرودت با خاک وغرض
از وساطت مابین العنصرین آن است که اجزای متضاد ومتنافر که بالطبع طالب ومحتاج
یکدیگر نبوده وآن وصل ولاحق سازند که صورت منظور وملحوظ است وهوا وآب وخاک ونار
متوی یکدیگر نیستند اما بنزد علت بیکدیگراند بالعرض وآتش وآب وباد وخاک بالطبع
منافر ومتضاد یکدیگر نبوده وبالفعل طالب ومایل واین صورت نطقی وتقدیر منطقی نامند
واما عناصر را با جمیع مراکز نار متعلق اند بفصل صیف وهوا بفصل ربیع وآب بشتا وخاک
بخریف ونار صفرا وهوا دم وآب بلغم وخاک سودا ونار مشرق وهوا شمال وآب مغرب
وخاک جنوب ونار نطق وهوا انطلاق وآب ارتضاع وخاک انفصال وآتش آرام وباد عشرت
وآب ثبات وخاک الوف ونار زرد وباد سرخ وآب سفید وخاک سیاه وباد انقلاب
وآب دخول وخاک ثبوت ونار خارج وآتش ایام وباد اسبوع وآب شهور وخاک
سنین ونار معدن وهوا حیوان وآب نبات وخاک کان وآتش امهات وباد جنات
وآب متولدات وخاک زوایدات وآتش طول وباد عرض وآب عمق وخاک عمق العمق
واقسام رملی ازین چهار وجه بیرون نیست وبشاید چنانکه متد ومایل وزایل ووتد الوتد
وتقسیم صحیح است بلا سقم وقصور وکسور وحالات هر یک در محل مناسب مذکور
ومسطور گردد **مقاله دوم** در بیان اوزان عناصر وبیوت ومراتب ودرین باب
اختلاف بسیار کرده اند اما آنچه استادان نقاد محقق اند معروض گردد بدانکه هر عنصری
در مرکز خود کیفیتش مضاعف است بزعم جمهور اما بحسب عبور در مراکز مناسب وموافق
تضاعف ودر تضاعف ودر غیر مناسب وموافق تناقض در تناقض واین صورت در
مراکز واشکال ملحوظ ومنظور است چنانکه بارکان هر که از لحیان کند رود ودر چند مرکز موافق

بلا ضرر با مستحیل تکون خیر پس بالضروره
هوا مقوی ومعین نار است وآب مقوی
ومنفعت خاک وعکس این رد

اوزان عناصر

الطبع معلوم است که استنطاق واکتساب حرارت و برودت … افراط وگاهی که از
فیض الخارج یا عتبه خارج کذرد فی الجمله حرارتش بیشتر باشد ولکن تخفیف خواهد داشت وهمچنین
از نقی وطریق کذرد نسبت بقبض الخارج وعتبه خارج در حرارت و برودت تخفیفش
بیشتر خواهد بود مثلاً … در سایر عناصر و برودت فرض تمثال نمود در ضبط اوزان عناصر در
برودت فرضا چنین عتبه در مرکز عقلی کبری که نارش بیشتر دهم آید و در این خانه عتبه خارج
کو نیم که نار پنجم عقبه که معدوم شده و به رتبه چهارم رسیده و چنین باید چهارم مشترک است و حرارت
عرضی بر ضعف حرارت اصلیست و عدد نارش چهار است که نیم وزن این آتش … مرکز
هفت چنین نیم نقی محو و در این خانه نصرة الخارج … چهار عدد بر نار او … و هوا
و مرکز پس اکثر … عدد محو و چنین … نقی محو و در اقل قبض الخارج بود سه
و یک چهار شد … عدد … بواسطه … آب پس ۳ عدد دیگر بر نار او
… چهارده ماند و این اوزان را اکثر … گویند … و چنین منتهی بعقله ونصرة
الخارج باشد عدد نارش یازده بود و این عدد … گویند و این … جمهور حالات
و منتهیات توان نمود … صورت در بعضی … کمال چهارم بود و در بعضی …
قصور و … چهارم … جانب … والله … اما اوزان مراتب
هشتگانه نار اول را شش نار دوم را ۵ نار سیم را ۴ نار چهارم را ۷ نار پنجم را
۱۰ نار ششم را ۹ نار هفتم را ۸ نار هشتم را ۱۱ و در اوزان مراتب هوا هوای اول را ۵
و هوای دویم را ۸ و هوای سیم را ۷ و هوای چهارم را ۶ و هوای پنجم را ۹ و هوای ششم را ۱۲ و
هوای هفتم را ۱۱ و در اوزان مراتب آب آب اول را ۴ و آب دویم را ۷ و آب
سیم را ۱۰ و آب چهارم را ۹ و آب پنجم را ۸ و آب ششم را ۱۱ و آب هفتم را ۱۴ و آب

هشتم را ۱۳

هشتم را ۱۳ و در اوزان مراتب خاک خاک اول را ۷ و خاک دویم را ۶ و خاک سیم را ۹
خاک چهارم را ۱۲ و خاک پنجم را ۱۱ و خاک ششم را ۱۰ و خاک هفتم را ۱۳ و خاک هشتم را
۱۶ فافهم اما در اوزان برودت شانزده گانه اوزان برودت نار ۳۸ و هوا ۳۲ و آب
۳۶ و خاک ۴۰ در اوزان نار بعد از طرح مزاج طبعی عدد نارش حاصل کرده که آن …
و چنین عدد حصول را بر مزاج طبعی افزایند طرح هوا بود که آن ۱۰ است بعد از طرح عدد نارش
حاصل گردد و عدد حصول ثانی را بر مزاج طبعی افزایند طرح آب حاصل شود بعد از طرح
عدد آب ظاهر آید و عدد حصول ثالث را بر مزاج طبعی افزایند طرح خاک حاصل گردد
بعد از طرح عدد خاک حاصل شود و چنین اعداد … کرده را جمع کنی صد و سی و شش که عدد
خانه شانزدهم بود در شکل بروج که نهایت مراکز … است و جمع ۳ مراتب نار شصت
و جمع مراتب هوا شصت و هشت و جمع مراتب آب هشتاد و شش و جمع مراتب خاک …
و چهار و جمع مراتب چهار گانه … اما مراکز نار و خاک در میزان متساوی
باشند و مراکز آب و هوا نیز متساوی است اما اوزان امهات ۱ و نبات …
و متولدات … پنجاه و هشت مجموع صد و سی و شش … عدد …
که با … طرح … کرده و چنین هر خانه را … مزاج است … کرده
صد و پنجاه و شش کرده و چنین ۱۶۱۶ طرح نمایند … که عدد … است بنا بر این احکام را
دوازده خانه قرار داده اند اما اوزان برودت … اکثر … و این چند
نوع است اول … گویند و این چنان است که وزن اول شش است و دوم هشت و سیم
ده و چهارم … و پنجم چهارده و ششم شانزده و هفتم هیجده و هشتم بیست و نهم بیست
و دوم … و چهار و یازدهم بیست و شش و … بیست و هشت و … چهارده و

[illegible]

و چهاردهم شانزده و پانزدهم هجده و شانزدهم بیست و نوع ثانی را اوزان
بطن و مولده نیز گویند چنانکه وزن اول شش و دوم هشت و سیم ده و چهارم دوازده
و پنجم یک و ششم ۲ و هفتم ۳ و هشتم ۴ و نهم ۱۲ و دهم ۱۷ و یازدهم ۲۲ و دوازدهم
۲۷ و سیزدهم ۳۲ و چهاردهم ۳۷ و پانزدهم ۴۲ و شانزدهم ۳۲ و امّا
اوزان او تاد بیست و دو است و ما بین بیست و شش و زاید بیست و وتد الوتد پنجاه و هشت
و این اوزان در میزان العمر بکار آید بیش از این در آفت و اوزان کوشیدن بزرگی و
سنحس بیست و اکثر علما مخفی و مستور داشته اند و چهار اوزان عناصر و بیوت بتحقیق
بیوت میان اوزان مشکل و جدا از جمله لوازم و لواحق این علم است چرا که وزن
هر شکلی از اشکال رملیه که خالی از ضبط و اعتباری بجهة بیست هر آینه مستمر خواهد بود
بر وجهی چند از وجوه و قایم خواهد بود از قوایم حدود و جهات و اقطاب و اقطار و زوایا
و غلام و اوتاد و زوایای شکلی چنانکه معتبر زین دایره ابجح و بروج است که یکی منقولات
از حضرت دانیال ع و یکی از ادریس ع و هر یک از این دو شکل را براهین طبیعی
و دلایل حکمی ملحوظ و منظور است و جمع دوایر معتبره قایم و تابع دایره ابجح است که او را
ام الدوایر نامند و از جمله لطایف و حقایق این شکلی آن است که اقطاب آن شکل
من حیث الضرب بنتیجه انکیس احداث میگردد و بدانکه از دوم تا پانزدهم اشکالی
که ردیف باشند از سلسله اشکال لحیان اخراج شود و از ضرب شانزدهم با اول یعنی ابتدا
از حمره که با نصرة الخارج که ضرب شکل لحیان اخراج شود و همچنین بیاض را با قبض الخارج
و اجتماع را با عتبه خارج و انکیس را با عقله تا آخر که طریق را با عتبه داخل و بدانکه پانزدهم
با اول و با دوم و با سیم تا آخر اشکالی که ضرب نمایند اشکالی یکمقطر حاصل که عاقبة الضرب

بازده ... که از دوم تا پانزدهم اشکالی که ردیف باشند از سلسله اشکال لحیان احداث میشود و این معنی چنانکه دایره ابجح است
مثلا ابتدا از حمره کرده اشکال را بر ردیف
و چون عتبه اول که از ضرب شانزدهم با اول از حمره
و باز از حمره با پانزدهم با اول و دوم و سیم تا الی انکیس که قطب است ضرب نمی تواند اشکال یکمقطر حاصل شود مثلا طریق را با لحیان
که ضرب شکلی حاصل شود که صاحب ۱۴ است و باز طریق را با حمره ضرب شکلی حاصل شود که صاحب ۱۳ است و باز طریق را با نصرة الخارج
و این سلسله قطر دایره نامیده اند یعنی شکل خانه پانزدهم که طریق است با شکل خانه اول که
است ضرب شکلی احداث میشود که صاحب خانه چهاردهم است و باز را که با
ضرب شکلی احداث میشود که صاحب خانه سیزدهم است و همچنین که طریق را با اجتماع
که ضرب شکلی احداث میشود که صاحب خانه نهم است که یکمقطر دایره حاصل شده باز قطر دوم را
چونکه را با که ضرب شکلی اجتماع احداث میشود که صاحب خانه ششم است و باز
را با ضرب شکلی احداث میشود که صاحب خانه پنجم است و همچنین طریق را با پانزدهم
و طریق را با دوازدهم تا چهاردهم که ضرب شکلی لحیان حاصل میشود که صاحب خانه اول است
و این اسم قطر نامیده و باز طریق را بنفس خویش ضرب شکلی که جماعت حاصل شود که
صاحب خانه شانزدهم است و بدانکه چون سه شکل امهات را با سه شکل بنات ضرب
شکلی حاصل احداث میشود و چون سه شکل متولدات را با سه شکل زوایدات ضرب
شکلی حاصل احداث میشود و این را وتد بیوت گویند و چون چهارم را با هشتم و دوازدهم
یعنی عقله با نقی و قبض الداخل با عتبه داخل و فرح با طریق و با نصرة الداخل را با انکیس که
ضرب شکلی حاصل حاصل شود و این را وتد بیوت گویند و چون چهارم را با هشتم و دوازدهم
با شانزدهم که ضرب شکلی نصرة الداخل شود و این را زاویه گویند و چون این شکلها را بر یکدیگر
ضرب نمایند همان انکیس احداث شود که صاحب قطب است از اقطاب دایره و اینهم
از مشکلات و معجزات این شکلی است و چون مراتب عنصر را منظور دارند از خصوص
تزادف ناری من حیث الضرب احداث شود یعنی از با و با
و با و با و با از عناصر لحیان یعنی اشکالی که ردیف هم بجهة باشند و باید که
که ضرب نمائی احداث شود اما ابتدا از حمره باید نمود که را با و

را با ب و ب را با ... و همچنین تا آخر اشکال که جماعت دلجیان است و او زان امهات
هفده است و بنات پنجاه و متولدات هشتاد و سه و زایدات هشتصد و چهار ده که جمع موازین
دویست و شصت و چهار باشد اما تسکین چهارم بروج است و او از فواید و براهین طبیعی
بسیار است و مستقیم الاضلاع و اقطار و اقطاب و جهاتش بر نسق و طریق دایره
ابدح است چه عدد هر یک از ارباع موافق یکدیگر واقع اند من حیث الظاهر والباطن
و مراتبش موافق ساعات شبانه روزی است که حرکت فلک الافلاک است یعنی اشکال
هر ربعی بیست و چهار نقطه است از فرد و زوج و چهار در چهار که طریق است ضرب نمایند نود
و شش شود که موافق عدد اسم دانیال ۹۵ است و چون عدد وسطی هر ربعی را بگیرند یعنی
ابدحی موافق بروج شود بحسب درجه یعنی از هر ربعی دو طریق و دو جماعت اعداد مختلف
از نقاط فرد و زوج و عدد دو طریق سی شود یعنی ابدح که مراتب درجه بروج است و چون
در دو ثلثه ضرب نمایند سیصد و شصت شود که عدد محیط فلک الافلاک است یعنی سی را
چون به دو ثلثه ضرب نمایند که عدد بروج است ۳۶۰ عدد شش شود و چون عدد جماعت ۲
هم روح سازند یعنی که جماعت درین دایره صاحب خانه شانزدهم است شانزده را
اضافه نمایند عدد جماعت شود در خانه خود یعنی صد و سی و شش شود که عدد خانه شانزدهم
در بروج و عدد ابجد است و عدد مثلث ابدح که دایره آدم ۴۶ است نود که درجه ارتفاع
است یعنی عدد افراد و ازواج هر ربعی نود میشود و عدد درجات هر ربعی موافق این دایره است
یعنی بحسب درجات بروج چونکه هر ربعی چهار بروج است و درجه هر برجی سی است چهارسی
صد و بیست که چهار سیصد و شصت باشد چراکه عدد عمق هر ربعی نود درجه است و عدد
ذغ که در هر ربعی ۲۲ است و در طریق عدد هر ربعی ۶۲ است و در البقع عدد هر ربعی

بهر دو نقش است

چهار و شش است و عدد بکر و جلش و دست و انث و دو نیخ و زعد و خفض و طصنط
هم بر این صورت است و باز افراد و ازواج تا دو آب هر دو شکل که ردیف یکدیگر اند موافق
بود یعنی در فردیت و زوجیت چنانکه در صورت ... و ... تا آخر شمرده است یعنی شش را هم
و در صورت ... و ... مزوجه یعنی ششم و هفتم تا آخر اشکال این نقش است و پنجم
هر ربعی نصرة الخارج اعداد کرده یعنی مراتب نارشان نصرة الخارج میشود زوجا و فردا و عدد
هر ربعی چهار و دو است یعنی بعدد بروج و میزان اول و پنجم موافق دوم و سوم و ششم و دوم و چهاردهم
موافق و این میزان نیا ... است و میزان سیم با هفتم و یازدهم با پانزدهم و چهاردهم با هشتم
و دوازدهم با شانزدهم و میزان این مراکز نصرة الداخل است و میزان مجموع مراکز انکیس
چنانکه مذکور و مسطور شد و براهین و اعجاز این تسکین بیش از حد و حصر است و سر حسن
نظام عظیم دارد اما براهین تسکین بیوت که ضبط و نسق او بر نهج دیگر است این تسکین را
بر ترتیب بروج وضع نموده اند چنانکه بروج یکی نهاریست و یکی لیلی تا آخر اشکال
این دایره یکی نهاری و یکی لیلی است چنانکه حمل نهاری و ثور لیلی و جوزا نهاری و سرطان
لیلی و اسد نهاری و سنبله لیلی تا آخر بروج و اشکال این تسکین هم برین نوع است چنانکه

نهاری لیلی نهاری لیلی نهاری لیلی لیلی نهاری لیلی نهاری لیلی نهاری
لیلی نهاری لیلی نهاری

چنین نمر کرده اند این تسکین را رابطه و علاقه طبیعی نسبت به بروج
اثنا عشر به بلوغ زمانه رحمة الله علیه وضع این دایره را لایق و موافق احکام و اوضاع
نجومی ساخته چنانکه مراتب منطقة را بمنازل کواکب سبعه سیاره دانسته و در هر یک جانب
طبیعی و قواعد حکمی مرعی و محفوظ است اما مدار الاحکام درین تسکین بر مراتب نقاط سبعه
و سبب اسقاط مراتب طریق آن است که نقاطش شمارند و منضم یکدیگر گردانند و باز مراتب تا ...

تسکین بیوت

بعد دایره ابدحی صح

کرکب المرس است در ذات احد و بجهت نسبت کواکب سبعه و اکمال حروف و اسقاط
از درجه تا طرح او را اسقاط و بعضی لا بستن انده و جمهور علما در ابطالش سعی و اهتمام تمام
بتقدیم رسانیده اند و حقا که طرح این مرتبه صد نسبت تمام و لکن چه مصدق این مقال حکم مجرب
مجرب است که تفالی که از ابطن طرق کرده با منتهی سنه طرق با تمام مطلق عبث باعتبار تحقیقه بجهت
کثرت اشتغال و نقض طباع که بالذات منافی یکدیگر اند و از غایت مشغله و نهایت تردد
و همچنین از ازواج جماعت را هم در اسقاط و ابطالش کوشیده اند از نهایت بسیکی و کلال الصه
از مطلوب و مطلب به او دجو بعدم رفته تعدیمش لذا در اسقاط و حذفش میکوشند لهذا او را اکنک
و طرق را اکرکو نیه پس مراتب ازواج جماعت را هم در ابطال و اسقاطش اتفاق کرده اند در هر
دایره از دوایر این مراتب سبعه معتبر است خصوصا در دایره ابراج و بیوت که شکل مثلث
ابراج که مسامات متشکلی آدم ع و هر یک از این مراتب سبع عدد رسمی و مفرد است چنانکه
نار اول را بعث کرده و نار دوم سیاه کفته و سیم را پانزده و چهارم را بیست و چهار و پنجم راسی
اما و ششم راسی و هفتم راسی و پنج و هشتم راسی و شش و سایر مراتب در حیز خود بر این منوال
آتش اعلی را با پنجم تشارکیت بالمرکز و تقاربیت بالعرض و تباعدیت بالطبع و آتش
اول را با آتش سیم تقاربیت بالعرض و تباعدیت بالطبع و آتش اعلی را با دوم تصادقیت
بالطبع و تقاربیت بالذات و تباعدیت بالعرض و آتش اول را با آتش تشارکیت
بالمرکز و تباعدیت بالعرض و تضادیت بالطبع و آتش اول را با خاک هشتم تشارکیت
بالمرکز و تسالمیت بالطبع و تباعدیت بالذات اما با آتش سیم تخالفیت بالطبع
و تشارکیت بالعنصر و تباعدیت بالعرض با آتش چهارم تسالمیت بالطبع و تشارکیت
بالعنصر و تباعدیت بالعرض و آتش اول را با آب اول تشارکیت بالمرتبه و تخالفیت

بالطبع و تقارب

بالطبع و تقاربیت بالعرض و باب دوم تضادقیت بالطبع و تقاربیت بالعرض و باب
سیم تخالفیت بالمرتبه و بالطبع و تباعدیت بالذات و باب چهارم تسالمیت بالمرتبه
و تخالفیت بالطبع و تباعدیت بالعرض و باب پنجم تشارکیت بالمرتبه و تخالفیت بالذات
و تقاربیت بالمرکز و باب ششم تصادقیت بالمرتبه و تخالفیت بالطبع و تشارکیت بالمرکز و باب
هفتم تسالمیت بالمرتبه و تباعدیت بالعرض و تشارکیت بالمرکز و باب هشتم تسالمیت بالمرتبه
و تباعدیت بالعرض و تشارکیت بالمرکز و سایر مراتب در اشتراک این صورت و از نیرا آتش
اول را با آب اول مصادقت بالذات بود و اسطه با باد دوم مصادقت بی واسطه و با باد سیم مصادقت
بالعرض و مجاز و لهذا دولت کند بر موانع و عدم نجاحات در موافقت و مصادقت و با باد
چهارم بی توسط در مصادقت با وجود نجاحات و با باد پنجم بر فرط مصادقت و الفت و دو دلو و
عطوفت و این مصادقت خاصه به کرات بود در سایر مراتب این صورت فرض تقابل نحو
اما آتش اول در صد احبات موافق بود و در صد نجات مصادق و در متولدات مخالف و در
زوایدات مسالم و مراتب احبات در احبات موافق و در نجات مصادق و در متولدات مخالف
و در زایدات مسالم و مرتبه اول در صد موافق و در ثانیه مصادق و در ثالث مخالف و در رابع
مسالم انکشاف ناری در مراکز ناری موافق در مراکز هوائی مصادق در مراکز مائی مخالف
در مراکز هوائیه مسالم و موافق دلیل ثبوت بود در فراغت و استراحت و مصادق دلیل
بر الفت و ملاطفت و در نجات متوسط است و مخالف بر عدم نجات و اما الم و کدورت
و پراکندگی و مسالم بر عدم الفت و نفع و نجات تمام و در چهارم اما نار در حیز هوا دال است
بر ابقا و احیا و در حیز آب دلیل افنا و اطفا و در حیز خاک اختفا و افنا و هوا در حیز نار
دال است بر احیا و ابقا و استعلا و استکبار و استخراج و در حیز آب دلیل دخول و وصول و وقوع

برخیزد و توسط امور و ترک خروج و در حیز خاک دلیل بر اختفا و عجز و سکنت و مغلوبیت
و ذبول نفس و ثقل امراض و پراکندگی از شهر و مقام و نقصان مزروعات و افشای اسرار
و دفاین هوا و آب در حیز نار دال است بر اطفا و اخفا و استخراج و استعلا و قوت ضعفا و
علو اسافل و ادانی و ظهور حضور صبیانی که بشرند و خروج اسب نیو و در حیز هوا دال است بر امور
متوسط و وصول مال و حصول آنچه و انقطاع از مدلول الیه ساعی و استحاله دخول بخروج و
تبدیل کثافت بلطافت و در حیز خاک دلالت بر ابقا و ظهور نباتات و نیکی ضیاع و عقار و نزول
بیوت و مخفی ماندن دفاین و اسرار و ثبات عمارات و فرو ماندن در امور سهل و خاک در حیز
نار دال است بر ظهور دفاین و افشای اسرار و تبدیل ظلمت بضیا و بقا و ثبات و تعطیل و
تعویق در امور سریعه و عدم بقا در اموری که توقع ثبات داشته باشند و ظهور غموم و هموم
در استحکام فرح و وقوع رفع حزن و الم در عین غم و محن و در حیز هوا دال است بر اطفا و اخفا
و افنای طبایع در خلافات و تخفیف در ثقیلات و عکس این حالت هم لازم است و تعقیب
آوردن مال زوجه و سارق و دفاین و مواریث از مدلولات مرکز نار و در حیز آب دال است
بر ابقا و وجود و احداث از رفته و ظهور و صلاح کار پریشان و جمع آمدن عشایر
و همسایگان در یکجا و محل ربوبیت اشیا و دفع کثافت و ترکیب سایر معانی فی الجمله این حالات را
در محل مناسب ملحوظ و منظور است در احکام تا از پیش بصواب قریب تحقیق گیرد اقرب اینکه
هر یک از این عناصر در محل خود بسیط اند بغیر منفرد و از بسایط مفردات بلی اگر امتزاج و
مخالطت بود اثر آن از آثار عالم کون و فساد صورت پذیرد و چون نقاط در مرکز خود منتهی
شد لازم است نظر در مرکز غیر مخصوص و حالات حصول او و لا حصول مطالب و مقاصد
موقوف به بقوت و ضعف نقطه غیر چنانکه در شجره مسطور است در صفحه [illegible] چون

نقطه نار در حیز خود

نقطه نار در حیز خود اشتها باید نظر در مرکز ثالث و رابع نماینده و حصول و لا حصولش از ثالث
و منع و عدم شش از رابع استنباط نمایند این مقصد در محل خود ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی
مقاله اول در کلیات که در همه اوقات در احکام معتبر دانند و آن شش باب است
باب اول در کیفیت اشکال بدانکه ارکان اشکال چهار شکل بسیط اند و اشکال بسیط
اربعه بمنزله کره اند بالذات و هر یکی را سه شکل هم طبع و شریک است چنانکه [شکل] کره و [شکل]
و [شکل] باد و [شکل] مشترک و [شکل] بمنزله کره و [شکل] و [شکل] و [شکل] باد و مشترک و [شکل] بمنزله
کره و [شکل] و [شکل] باد و مشترک و [شکل] کره است و [شکل] و [شکل] و [شکل] باد و مشترک و ذوات
اشکال ثلثه مشترکه اختلاف است و حکم بر اغلب طبایع کنند چنانکه در غرة الارواح گو مشتمل
بر حق سجره مسطور [illegible] اما هر یک از این اشکال که در مراکز طبیعه واقع شده
از حیث الطبع تغییر باید نمود و حکم بر غلبه آن طبع مختلف چنانکه [شکل] در اول طبایع منفصل است
که در نفس او موجودات تغییر پذیرد و بیوت باز ماند و این لازمه طبع او است و درین بحث
و این قوت عارض صوری اما قوی اشکال به چند وجه است طبیعی و کوکبی طبیعی به ۲۴
نوعست اول توافق عنصری است ۲ تشارک عنصری ۳ توافق مراتب ۴ تشارک مراتب
۵ توافق مرکزی ۶ تشارک مرکزی ۷ وتد اصلی ۸ وتد عارضی ۹ وتد شکلی ۱۰ وتد تکثیر
۱۱ وتد ربعی و طالع که شرکوینده ۱۲ حد بیوت ۱۳ حد مراتب ۱۴ عدد ۱۵ عنصر ۱۶
طول ۱۷ عرض ۱۸ عمق ۱۹ شواهد ۲۰ نواظر ۲۱ توافق زوجیت و فردیت در نقاط و اشکال
۲۲ وقوع اشکال در بیوت سعود ۲۳ حرکت اشکال در شدید بیوت معقبه ۲۴ تغییر
اشکال به پنج سعود موجب استفتاح یا انعقار یا امتزاج **اما** قوت کوکبی شش نوع
است اول ربع دوم مرکزی که حد شرف کوکبی در آن بود سیم حد چهارم وجه پنجم مثلثه

باد در کره / خود

دلالت یکرد در همه اوقات در احکام معتبر دانند

اشکال اربعه عناصر

اما قوت اشکال [illegible] طبیعی و کوکبی طبیعی ۲۴

قوت کوکبی

ششم فرح مقابل بیوت وال مقابل طرف هبوط ومقابل هر یک از عدد دو به ضعف دیگر منتقل است و مقابل [شکل] نزح اما نقاط ارواحی تحرک ضعف دو تا یا اول نقاط آن نقطه بود که بسته ایم در کشش با منتهیا ثلاثة اشکال سعد کند و در مراکز موافق المزاج باشکال موافق الطبع یا رجعت منتهی کند و هر گاه این حالات در سیر ابطال رسد لا شک دال بود بر حالات دار تغاعات یا عسرت و صعوبت و این حرکت را مستقیم و ملایم گویند و خلاف این حرکت برده را غیر ملایم نامند اما توافق طبیعی را حقیر شمرده اما از تمام اول توافق عنصری مرتبه است یعنی هر نقطه که از میزان حرکت کند به مرکز خود منتهی شود چنانکه نار در اول و پنجم و هوا در دوم و ششم و آب در سیم و هفتم و خاک در چهارم و هشتم با آنکه در صورت اشکال موافق باشند بحسب آفرینش چنانکه [شکل] با [شکل] که از ایشان طریق و جماعت نیز خیزد چنانکه [شکل] با [شکل] و [شکل] با [شکل] و [شکل] با [شکل] و [شکل] با [شکل] و [شکل] با [شکل] و [شکل] و [شکل] با [شکل] در صورت اشتراک عنصری است یعنی بحسب عدد ابجدی مرکب اند چنانکه [شکل] با [شکل] بعدد عنصری اشتراک دارند چنانکه آتش لحیان بعدد دلیله و عدد افراد [شکل] نه عدد عدد از طرح هشت کانه یکی باقی ماند پس ما براین شکلین مذکورین بعدد عنصر شریک کنند و [شکل] با [شکل] چونکه عدد نقاط طریق بحساب ابجد بوده است چون هشت طرح نمایند دو عدد باقی ماند و عدد [شکل] ده است پس بعدد عنصر شریک کنند و [شکل] عدد آب او سه است [شکل] عدد نقاط نار و هوا او سه است پس شریک کنند و [شکل] با [شکل] و [شکل] با [شکل] و [شکل] با [شکل] و [شکل] با [شکل] و [شکل] با [شکل] که هشت نقطه دلیله و این شرک در ابجد مراتب معتبر است ششم توافق مراتب یعنی آتش اول و هوا اول و آب اول و خاک اول در اول واقع شوند و ثانی در ثانی و ثالث در ثالث و قس علی هذا تا الی ثامن در ثامن مخفی نماند غرض از مراتب در این است اول صورت اشکال رباعی که طریق است

توافق عنصر

اشتراک عنصر عدد ابجدی اشکال شریکند

طالع مطلوب

توافق مراتب

و خامس که [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] است و سباعی که [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] است و سداسی که [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] و ثمانی که [شکل] است در دوم مراتب نقاط است که هشت نقطه دارند و ٨ [شکل] [شکل] هر یک ٩ ابر و ٨ خاکی چون نار اول یا آب اول یا خاک اول در اول واقع شوند موافق مرتبه چنان خانه گرفته اند و باقی بر این قیاس چنانکه مذکور شد تا مراتب هشتم در هشتم این را توافق مرتبه گویند یا آنکه شکل رباعی در چهارم واقع گردد و خماسی در پنجم و سداسی در ششم و سباعی در هفتم و ثمانی در هشتم یا آنکه عدد نقاط بعدد جمع مراتب خود خانه گیرد مثلا [شکل] که جمع مراتب او با هم ده است یعنی آتش چهارم و آب چهارم و باد چهارم دارد در خانه دهم واقع گردد یا [شکل] که جمع مراتب او نا نزده است در خانه نا نزدهم واقع گردد یا [شکل] که باد پنجم و خاک سیزدهم رود در ششم واقع گردد و همچنین جمیع اشکال در جمهور دلیل براین نسق اند چهارم اشتراک مراتب در طول و عرض یعنی جهات که شکل آنجا باشد در هفتم و مراتب خاک اجهات شکل خاک باشد در ششم با آنکه [شکل] در دوم و [شکل] در پنجم نا [شکل] و باد [شکل] اشتراک مراتب نموده اند و [شکل] در هفتم و [شکل] در چهارم بوده باشد خاک اول و آب اول اشتراک یافته اند و [شکل] در طالع و [شکل] در پنجم و ششم و هفتم واقع گردد بحسب نار و هوا و آب اشتراک واقع شده یا آنکه [شکل] در چهارم و [شکل] در هفتم باشد خاک فرح و آب عتبه اشتراک یافته اند و سایر مراتب را در اجهات و ثبات اشتراک واقع شود قیاس کنند پنجم توافق مرکزی یعنی [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] صاحبان مراکز نار اند بحسب مرکز موافق اند [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] صاحبان مراکز هوا اند بحسب مرکز موافق اند و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] بحسب مرکز موافق اند و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] بحسب مرکز موافق اند هر گاه در مرکز همدیگر واقع شوند موافق اند چون بیوت رطبه اول و پنجم و نهم و سیزدهم آتش اند

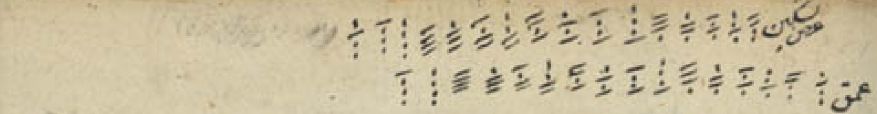
مراتب نقاط

یا ابر اول یح

[illegible]

٤ اشتراک مراتب

٥ توافق مرکز



و دوم و ششم و دهم و چهاردهم هوایی اند و ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ آبی اند و ۴ و ۸ و ۱۲ و
۱۶ خاکی اند اشکال ناری در میراکز بکدیگر و اشکال بادی در میراکز بکدیگر و اشکال آبی در میراکز
یکدیگر و اشکال خاکی در میراکز یکدیگر هرگاه واقع شوند موافق اند ششم تشارک میراکز یعنی
بحسب منسوبات شریک باشند چنانکه خانه ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ در مالیت شریکند خانه ۲ بمال
و مکاسب منسوب است و ۱۴ بملک و ضیاع و دکاکین و ۶ ببیمه و حیوان صغار و ۸ بمال
زوجه و مال غایب و قرض دهم و دوم بواسطه شعر و علم و ۳ و ۷ و ۹ بواسطه حرکت
و مقام و مقصد و اسفار قریب و بعید شریکند و ۳ و ۹ بواسطه علوم و رؤیا شریکند و ۶ و ۱۲
بواسطه دشمن و حیوانات و مضرت شریکند و ۶ و ۸ بواسطه مرض و خطر و رنج شریکند و
۵ و ۱۱ بواسطه دوستی و عطوفت و فرزند شریکند زیرا که خانه پنجم بفرزند حاضر و یازدهم بفرزند
غائب و ۷ و ۱۲ بواسطه خصومت و اضداد شریکند و این سه را تشارک میراکز خوانند هفتم
وتد اصلی یعنی هر شکلی که در اول و چهارم و هفتم و دهم هر زمین واقع گردد اشکال در وتد
اصلی نشسته باشند هشتم وتد عارضی یعنی هر شکلی از خانه خویش بعقد رود و حرکت کند شش
یک و چهار و هفت و ده این را وتد عارضی گویند نهم وتد شکلی یعنی هر شکلی در خانه خود و تد
در دوم خود باشد و در سیم زایل و در چهارم وتد الوتد دهم وتد ساکن یعنی اشکالی در خانه ساکن
بیوت واقع شوند مثل لحیان در اول و ... در دوم و ... در سیم و قس علی هذا الزوال تد ساکن
گویند یازدهم وتد ربعی و دوری نیز گویند یعنی اشکال امهات در امهات که ربع خود اند
و بنات در بنات و منولدات در منولدات که ربع ایشان است یا هر شکلی در چهارم خود
بوجه باشند دوازدهم حد بیوت مخفی نماند که حد اول چهارم است هرگاه شکل اول در چهارم
واقع گردد در حد خود باشد و دوم در ششم و سیم در دوازدهم و چهارم در شانزدهم هرگاه

تشارک میراکز در خانهای ... اصل ...

۷ وتد اصلی

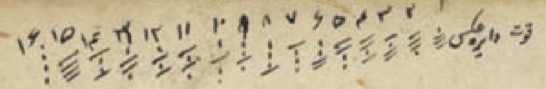
۸ وتد عارضی

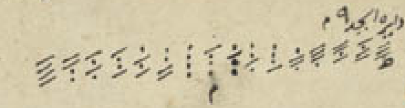
۹ وتد شکلی

۱۰ وتد ساکن

۱۱ وتد ربعی

۱۲ حد بیوت





هرگاه واقع شوند در حد خود باشند یعنی حرف دهنده و حد خانه پنجم نهم است و ششم سیزدهم و هفتم
اول و هشتم پنجم است یعنی حد هر بنات میراکز بنات اند و حد نهم چهاردهم است و حد دهم
دوم است و حد یازدهم ششم است و حد دوازدهم دهم است یعنی حد هر منولدات میراکز ...
و حد سیزدهم سیم است و حد چهاردهم هفتم است و حد پانزدهم یازدهم است و حد شانزدهم با
پانزدهم یعنی حد هر زوایدات میراکز است ... و معلوم باشد که حد هر و وجه که در ... است
در رمل ... بیابند چنانکه مذکور شد و هر شکلی که در خانه حد خود واقع شود در قوت
و حد خود میراکز مسالمت واقع میشود چنانکه حد میراکز ... میراکز خاک است که خاکی با آتش مسالمت
است و قس علی هذا و نیز هر شکلی که در روی رمل در شکل عکس واقع گردد آن نیز در حد خود نشسته
یعنی حرف دهنده و جهه یعنی فراخ یو میرتبا دهنده سیزدهم حد مراتب یعنی مراتب اول و دوم در
امهات موافق اند و حد دارند و مراتب سیم و چهارم در بنات حد دارند و مراتب پنجم و ششم
در منولدات حد دارند و هفتم و هشتم در زوایدات حد دارند چهاردهم عدد یعنی هر شکلی
که در شکل بروج نشسته که صاحب عدد است پانزدهم عنصر یعنی شکلی که در سکنی ابجد واقع شود
شانزدهم طول یعنی در خانه ابجد واقع گردد هفدهم عرض یعنی در شکل عرض واقع گردد
چنانکه در اول ... در دوم ... هیجدهم عمق چنانکه ... و ... و شکلین طول و عرض
و عمق که معلوم است نوزدهم شواهد یعنی هر خانه را سیوم او نگاه کننده بیستم نواظر یعنی پنجم
آن خانه را ملاحظه نمایند بیست و یکم موافق زوجیت و فردیت در نقاط اشکال یعنی شکلی
طاق در خانه طاق و شکل جفت در خانه جفت بیوت طاق اول و سیم و ۵ و ۷ و ۹ و
۱۱ و ۱۳ و ۱۵ است اشکال طاق صباحی و خماسی است در میراکز یکدیگر قوت دارند و اشکال
هژدهم یعنی زوج را با علی ... در میراکز ربع قوت است و میراکز ربع ۲ و ۴

حد نتایج نار

منولدات

حد زایدات و ...

حد ... ناری ...

۱۳ حد مراتب امهات بنات

۱۴ عدد

۱۵ ابجد عنصر

۱۶ ... طول

۱۷ ... عمق

۱۸ شواهد

۱۹ نواظر

۲۰ موافق فردیت و زوجیت

۲۱ اشکال طاق در خانه طاق قوت و ربع ...

۳۰۲

وقوع اشکال مراکز مسعودیه

حرکات اشکال بیوت مسعودیه

شکل نحس چه وقت

استقامت نقاط

نقطه حرکت

اما رجعت قمری

رجعت غیر قمری

و ۶ و ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ است و مراتب عناصر نقاط هشتگانه اول و ۳ و ۵ و ۷
مفرده است و ۲ و ۴ و ۶ و ۸ مزدوجه است مراتب طاق در خانهای طاق مراتب زوج
در خانهای زوج قوت دارند بحث دوم وقوع اشکال در مراکز سعود یعنی طالع و چهارم
و خامس و عاشر و حادی عشر و سیم و نهم بسبب ناظر بودن و سابع بسبب وتد بودن مراکز
منحوس یا فقط ۲ و ۶ و ۸ و ~~واقع شده با~~ ۱۲ است بحث سیم حرکت اشکال سوی
بیوت مسعوده فرضا که صاحب بیت اول است در پنجم خود یا دهم خود واقع شده باشد
مراکز سعود که مذکور شد یعنی بیوت مسعوده نیز از آن قرار است بحث چهارم شکلی
نحس را صلح و عقد نماید سعد خاص گویا با صاحب خانه ضرب نماید سعد احداث کند
اینها بود مرتبه بود حقیر اشکال را بخصم که بسط آنکه کننده را آسان شود کمترین را اتفاقی که روی نماید
اقل العبید محمد و باز فی الحقیقه استقامت نقاط دلیل استقرار و استمرار مهام بود و رجعت
نقاط دلیل سرگردانی و پریشانی خاطر بود زیرا که حرکت نقاط مثل کسی است که عزم وطن و
مسکن خود داشته باشد بعد از مسافرت بعد ایام چون متوجه مسکن خود شود او را باختیار
از سلطه منحرف ساخته بجهت دیگر برند که غیر مسکن او باشد البته این حالت دال بود بر عسرت
و پریشانی و یاس تام و تعطیل مهام اما رجعت نقاط بر دو نوع است حرکت اول
رجعت قمری دوم رجعت غیر قمری اما رجعت قمری حرکت نقاط است از حد خود بسوی حرکت
در غیر حد خود اما حد اجهات ۱۳ با والدین است و حد نبات ۱۴ با والدین است هرگاه
نقطه در طول راجع شود ما حرکت در عرض یا در عرض راجع گشته بسوی حرکت در طول او را رجعی
قمری گویند و چون از طول بعرض راجع شود یا عکس این رجعت را غیر قمری گویند و این حرکتیها را
بعید السیر و حثیث السیر گویند و این حرکات منقسم چند حالت است گاه از مراکز موافق بموافق

رجوع نماید

نقطه از میزان حرکت کند

نقطه از موافق بموافق

از ملایم بمصادق

موافق بمخالف

از مخالف بملایم

از مخالف بموافق

ملایم بمصادق

از مصادق بملایم

رجوع نماید گاه از موافق بمخالف و گاه از ملایم بمصادق و گاه از مصادق بملایم و گاه از مصادق بملایم
اما موافق بموافق کما هست که یا در اول و در پنجم در دوم و در ششم شده یا
در هفتم یا در سیم یا و در هشتم و در چهارم باشد و از ملایم بمصادق چون
در پنجم و در اول و از ملایم بملایم چون در خامس و در طالع و از موافق بمخالف
چون در ششم و در دوم و در سیم و در هفتم و از مخالف بملایم چون در اول
و در پنجم یا در دوم و در ششم با وجود اشکال مزدوجه در ثانیه یا در دوم با وجود اشکال
کامله در سادس و رجوع از مخالف بموافق طولا و عرضا وقتیست که در ششم باشد با وجود مفردات
در ثانیه باشد در سابع با وجود مزدوجات در ثالث و در ثابت بر عکس این صورت در مراکز
منصور است و رجوع ملایم بمصادق کما هست که در سابع با وجود مزدوجات باشد
و یا در ثالث و در ثابت در ثالث و یا یا در سابع و از مصادق
بملایم چون در خامس و اشکال کامله در طالع یا در ثامن با وجود اشکال کامله در
رابع و جمهور رطبه منقسم مذکورات اند اما نقاط مستقیم در مراکز خود یا اشکال ناقصه منقسم
کنند به وجود نقاط بشر و بسیر کما هر که ظاهر نشود ذات ان لازم فردیت بود در مراکز الله
خود چنانکه ما نسبت دوم از وجود فرد مرکز خامس احاطه کند و ما در چهاردهم لذا اول پس
لازم آید که وجود ما نسبت دوم که از خامس محوری است و چهاردهم سیم از طالع بسیر دوم خسته
الصورت مستقیم و ما فوق باشند تا در مرکز عقد لذا احداث کند چون در خامس
مفرده باشد [illegible] حسب الشکل لازم است حرکت و صلیب سیزده پس لا شبهه شکل طالع
مزدوجه خواهد بود و چون حرکتش سیزدهم شود لاشک بنهم رفته با نهم اگر اول آید معروف شد
که شکل اول مزدوجه خواهد بود بعینها پس هیچ صورت از صورت رطبه اشکال از حرکت مستقیم

در حیز خود با شکال ناقصه بعضی غیر منزانه ابتها نباید تکرر در حالت رجوع صوری و غیر ان ارادی
بسته البته محتاج باشند با نقلاب و قاعده انقلاب در محلی مناسب مستوفی کرده والله ...
اما نصرتی در مرکز تثلیث رمل دلیل قلت نقاط بود و در طریق و عتبه داخل و عتبه خارج
دلیل کثرت و در جماعت دلیل عدم و خفای نقاط چنانکه در رملی که در اول و پنجم ... باشد
معلوم است که ده نقطه نار در آن رمل خواهد بود چون نصرتین بود چهار و چون جماعت باشد
مطلق معدوم خواهد بود و چون اشکال سه اسی غیر نصرتین باشند هشت نقطه خواهد بود
و خامس و ده و خامس با سداسی ده و سباعی با سباعی مثنی سباعی با سداسی هشت و با خماسی شش
و هر یک از مراتب با تمامه مثل مرتبه خود بود و چون دو مرتبه جمع نمایند اگر از جمع الطرفین
فردی احداث کنند یکی بران افزایند که مرتبه آن نقطه احداث کنند بجهة تکمیل و تتمیم مراتب
چرا که محال است که نقاط میزان مفرده بود **باب دوم** در معرفت منسوبات بیوت بدانکه
بیوت شانزده است که از ضرب چهار در چهار که عدد طبایع است حاصل میشود و چهار از بیوت را
اوتاد گویند و آن اول و چهارم و هفتم و دهم است و وتد اول را وتد طالع و چهارم را وتد
الارض و وتد رابع و هفتم را وتد غارب و سابع و دهم را وتد السماء و عاشر خوانند
و این اوتاد از بقیه ... که در اقوای بیوت دانند و لهذا دلالت کند بر زمان حال و چهار
دیگر را مایل الوتد نامند و آن دوم و پنجم و هشتم و یازدهم است و در قوت متوسط اند
و لهذا دال بود بر زمان مستقبل و چهار دیگر را زایل الوتد گویند و آن سیم و ششم و نهم و دوازدهم است و اضعف بیوت اند و لهذا دلیل بود بر زمان ماضی و چهار دیگر از ابدات
اربعه و شواهد گویند و چون اشکال زایدات در اوتاد واقع شوند یا عکس علی الترتیب این
صورت را وتد الوتد نامند از جهة بقای امور سکنات اما وتد طالع بطبع امهات بود و

اوتاد

حال

میانه مستقبل

ضعف ماضی

وتد ۴ وتد ۷
وتد ۱۰

شواهد و نواظر

نواظر سعد

السعد

نواظر نحس
تفاوت

وتد رابع بطبع نبات و وتد سابع بطبع متولدات و وتد عاشر بطبع زایدات و نوع دیگر
وتد طالع بطبع امهات و وتد رابع بطبع زایدات و وتد سابع بطبع متولدات و وتد
عاشر بطبع نبات و چون نامی کنزو هر یک از بیوت رملیه بذاته و تد باشند و نایب میراث
زایره و احکامش در محل خود گفته شود من الله التوفیق **اما** در بیان شواهد و نواظر ناظر قریب
سیم و پنجم و بعید نهم و یازدهم در احکام توابع اما در احکام مداری سیم و پنجم هر مرکزی
ناظر قریب است و نهم و یازدهم بعید بعضی از علمای این فن سیم هر مرکزی را ناظر قریب دانسته
اند و پنجم بعید مطلق و نزد این کمینه معقول تر است **اما** بیوت ناظره اول و سیم و چهارم
و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم است و باقی ساقط و از این هشت نواظر چهار امینی
بود و چهار ایسری و سیزدهم مشترک باشد با اول و پنجم و نهم **و چهاردهم** با دوم و ششم و دهم
و پانزدهم با سیم و هفتم و یازدهم **و شانزدهم** با چهارم و هشتم و دوازدهم در سقوط اما باقی
النواظر تفاوت فاحش در علیت چنانکه اول و پنجم و نهم و سیم و یازدهم را نواظر سعد
گویند و این نظرات هم متفاوت اند چنانکه پنجم و نهم سعد و اقوی خواهند بود در صورت
نسبت سیم و یازدهم و همچنین در میان نواظر نحس هم تفاوت در علیت چنانکه هفتم نحو
ستقش نسبت بچهارم بیشتر خواهد بود در عداوت و احکام این هم مشروح خواهد بود ان شاء
الله تعالی **اما** اگر را اول را با یازده اول اشتراک واقع شود در بیوت رملیه این صورت را
قران سعدین نامند و همچنین اگر اول با افلاک اول این صورت عارض گردد قران سعدین خوانند
اگر اشکال اول را با اشکال سیم اشتراک واقع شود این اشتراک را تسدیس گویند و اگر با چهارم
باشد تربیع گویند و با پنجم تثلیث گویند و با هفتم مقابله و اگر در نقاط موافق الطبع بود حکم
بزیادت سعادت کنند و محل لف الطبع بود توسط سعادت و اگر اشتراک نقاط در دوم و ششم

وهشتم بود این صورت را ساقط از نظر نامند و دلالت کند بر ناتمامی مهام و افتادن از اضطراب
و سرگردانی فی الجمله نقاط ناظره دلیل اتمام مهام بود و نقاط ساقطه دلیل ناتمامی و سرگردانی
در جمیع اوقات اما اگر آتش اول در خانه ای از اول با عکس واقع که همین حالت را اقتران
گویند این صورت را حظی و قوتی نیست بالعرض و اگر در دوم یکدیگر واقع شوند اگرچه بزعم
صاحب مفاتیح طالب و مطلوب هم از جانب نظر ساقط اند دلالت کند بر عدم
مقصود و ناتمامی مهام و اگر در مرتبه سیوم یکدیگر واقع شوند تسدیس بود اگرچه من حیث الطبع متضاد
و مخالف و متنافی هم اند دلالت کند بر توسط امور و همچنین در تربیع و مقابله این صورت
جاری است چنانکه سابق مذکور شد اما نظر تربیع دلالت کند بر مسالمت و تثلیث بر موافقت
و مقابله مخالفت اما مرتبه دوم و هشتم اگرچه اتفاق ظاهر است که هر دو ساکت اند بالعرض احساس حقیقی
بجهت منسوب الیه مرکز سادس که موافق مرتبه است اما مشابهت در تناظر منظورات گاه به
که تربیع و مقابله دلیل حصول مطلب بود و تثلیث و تسدیس عدم مقصود چنانکه اگر مراد امر
از عداوت بین الشخصین بود تربیع و مقابله دلیل حصول مطلب است و اگر مطلوب لا بعد
و عدم استیناس مقابله دلیل حصولش بود و اگر از قرب در کار بود بجمیع مراد مقارنه و اگر از
الفت و وداد و دوستی تثلیث و تسدیس دلیل حصولش است و تربیع بجهت تربیع عمارت و ضیاع
و عقار و ترتیب املاک و بنای ابنیه اما اگر از ساقط النظر تفاوت نهند معلوم است که تمام نسبت به سادس
گوشش بیشتر خواهد بود و ثانی ناظر نسبت با سادس و ثانی نسبت بجمیع مراکز ساقط بیشتر خواهد بود
فی الجمله سعادت بجهت منسوبات ظاهر است که هر اما منسوبات بیوت بیش و بعد است خانه اول
منسوب بطالع و نفس و جسم و کیفیت زندگانی و آغاز کارها و سکون و حرکت و نفس
سایر و نطق و صحت و رأی و تدبیر و از ارکان مشرق مطلق و از بروج حمل و از فصول

من حیث الترتیب

از شرح تحقیقات
اتصال اول در خانه جو
معنی قطع
مرتبه سوم تسدیس
معنی
تأثیر نظرات
با یکدیگر
معنی مقابله
مشابهت در تناظر
که تربیع و مقابله حصول
تثلیث و تسدیس عدم
مطلوب لا بعد و عدم
استیناس باشد
مراد از قرب دائمی
از الفت و وداد
تقارب
با یکدیگر
منسوبات خانه

معنی تربیع
تثلیث

من حیث الترتیب ربیع و من حیث المزاج صیف و از اعضا از فرق سر تا اسفل دماغ و از
اقالیم اقلیم اول و از کواکب بحسب مزاج مریخ و بحسب ترتیب زحل خانه دوم منسوب
بمال و مکاسب و بیع و شرا و اخذ و عطا و فقر و غنی و قدوم غایب و اعوان و اخوان و اقوات
حضور و عدم و رسوم و سلاطین و اکل و شرب و آنچه از نو سانح که سبب مستقبل حال نفس
و آنچه در منسوبات بیت اول مذکور شد و از اعضا دلیل است بر حلقوم و گردن و از بروج ثور
و از کواکب زهره و از جهات جنوب بزعم منجم بزعم ارباب این علم شمال و اقلیم دوم بزعم
ارباب این علم و بزعم منجم اقلیم پنجم خانه ثالث منسوب بسفر و حرکت و سفر قریب و خواب
دیدن و تعبیر خواب و علم و دین و اخوان و اخوات و اقارب و همسایگان نزدیک
و مستقبل آنکه در منسوبات خانه دوم مذکور شد و نفع مکاسب و بیع و این خانه را شاهد
نفس و شاهد حقیقی رملی نامند و بعضی ابتدا و انتها را از این خانه گویند و این چندان حقیقتی
ندارد و از اعضا دلیل است بر سینه و آب حوزه و از بروج جوزا و از کواکب عطارد و از اقالیم
اقلیم سیم بزعم منجم ششم از جهات بزعم منجم شمال و بزعم ارباب این علم مغرب خانه چهارم منسوب
به پدر و مقام و املاک و ضیاع و عقار و عمارت و عمر و عواقب امور و دفاین و خزاین و مستقبل
منسوبات بیت ثالث و احوال قصه دراین و قلاع و حصار و انبار حبوبات و عطایای سلطان و
احوال سکون و حرکت را بعضی از این خانه گویند و از جهات سمت قبله و قطب و جنوب و از
اعضا دلیل است بر پرش ریه و جنب بمعنی و از بروج سرطان و از کواکب قمر و از اقلیم
بزعم ارباب این علم رابع و بزعم منجم سابع و این خانه ضد اول است خانه پنجم منسوب
بعشق و محبت و اولاد و الفت و عطوفت و لهو و لعب و طرب و هدایا و تحف و رسل
و رسایل و خط و نشاط و شهوت و مصاحبت و چگونگی آن و اخبار و نامه و صدق و کذب اخبار

و اشناء و مکاتیب و اکل و شرب و لذات و ذایقه و شامه و حظوظ روحانیه و جسمانیه و حلقات
و ملبوسات و وضع حمل و حکومت آن و حاصل املاک و مقام مستغلات و دکاکین و حمام و اسیا
و اشیاء اینها و بیت المال پدر و مقام پدران شهر را بعضی ازین خانه گویند و ترکیب معاجین و
سفرجات و ضیافت و مهمانی و عروسی و ترتیب و تمهید مجالس شرب و آنچه اشباه اینها بود و از
اعضا دلیل است بر دو پشت چپ و جنب الیسری و از بروج اسد و از کواکب شمس و از اقالیم
بزعم ارباب این علم اقلیم خامس و بزعم منجم چهارم و از جهات مشرق مابین شمال خانه ششم
منسوب است بامراض و علل و غموم و هموم و حزن و بندگی و فروتنی و غربت و شقاوت و فرو
ماندن در افلاس و تنگدستی و قصور و نقصان و تلف اشیا و احوال عبید و خدمتکاران و طیور
و وحوش و چهارپایان و ستم کشی و دفع امراض و معالجات و عداوت بعضی ازین خانه
گویند و بعضی از منجم شرکت چهارم و کینه و قمع و احوال مرده و وجود و عدم فرزند و وضع
حمل و عسرت و سهولت آن و بیت المال فرزند و محبوب و در سر آنچه آورده و احوال عم و عمه
و اقوام پدر را بعضی ازین خانه گویند و نقل و حرکت پدر و منزل مرکز رابع و اسرار و دفاین
آنها و دفاین و سرقه شرکت هشتم و از بروج دلیل است بر سنبله و از کواکب عطارد و از اقالیم
بزعم ارباب این علم سادس و بزعم منجم هم سادس و از جهات شمال مطلق و از اعضا بر تهیگاه
گاه خانه سابع منسوب است بازواج و شرکا و خصمان و اضداد و آنکه زفاف و احوال بیگانگان
و منع و تعبیرات و افعال مساوات و حکومت مستقبل و مقام ثانی و اجداد و املاک
و مقام پدر و عواقب آنچه در منزل رابع مذکور شد و احوال سارقین و صور ایشان
و این خانه را بیت المغارب و المقاصد گویند و دلالت کند بر محل غروب کواکب و کیمیاگاه
و طلایه و زندان و لشکر و بیت المال عبید و محل انقطاع ایشان و حصول کم شده و تلف

که ما بعض

که ما بعض ازین خانه گویند شرکت چهارم و سیم و از اعضا دلیل است بر مثانه است و از بروج میزان
و از کواکب زهره و از اقالیم بزعم ارباب این فن اقلیم سابع و بزعم منجم خامس و از جهات مغرب
مطلق خانه ثامن منسوب است بمواریث و دفاین و مرگ و خوف و خطر و مقابر و مهلکه و
نکبت و تعزیه و دفن و قتل و ظلمت و خفا و انعکاس و غروب کواکب و چاهها و
کاریزها و دخمه‌ها و زیر زمینها و محل قید و دار السلاح و محلی که در آن تقسیم اموال دزدیده
کنند یا مدفون سازند و بیت المال زوجه و سارق و اضداد و بعضی برادران پدر را ازین خانه گویند
و از بروج دلیل است بر عقرب و از کواکب مریخ و از اقالیم آنچه در خانه اول ذکر یافت بزعم
جمهور و از جهات جنوب مابین مغرب و از اعضا بشره چپ خانه تاسع منسوب است بعلوم
و ادیان و مذاهب و اعتقادات و رؤیا و تعبیر آن شرکت سر کرده ثالث و سفر بعیده و تعلیم
و تعلم و قضایا و محکمه قضات و خطبه و دار الشفا و دفترخانه و محل محاسبه و نقل و حرکت غایبان
و سارقین و اقوام زوجه و این خانه را البیان الامر اول نامند و میراث از اول و دوم ستانند
که والدین او بیند دلالت کند بر ترتیب و تجمیع کتب و خطوط و اوراق و مکاتیب متفرقه و از
بروج دلیل است بر قوس و از کواکب مشتری و از اقالیم آنچه در بیت ثانی مذکور شد و از اعضا
بطن و منطقه و از جهات مشرق مابین شمال خانه عاشر منسوب است بملوک و سلاطین و منصب
و احوال ارباب منصب و عز و جاه و شرف و رفعت و پدر و مقام زوجه و غایب و مسکن و حجره
سارقین و عمل و صنایع و مکاتب شریفه بعضی ازین خانه گویند شرکت دوم و دولت
و غرور و عجب و نخوت و تمکین و تکبر و تعظیم و تسلط و سمت الراس و فتح الباب و این خانه را
وتد عاشر و وتد السماء گویند و دلالت کند بر وجود و بقا و محل ارتفاع است و میراث از سیم
و چهارم ستانند و احوال استقبال ازین خانه استنباط نمایند شرکت دوم و از بروج جدی

برجدی دار کواکب برجیس واز اقالیم بزعم بعضی اقلیم اول وبزعم ارباب این علم سیم وازاعضا
بر ناف وشکم وقلب **خانهٔ حادی عشر** منسوبست باحبا واصدقا ورجا وسفر بنی ملوک وجلالیس
وخزاین وغنایم ملوک ومحاسن عمل ومناصب وفرح الکرو بیت المال ملوک نظیر منسوبات مرکز
عاشر وسهم مستقبل احوال ملوک وانچه در منسوبات عاشر ذکر یافت وراحت وفراغت بعضی
سهم الغیب را ازاین خانه گویند وسهم السعادة را از عاشر واحوال فرزند زوجه واخبار غایبان وزندگان
بعضی ازاین خانه گویند بشرکت پنجم واگر ضرب نمایند از شکل ششم گویند واحوال ارحام واز
بروج دلو واز کواکب زحل واز اقالیم بزعم بعضی اول وبزعم ارباب این علم رابع وازاعضا
نشستنگاه واین خانه میراث از پنجم وششم ستاند **خانهٔ ثانی عشر** منسوبست بدا عادی وحبس و
محبوس وغربت ودواب وشقاوت ورنج وغموم وهموم این خانه را تحت الارض
وتحت القدم گویند ودفاین واسرار را ازاین خانه جویند واحوال ذکوریت واناثیت
اولاد وقرض وامانت وتدفین وتعمیق ونکبت وسنگ تراشی وخطر امراض غایبان و
منسوب الیهم وکید وسارق وقطع وفتح عزایم وطلاق وتنزل وکنیز وخود واز بروج
ودلیلست برحوت واز کواکب مشتری واز اقالیم سادس بزعم جمهور واز اعضا رانها
واین خانه میراث از هفتم وهشتم ستاند **خانهٔ ثالث عشر** منسوبست بنفس سایر واسرار
او ونفع وجود ودواب واحداث جرایم وخیانت وصدق وکذب اخبار را بعضی
ازاین خانه گویند وخوشیها در اسفار ودر جمهور منسوبات مشترکست باول وپنجم ونهم واین
خانه را لسان الامر ثانی گویند ومیراث از نهم ودهم ستاند واز اعضا دلیلست
بر ادراک **خانهٔ رابع عشر** دلیلست بمسئول واین خانه را مقصد الاشیا گویند ونتیجه
امهات گویند واین خانه را مراتب الترمیز نامیده اند چه صورت این خانه از امهات است

کدام اثر و آمیخته

کدام اثر است و آمیخته ومیراث از یازدهم ودوازدهم ستاند ودلالت کند بر حرکت محبوسان
ودواب واز اعضا بر ساق است **خانهٔ خامس عشر** دلیلست بر قضایای کلی وجزوی
امور از این خانه استنباط کنند قاضی وحاکم مطلق گویند ونتیجة البیوت نامند لهذا احوال
قضایای کلی وجزوی امور از این خانه استنباط کنند که حکم عقل کبری وسعدین وسید احوا
ونتیجه است واز اعضا دلیل است بر ساق پسری **خانهٔ سادس عشر** دلیلست بر عاقبة الکار
وترک وفراغت وانتهای امور واین خانه را لسان الامر ثانی گویند ودر احکام هیچ
از بیوت در احکام این خانه منظور دارند خصوصا چهارم در عواقب امور کلی وجزوی واز اعضا
دلیل است از کعبین تا پاشنه **باب سیم** در بیان منسوبات اشکال **سعد خارج** است
ودال بر سعد ساده وشیره وطبع وکرم وخنک ودلالت کند بر فرط حرارت ویبوست ونا
رش بمنزله کرده است واز صورت اشکال اشخاص دال است بر شخص معتدل القامت کوچک
سر ودراز محاسن با وقار اندک گوی زیرک بسیار هوش مدرک فصیح زبان راست قول که
بر فوق سر او زخمی باشد که از بوقتی آتش یا از امراض حاره پدید آمده باشد واز طبقات مردم دلیل
است بر صلحا ونقبا وزهاد وائمه وقضاة وسادات ومتهورین وحفاظ واهل ورع و
از انسان کودک است واز عطایا اگر در اوتاد باشد بهشتاد روزی واگر در مایل بود به چهل و پنج ماه
وشش ماه واگر در زایل بود به ... سال واز شهور ماه رمضان واز ایام اول روز
پنجشنبه واخر شب پنجشنبه ودر اول صاحب حد وعنصر است ودر ششم ودهم مزاج و
در چهارم حد بیوت وشرف کوکب ودر دهم شرف سعد ودر اول الف **ف** در ذات
اوست و **ف** در ششم ودر اول وهشتم صاحب مثلثه ودر سیزدهم وشانزدهم واز اول تا
چهارم صاحب طول تا هشتم صاحب عرض وتا ... سیم عمق واز مواضع دلیل

منسوبات اشکال

بر مساجد و مدارس و کعبه و بیت المقدس و مشاهد ائمه و بیوت صلوات و اماکن شریفه
و دار الحفاظ و دار الصداره و دار القضاة و دار الاحتساب و از صور اشکال دلالت کند
بر منبر و محراب و ممتر مؤذنان و دلالت کند بر خطیبی که خطبه خواند یا مؤذنی که اذان گوید
یا پیش نمازی که امامت کند و چون در اوتاد یا سر اکثر نواظر بود بر این جمله دلالت کند و از
صنایع و مکاسب دلالت کند بر تسبیح سازی و تاج دوزی و خلافت و نقابت و از
جواهر یاقوت و عقیق و آنچه بدینها ماند و از صور هر چه اولش باریک و آخرش ستبر بود
و از نباتات نخود و هلیلج و از فواکه بادام و [illegible] و از حیوانات شتر و از بهایم شیر
و از طیور هما و آنچه بلند پرد و از بروج نحس ثابت است و هوایی و شمالی و بزعم منجم
غرباء دلالت کند بر حیرت و افراد خشکی و تشویر و تشویش و محاربه و منازعه و سفاکی طبع
و بی کرمی مایل است و این شکل سیم بنزد کره است و از صور اشخاص دلیل است بر شخصی سرخ روی
سرخ روی تیره موی ازرق چشم دهن فراخ بزرگ سر تند خوی بسیار گوی تیز زبان که در روی سرخ ع
و کفش زخمی داشته باشد بسبب محاربه و از طبقات مجسم دلیل است بر سرهنگان و ترکان و جلادان
و مردم شحنه و عوانان و طبقه سقنده و از مکاسب دلیل است بر قصابی و خماری و
صیادی و جراحی و فصادی و حدادی و از مواضع دلیل است بر دار السلخ و قتلگاه و دزدگاه
و کمین گاه سارقین و محلی که قطاع الطریق بسر برند و جای مهیب پر خطر و از اسنان
سن شباب و از عطایا کبری شصت و شش سال و وسطی چهل سال و صغری پانزده سال
اگر قوی حال بود در اوتاد بود عطیه کبری دهد و الا وسطی و الا صغری و از شهور ادار و محرم
و از ایام اول روز سه شنبه و آخر شب شنبه و در دوم صاحب عنصر است و در ششم مسکن
و در سیم صاحب صرف ج ف دارد و جیم در دوم ف در دهم حا ر د و در هفتم شرف عمود [illegible]

بعضی وجوه

[illegible]

بعضی وجوه و در دهم شرف کوکب و در ۳ و ۱۰ صاحب مثلثه و از احکام دلیل است بر حسن و از جواهر
مرجان و از صور آنچه در میان او زخمی باشد [illegible] و از بهایم ببر و پلنگ و از طیور مرغان
شکاری و از دواب اسب و از اسلحه سپر و از اعضا حلقوم و مجرای نفس و از امراض تب [illegible]
و ماشری و سرطان و امراضی که در گلو و دماغ پدید آید و از جهات و ارکان بزعم منجم جنوب
و بزعم ارباب این علم شمال مطلق و از بلاد بلخ و سمرقند و ختا و از الوان سرخ مطلق
و از طعم ترش و تلخ و بوهای ناخوش سعد خارج است و ناری و شرقی مایل شمال
و نهاری و مذکر و از طبقات مردم دلیل است بر ملوک و سلاطین و امرا و مردم اصیل و متکبر
بوده [illegible] طبیع بلند همت با شکوه رفیع القدر و از صور اشخاص شخصی متوسط القامت
سفید سرخ اندک مایل که در وسط سن شباب بود و از عطایا اگر در اوتاد بود نوزده سال
و اگر در مایل بود چهل سال و اگر در زایل بود [illegible] و از الوان سرخ و زرد و از طعم شیرین
و از بوها خوش بود و از مواضع قصور و عمارات رفیع عالی جای حشم و خرم پر زینت بلاد چون
منازل ملوک و سلاطین و تخت پادشاهان و از ایام اول روز یکشنبه و آخر شب پنجشنبه و از
صور حیوانات آنچه اولش باریک و آخرش ستبر بود و از جواهر لعل و یاقوت و طلا و از بلاد آنچه
دار السلطنه بود و اقلیمی که بشمس متعلق است و در سیم صاحب عنصر است و در دوم مسکن و در
نهم شرف و عمود و در اول صاحب فرح و شرف کوکب و در پنجم خانه کوکب و در ۶ و ۱۳
صاحب مثلثه و از صنایع کیمیاگری و ضرابی و زرگری و از حیوانات آهو و از طیور قمری
و هزار دستان و طاوس سعد مطلق است و ثابت مطلق و آبی و سرد و تر و بزعم منجم
شمالی و طبیعی و سرد و تر است و لیلی و مؤنث و از طبقات مردم دلیل است بر مردم دریا
بار و کشتی‌بانان و سقایان و گازران و کاغذگران و [illegible] و ندافان و سفیدگران [illegible]

و از روشنایی و از شهور صفر

و از صورت اشخاص دلیل است بر شخصی متوسط القامت سفید پوست کشیده ابرو
و سیاه چشم و نیز دلالت کند بر کودکان شیرخواره و از امراض بر برص و فالج و لقوه و
رعشه و لکهای سفید که در جلد احداث کند و از اخلاط بلغم طبیعی و از اجناس جیوه و نقره سفید
و کهربای سفید مروج و از صور آنچه مدور و سفید که در میان او زخمی و یا سوراخی باشد و از ایام
آخر روز دوشنبه و اول شب جمعه و از بروج سرطان و از اقالیم بزعم منجم اقلیم اول و در نهم
سکن و در چهارم عنود و شرف حد و وجه و عنصر و از حروف دس در ذات اوست و ال
در چهارم ... در دو اقسم و او را در چهارم سقوط دانند و ع و ۱۱ مثلثه دلو و از
اسنان بزعم منجم غیبیان و بزعم ارباب این علم کهولت و از عطایا اگر در اوتاد بود صد و بیست
سی در بیان سعت و شش و اگر در زایل بود بیست و پنج سی و از طیور بط و غاز و مرغان بحری
و از خوش کربه و بوبیا ... و از حیوانات گوسفند و از ریاحین نسترن و یاسمین و از طعم
شیرین و خوش خور و از شهور محرم و از اعضا سینه و شکم ز نحس خارج و ناری و نهاری و
شرقه و طبع وی کم و خشک و از طبقات مردم دلیل است بر فسقه و فجره و مردم لاقید
چون دزدان و قماربازان و مردم کذاب و بدنماز و سرف نفس کشنده بی اعتبار و از صور
مجسم بر شخص کشیده قامت ضعیف ترکیب سیاه زرد گره چشم دهن فراخ بزرگ دندان
کوچک سر سطبر ... باریک میان کج و معیوب که در سر و شکم و ... نشانها باشد و از حیوانات
پوست و از نباتات برگ درخت بید و از حیوانات ... و از گوشت و از خوش سنگ و از
طیور زاغ و از حیوانات ... و از طعم تلخ و شور و از بوها بوی ناخوش و از امراض
انگ و آنچه در آلات تناسل و شهوت پدید آید و از مواضع خرابات و قمارخانه و مرجع
که دزدان بسر برند و از سلاح ... و از الوان سیاه بزعم بعضی سرخ و سیاه و از ایام آخر روز شنبه

و در سیم سکن

و در سیم سکن دارد و در پنجم عنصر و در ششم عنود و در هشتم مزاج و در چهاردهم شرف و در ... هبوط
حد و حرف لغ در ذات اوست و در ۱۱ و ع مثلثه و از اسنان سن کهولت و از عطایا آنچه
در ... گذشته و از مکاسب کتابت و ... و ... I ...
و ثابت مطلق و هوایی و شمالی و بزعم منجم غربی و از طبقات مردم دلیل است بر کتاب و عمال
و اهل حساب و فقرا و ارباب علم و صنعت چون اطبا و حکما و منجمان و رمالان و مردم فیلسوف
زیرک بسیار هوش ... المزاج غدار حمید و از صنایع دلیل است بر نقاشی و صباغی و صحافی و
از صورت مردم دلیل است بر شخص متوسط القامت و از الوان زرد و سفید و بعضی گویند
بوقلمون و از طعم ترش ... و از اجناس کانی چون روی و از سنگ لاجورد و فیروزه و از حیوانات
صدف و از نباتات ... و از حیوانات استر و از طیور مرغ خانگی و از مواضع مکتب خانه
و مطبخ و محکمه قضاة و دفترخانه و مدرسه و از ایام اول روز چهارشنبه و آخر شب پنجشنبه
و از اسنان سن شباب و از عطایا اگر در اوتاد باشد ... و شش ... اگر در زایل بود ...
و هشت و در ... سال و در پانزدهم سکن و وجه دارد و صاحب حرف س است و در سیم
مزاج و پنج و یازدهم عنود و شرف و در ششم شرف کوکب و پنج و از صور دلیل است بر صندوق
مجره و کتاب و حرز دان ف نحس خارج است و ناری و شرقه و نهاری و مذکر و طبع وی
گرم و خشک و از طبقات مردم دلیل است بر سپاهیان و ظالمان و ... و کاهنان و مردم
کذاب و فاسق فاجر حرام خور کاهی نماز و نیز دلیل است بر طبقه دزدان و مردم قطاع الطریق
و از صور اشخاص بر شخص کشیده قامت ضعیف ترکیب سیاه زرد سطبر ساق کوچک سر
باریک گردن که بر سر او ... عیوب و ... بسیار باشد و از مکاسب قماربازی و غاری
و عیاری و کیسه بری و از امراض تب لرز و تب خالص و امراض صفراوی و از اعضا ...

و از شهور شوال المکرم صح

ع بر طبیب ... بزرگ ... کنند ... واعضای ... صح

شهوت و خفیه و از مواضع خرابه و جای کرد زندان و قمار و شکال سربریده و از اجناس
کانها سرب و آهن و آبگینه و از اجناس حیوانات پشم و از نباتات گیاه تلخ و تیز و از طیور
کلاغ و از وحوش یوز و از بیوت آنچه در دهلیز خانه که در بیرون خانه واقع باشد و از
اخلاط صفرا سوخته با طبعی و از اسلحه تیر و نیزه و از اسنان پیری و از جلد کبر سنان و از ایام
آخر روز شنبه و در ولایت سیم [illegible] دارد و در هفتم عنصر و [illegible] و دهم شرف [illegible] و در هشتم وجه
و در نهم شرف کوکب [illegible] هشتم عرف ح خ دارد و در ۷ و ۱۲ مثلثه [illegible] نحس و انصر
است و فاکه و جنوبیه و طبع و [illegible] سرد و خشک است و مؤنث و لیلی و از طبقات مردم
دال است بر مشایخ و عبید و [illegible] و یهودان و گبران و خسیسان و زهاد و اهل علم و ارباب ریاضت
و سلوک و خاندان قدیم و اهل قلاع و جبال و اکراد و الوار و از صنایع نجاری و گلکاری و
دهقانی و شبانی و دشت بانی دلالت کند بر مردم که او صاحب صبر و ماسکه و از اجزای ابدان
عظام و معده و سپرز و از اعضا زانو تا اسافل پا خصوصا پای چپ و از فضلات ناخن و موی
و از قوی ماسکه و از حاسه سامعه و از امراض جذام و نقرس و قروح و سعال و یرقان سیاه
و سر و قولنج و وجع ارحام و استسقا و وجع سپرز و امراض مزمنه و هرچه از سودای مفرط
احداث کرده و از اورام داء الفیل و سرطان و از صورت مردم پوست او درشت و جعد موی
ستبر لب خشک اندام بزرگ سر و دهن فراخ کشیده قامت کریه لقای کاهل بطی الحرکه
سخت [illegible] و از افعال جبر و مکر و بددل و [illegible] خاطر و فکرهای باطل و نحوست و بدخوی
و عزلت و سلوک و بخواب و تحکم و صبر و نوحه و گریه و تعزیت و ظلم و حبس و زندان [illegible] و از الوان
تیرگی و از اقران و اقوام آبا و اجداد و از حیوانات گاو و فیل و از طیور زاغ و [illegible]
و از حشرات مگس و شپشه و از نباتات عدس و ماز و بلوط و بلیلج و از سنگها سنگ [illegible]

و از جبال آهن

و قطع

و از جبال آهن و سرب و از مواضع خرابه و بیوت مهجوران و غارها و چاهها و صحرای خشک [illegible]
و خرابهای قدیم و کوهها و از مدن خوارزم و بخارا و دشت پور و حبشه و هند و سند و زنج و نبط
و بربر و از جهات جنوب مطلق و از بویها ناخوش و از صور آنچه او [illegible] و آخرش [illegible]
و از ایام آخر روز شنبه و اول شب چهارشنبه و از عطایا اگر در اوتاد باشد پنجاه و هفت سال
و در مایل [illegible] و هشت ماه اگر در زایل [illegible] و در هفتم [illegible] دارد و در هشتم عنصر
و [illegible] شرف و در پنجم وجه و در دوم عرف ب ص و در هفت و هشت صاحب مثلثه و برج اوج وی
است [illegible] نحس منقلب است و خاکی و جنوبی و طبع وی سرد و خشک و نهاری و مذکر گفته اند او را
اگر در [illegible] نار و هوا واقع شود مذکر و اگر در [illegible] آب و خاک مؤنث و لیلی و از طبقات مردم
دال است بر گبران و دهقانان و سپاهیان و امثال ایشان ارباب حکمت و حیل و بعضی
گویند بر [illegible] و [illegible] و کورکنان و نقابان و [illegible] و ساحران و
مردم شعبده و حقه بازان و [illegible] و بیمون بازان و از صورت انسان [illegible]
بر شخص کوتاه بالا شکم بزرگ کوچک سر باریک ساق فراخ شانه کوز پشت سیاه و زرد ریش
چشم کوتاه [illegible] و بسیار [illegible] کم سخن صاحب [illegible] و از افعال
[illegible] و تعطیل و تعویق و کینه و کبر و ثبات در عقدیات و عقد و بسته [illegible]
و رفع سرعت و حرکت و غموم و هموم و اخفای اسرار و سحر و افسون گری و از [illegible]
و فخاری و آجرپزی و باغ [illegible] و از امراض درد کمر و شکم و ورم ارحام
و درد پشت و [illegible] و استسقای طبلی و [illegible] و از صورت [illegible] حقه و قفد و کوزه و
حمره و امیال [illegible] آنچه اول آخرش باریک و میان پهن بود دلالت کند بر گرهها و عقدها و
از اجزای ابدان بر معده و کبد و [illegible] و از حاسه سامعه و از قوی ماسکه و از [illegible]

شنبه و از اجناس کانی آهن و از حیوانات شاخ و سم حیوانات و از نباتات
جاورس و باقلا و از طیور کلنگ و از وحوش روباه و از طعم تلخ و تیز و از بویها بوی ناخوش
و از مواضع مطبخ و بکار زو تنور و حمام و دباغی و قراین و ذخایر و نهان خانها و انبار
هاء حبوبات و مقابر و مواضع ناخوش و از جهات جنوب مابین مشرق و از [illegible] بری
و از اقالیم اقلیم اول و از بلاد کوهستان و هند و زنگبار و کشمیر و سمرقند و قندهار
و سیستان و از عطایا آنچه در باب مکنت ذکر یافت و از ایام اول روز شنبه و آخر شب
چهارشنبه و در بیستم سکن دارد و در نهم عنصر و در دهم علو و شرف و بر درج و در
چهاردهم حرف ن دارد و حد و در پنجم مزاج بود و در ۶ و ۹ صاحب مثلثه ب
سعد اکبر است و خاکی و [illegible] و طبع وی سرد و خشک و مؤنث و لیلی و از طبقات
مردم دلیل است بر ملوک و سلاطین و مردم اصیل و صنایع و مکاسب بر بازرگانی
و تجارت و زرگری و صرافی و جوهر فروشی و زر کوبی و کیمیا گری و صرافی و از صورت
اشخاص بر شخص معتدل القامت بزرگ شکم گرد سر سفید و سرخ جبهه و از کرد
رو و کشاده ابرو که در سینه و ران او نشانها باشد و از صور بر عم بعضی سفید بر و بر عم
ارباب این علم آنچه اول شب سطبر و آخرش باریک بود و از اخلاط اگر در سر گرم هوا
نار بود صفرای معتدل و اگر در سر گرم آب و خاک باشد سودای معتدل و از حواس
باصره و از قوی قوت حیوانی و از اعضا سر و سینه و دندان و چشم راست و دماغ
و مغز و از انسان سن و قوف و از افعال عقل و فهم و ترفع و بهجت و کبر و کرم
و حرص مال و طلب غنایم و سلطنت و قهر بانشاه و از اقران اقارب پدر
[illegible] و مادر و از نباتات [illegible] و صندل و زعفران و ترنجبین و برنج و خرما و درختان

بلند و میوه دار

بلند و میوه دار و از جواهر زر و یاقوت و لاجورد و کبریت احمر و زرنیخ و گوهرها و از
ملبوسات تاج و کمر و کمه و آنچه مکلل باشد و مرصع و از حیوانات گوسفند و از طیور باز و عقاب
و قمری و از زه و آب و از امراض درد چشم و دل و دماغ و از اقالیم اقلیم سابع
و از مواضع خزاین ملوک و محکمه و تنور و قصر و دار الضرب و بزاز خانه و بارگاه و دیوان
خانه و جای کار [illegible] ملابس باشد و از ایام آخر روز یکشنبه و اول شب پنجشنبه و از شهور جمادی الاخر
و در دوم سکن او [illegible] است و در دهم عنصر و در اول وجه و شرف کوکب و در یازدهم علو
و شرف علو و در یازدهم حد و صاحب لـ ظ است و در ۲ و ۱۰ صاحب مثلثه ب سعد منقلب
است و هوایی و شمالی و طبع وی گرم و تر و بر عم بعضی [illegible] واقع شود و لیلی و مؤنث و
از طبقات انسان دال است بر زنان و امردان و غلامان خوش صورت و خواجه سرایان
و اصحاب ساز و طرب و خوش خوانان و اهل لهو و لعب و ظرافت و از افعال مطربی و می
خوری و زنان و عروسی و مهمانی و از مکاسب عطر فروشی و مشاطه گری و از صورت اشخاص
بر شخص معتدل القامت [illegible] سفید رنگ که بسرخی گراید و سیاه چشم سطبر [illegible]
فربه سرین [illegible] سر خورده دندان کشاده ابرو باریک ساق نازک [illegible] که در زنخ [illegible]
او نشان باشد و از ادیان اسلام و از الوان سفید روشن و زردی اندک و بر عم بعضی سبز
شفاف و از بویها بوی خوش و از لباسات نهایت نرم و تر و از اخلاط دم طبیعی
و از جامه ساده و از قوی شهوانی و از [illegible] آنچه اول و آخرش باریک و میان سطبر بود
بعضی او را [illegible] اگر در ششم و هشتم و دوازدهم بود و اگر در پنجم و چهارم
و دهم و یازدهم بود بر شمع افروخته در مجالس و از اعضا پشت و ناف و جگر و گرده و
فرج و رحم و آلت شهوت و تناسل و از انسان بلوغ و از نباتات جوز و انگور و انجیر [illegible]

[illegible]

و به هر بابی و از جواهر زبرجد و جزع و مروارید و از آنچه زنان را بکار آید و از وحوش خرگوش
و از طیور عندلیب و قمری و کبوتر و از ملبوسات ابریشمینه منقش و حریر و اقمشه با قیمت
و از مواضع گلشن و مواضع پر روح طیبه منقش و از امراض ضعف قلب و دماغ و کبد
و مثانه و ضعف دماغ بواسطه عشق و محبت و از اقالیم اقلیم پنجم و از بلاد حجاز و خوارزم
و اردبیل و سمرقند و بخارا و از عطایا اگر در اوج بود هشتاد و چهار سال و اگر در حضیض بود
چهل و پنج سال و در سنین نود و هشت سال و از ایام اول از جمعه و آخر شب سه شنبه
و در پنجم سکن دارد و در یازدهم عنصر و در دوازدهم اول عود و شرف عود و در دوم
وجه و در نهم حرف و هبوط ذ دارد و در دوازدهم شرف کواکب و در ۵ و ۱۱ صاحب
مثلثه ۴ سعد اکبر است و آبی و مذکر و طبع وی سرد و تر است و از طبقات مردم دیگر
بر سادات و قضاة و ائمه و اشراف و صلحا و اتقیا و مردم پرهیزکار و تجار و اغنیا و از صورت
انسان بر شخصی خوش قد و قامت شهلا چشم ملایم موی فربه تن سفید پوست سرخی گلگون
ملایم گوی حلیم و از اعضا گوش و بازو و پهلو و شرائین و حلق و معده و جگر و آنچه از تمامی
جانب یمنی و از اخلاط خون طبیعی به زعم منجم به زعم رمال بلغمی که اندکی مایه سودا آمیخته بود
و از قوای نفسانی نامیه و غاذیه و از سنین کهولت و از عمارت شاه نشینها و ساعات و لاسه
و از اوصاف عدل و انصاف و تقوی و زهد و صدق و شهادت و امانت و دیانت و امر
معروف و نهی منکر و تقویت ادیان و مذاهب و اظهار شریعت و صفای باطن و
خیرات و عبادات و حریص بودن در امور آخرت و اصالت نفس و حسب و از
طعم شیرینی و از بوها بوی خوش و از الوان سفیدی که بکبودی و زردی گراید و از مواضع
معبدگاه و جای خوش و خرم چون مدارس و مساجد و مشاهد و جایی که آب روان باشد

و از جهات مغرب

و از جهات مغرب مایل بجنوب و از ایام آخر روز پنجشنبه و اول شب دوشنبه و از انسانها گوهرت
و از نباتات گندم و برنج و نخود و کنجد و از فواکه سیب و نارنج و ترنج و از ریاحین بابونه و از جواهر
زر و سیم و الماس و احجار بلور و لاجورد و از ملبوسات حریر و کتانی و از امراض ورم
منجم شکسته و درد دل و سرفه و بیماری ریح بعید آمده و به زعم ارباب این علم فالج و سستی
اعصاب و ضعف گرده و از طیور دراج و طاووس و مرغان دریایی و از حیوانات گوسفند
و گاو و از اقالیم اقلیم دوم و چهارم و از بلاد عراق و فارس و خراسان و مکه و مدینه و از عطایا
آنچه در باب کیوان مذکور شد و از بروج حوت و از ادوار [illegible] و از شهور ذی القعده و در باز
دهم سکن دارد و در یازدهم عنصر و عود و شرف عود و در ششم وجه و در چهارم شرف
کوکب و در پنجم حد و حرف ۵ ش دارد و در یازده و دوازدهم صاحب مثلثه ۴ نحس
[illegible] و آبی و مذکر و مؤنث و لیلی و طبع وی سرد و تر است و در ذات این کوکب نحس
عنصرین متضادین برودت و یبوست غالب است و اگر در مراکز نار و هوا واقع شود دلالت
کند بر خروج و اگر در مراکز آب و خاک افتد دلالت کند بر دخل و [illegible]
نحس اکبر است گفته‌اند و در ذات او طالب و مطلوبیت ظاهر شود که چنین در هر مرکزی
از مراکز اربعه واقع شود چنین صاحب امتزاج دهنده و شکل طالب احداث گردد با
مطلوب حضرت محقق طوسی قدس سره او را اغلب الرمی نامیده و از طبقات مردم دلیر
[illegible] امرا و لشکریان و سرهنگان و مردم خونریز و سفهاء و اعوان و طبقه عسس و شحنه
و اتراک و از صورت انسان دلیر بر شخصی کشیده قامت کم موی سطبر گردن با رنگ سیاه
کوچک سر [illegible] اندام سفید پوست که بزردی زند و از طعم تلخ و شور و از اقربا و اقران برادر
و آن میانه و خویشان [illegible] و از لون به زعم منجم سرخ و به زعم رمال سفیدی که بکبودی زند و از بوها بوی خوش

واز قوت غضبی واز خانه‌ها شارع چپ واز اعضا واجزای ابدان زهره ورگهای جهنده وپشت
وکمر وحجاب زیر ظهر وجگر واز خویها کم حیائی وبی‌عفتی وجبروت ولجاجت وبدعهدی وشرارت
وخیانت وتکذیب وناترسی وخوف واز افعال حرب وقتل وراه زدن ودزدی وزنا و
لواطه وعصیان وخصومت وسرعت جواب وکثرت شهوت واز مکاسب سپاهیگری وشکارگی
ودانشگری بزعم منجم الاسلحه سازی وجبه داری وشمشیربازی واز صور آنچه اول واخرش باریک
ومیانش سطبر بود واز نباتات واشجار آنچه ترش بود وبرگهاش تلخ وانار ترش وسیر وپیاز وزرنب
وبادنجان وآنچه تیز باشد واز معادن مس وفولاد وشنگرف واز احجار مغناطیس واز مواضع حمام
سباع وکمینگاه وقتلگاه واز امراض حمی دائمه وغب ونار فارسی وبواسیر واز اقالیم
اقلیم ثالث وبزعم جمعی سابع واز بلاد قندهار وملتان وکرمان وفارس وعراق وبصره وشام
وبعضی از بلاد عرب وروم واز اخلاط بزعم منجم صفرا وبزعم اطبا ابن علم بلغم بالطبیعی واز ایام
آخر روز سه‌شنبه واول شب شنبه واز اسنان آخر سن شباب واز عطایا آنچه در باب حمره مذکور
شد ودر سیزدهم سکس دارد وعنصر ودر هفتم وجه ودر پنجم شرف عدو ودر دوم حد وحرف ی ض
وشرف کوکب دارد واز بروج عقرب ودر چهاردهم شرف عدو اه : ودر سیزدهم مثلثه
دارد ج سعد داخلت وهوائی وشمالی وطبع وی گرم وتر است اما در طبع ابن ابی شکر
من حیث التعدیل حرارت ورطوبت غالبست واز صورت اشخاص دال است بر شخص کشیده
قامت حسن الوجه خندان روی سفید وسرخ سیاه چشم پیوسته ابرو خوش اندام شیرین کلام خوش
خلق با عصمت وعفت که در سرور وراحت باشد واز طبقات مردم دلبران وپرده گیان
وخواتین معظمه موقره با نور پاکیزه اعتقاد کریم الاخلاق واز صور روا سکاری سبزه ولوا واز
نبات بر درخت انگور وجوز واز طعم چرب وشیرین واز بویها خوشی چون عنبر ومشک ولادن

واز نباتها بادرنگ و ... [illegible] ... وغیره

وانگه جیب ودره

واز زیورها

واز زیورها آنچه در وی رطوبت واز احجار فیروزه ومروارید وزبرجد واز معادن سیم وقلعی واز حیوانات
از چهارپایان خرگوش وآهو وماهی بزرگ وبلبل وگوسفند واز طیور فاخته واز حوش گربه واز فواکه انگور
ورطب واز ملبوسات ابریشمینه وپشمینه واز مواضع آستانه اندرون بوستان ومنازل خاص
مروح واز اخلاط خون طبعی واز حاسه شامه وذائقه واز اعضا انگشتان دست واز قوی شهوانیه
ودافعه واز افعال دخل وخلطه وجمع اموال ومعاملات باکسب وسهولت وامانت ودیانت
واز اوصاف علم وخلق وزیبائی قولی وشیرین سخنی ووقار وبردباری ومهربانی والفت واز ایام
آخر روز جمعه واول شب سه‌شنبه واز اسنان سن شباب واز عطایا آنچه در باب فرح گفته شد
واز مکاسب دلالی وشعربافی واز بروج ثور ودر چهاردهم سکس دارد وعنصر ودر دوم مزاج ودر
هفتم حد وحرف ن ث دارد ودر سیم شرف عدو ودر حو قسم شرف کوکب ودر چهاردهم
صاحب مثلثه ؛ سعد منقلب ومائی ومونث وشبی وطبع وی سرد وتر است وسفر بلاد و
واز طبقات مردم دلبرست بر پیکان ومکاریان وزرگران وجاسوسان وملاحان وخواهران
وراه داران وشوهالان واز صورت انسان بر شخص سفید وزرد وضعیف ترکیب کشیده قامت
معتدل المزاج پیوسته ابرو بزرگ چشم نکو روی شیرین سخن گندمگون دندان مدور زود از خنده بگریه
واز گریه بخنده وسریع الحرکه بی‌صبر وشکیب که راز نگاه نتواند داشت واز طعم شور آنچه اندکی دارد
اندکی شیرینی اندک واز اخلاط بلغم واز صور عقد مروارید ودانه تسبیح واز حاسه باصره وذائقه
واز قوی طبیعیه واز اعضا چشم راست وزبان ودماغ وعنق وپستان وشش وعروق سایرها
واز امراض فالج ولقوه واختلاجات اعضا وبیماری طفولیت واز اوصاف سرعت وهم و
وبیصبری وجهی واز اقارب واقران مادر وهمزادگان ودایه واز خویها بی‌ننگی وبی‌شرمی
وکثرت فکرت وکذب وفراموشی وقلت معاشرت واز حیوانات وحشرات آنچه ملایم

ونرم پوست بود چون کرم ابریشم و از جواهر بلور و نقره و مروارید و از اجناس جامه سفید و از حبوب
خیار و هر رنگ و از درختان انار و انگور و از چهارپایان شتر و گاو و گوسفند هرچه با مردم انس
گیرد و از طیور بط و کبک و گنجشک و از منازل جاده و ممر جوی آب و از اقالیم اقلیم اول
بزعم بعضی پنجم و بقولی سابع و از بلاد زابلستان و مولتان و قندهار و بعضی از بلاد اذربایجان و
شام و مصر و جیلان و مازندران و از ایام اول روز دوشنبه و آخر شب جمعه و از عطایا آنچه
در باب بیاض مذکور شد و از مواضع رودها و جویها و درختان و از صور چیزها برنگ سطل و در شش
نزدهم سکن دارد و در پانزدهم عنصر و در شانزدهم پنجم عود و در چهارم شرف کوکب و وجه
و در شانزدهم حدود و هر نوع ع و در پانزدهم مثلثه ممتزج سطل است و ثابت مطلق
و خاک و جنوبی و مؤنث و لیلی و طبع وی سرد و خشک و از طبقات مردم دلیلست بر علما و
حکما و مردم فیلسوف و شعبده بسیار عدد سفوف الطبع بخیل کم گوی که گفت و در زبان لکنت
بهم و نیز دلیلست بر اطبا و کحالان و معلمان مکتب و مجمع خیاطان و نقاشان و اهل
معارک و نیز دلیلست بر ازدحام خلایق بجهت تماشا و نرد و شطرنج و حقه بازی و از صنایع
بر کتب داری و صحافی و صباغی و جوزه فروشی و بقالی و عطاری و از صورت مردم دلیل
است بر شخص مرطوب و کشیده قامت بسیار موی گندم گون پیوسته ابروی تنگ چشم فراخ
سینه و از صور کتب و صندوق و قفس و تخته نرد و عرصه شطرنج و زره و لتهای رنوت
و از طعم و بوی آنچه آمیخته و مرکب و از الوان اغبر و از اخلاط سودا و از قوی مفکره و از حاسه
ذایقه و از اعضا ساق و پای و عرق باجهنده و از اسنان بجانب کوکب کهولت و از خویها
کتمان شهادت و حفظ اسرار و لجاجت و حرص در تجمیع اشیا و از افعال ادب و تعلیم علم
هندسه و شاعری و از دواب حمار و از وحوش روباه و از طیور شترمرغ و از جواهر سیماب

دفیروزه و جزع

و فیروزه و جزع و از امراض صرع و سستی و مانند آن و دیوانگی و دماغ سیاه و وسواس و مالیخولیا
و سرد دست و از مواضع جاهای منقش و عبادت خانه و مدارس و بازار و از ادیان ترسایی و ملاحده
و از اقالیم اقلیم ششم و از بلاد دیلم و جیلان و طبرستان و مکه و مدینه و فرات و عراق و دشت
قبچاق و از عطایا آنچه در باب اجتماع ذکر یافت و در چهارم سکن دارد و در شانزدهم عنصر و عود
و شرف عود و در سیم مزاج بوی و در سیزدهم حد و عرف م دارد و در شانزدهم مثلثه و در ششم
صاحب برج کوکب و شرف و از ایام آخر روز چهارشنبه و اول شب پنجشنبه **باب سیوم** در آنکه
اشکال شانزده گانه را و نقاط را احالت چند عارض میشود که آن حالات موجب تغییر
و تبدیل حالات اصلی است بعضی بطریق نحوست بعضی بطریق دخول و خروج و بعضی بوجوه
مزاج ایام و سعادت و غیر آن و از اشکال بر چند نوع است اول وقوع اشکال در
سکن جو ابر ۲ مزاج بوی ۳ مزاج عنصری ۴ مزاج طبیعی ۵ وقوع اشکال در مراکز مسعود
۶ مرکب مسعود ۷ صاحب برج در برج خود ۸ صاحب حد در حد خود ۹ اشکال زوج
در مراکز مزدوجه و اشکال مفرده در مراکز مفرده ۱۰ اشکال موافق مقصد در خانه ضمیر ۱۱
امتزاج اشکال منتهی یا اشکال خانه که اشکال خانه مراد احداث کنند ۱۲ اشکالی که در او نحو
واقع شده ۱۳ حمل رملی زنند جهت حصول مقصد مراعات این حالات را از لوازم و لواحق
احکام دانند تا اثرش بصواب قریب گردد بلکه اقرب اما اشکال را در تسییرات سعادت
عارض گردد با وجود نحوست بالذات و گاه نحوست تا در نحو با وجود سعادت بالذات چنانکه
قبض الداخل در خانه عجب کوکب در هبوط است و در اول شرف و در عاشر مجیب مراکز
رابعه در رتبه سعادت اعلا مراتب و در اول مجیب تسییر و در نحوست مطلق و انکیس در مرکز
ثامن دلالت کند بر کمال مخاطره و خوف و در اول موجب تسییر سعادت و اقبال

حالات چند که موجب تغییر و تبدیل سیر زود و قوت اشکال

۱۳

چون رمل زده باشند جهت حصول مقصد مراعات این حالات را از لوازم ...
مثلا در ... اشکال

وثبات در مناصب و یکی مدلول الیه مرکز عاشر و در تسبیر و تحریک سایر اشکال برای منوال
اند و چون اشکال سعود در حیز خود واقع شوند سعادت بخشند و سعادت ایشان مضاعف گردد
لهذا دلالت کند بر قوت و ترقی و تزاید منسوب الیه آن مرکز و اگر اشکال نحوس در بیوت
خود واقع شوند نحوست ایشان مضاعف گشته دال بود بر تشویر و تشویش خاطر و صعوبت و
عسرت مهام اما امتزاج یومی هم امری قوت عظیم بود چه اشکال متغیر شوند در سعادت و نحوست
نیز متغیر گردند چنانکه هر یک از اشکال را نقطه مقرر است در مزاج یومی چون [شکل] و [شکل] را در
اول مزاج دهند بروز یکشنبه و شب پنجشنبه و [شکل] و [شکل] را در دوم مزاج دهند بروز جمعه
و شب سه شنبه و [شکل] و [شکل] در سیم مزاج روز چهارشنبه و شب یکشنبه و [شکل] و [شکل] در چهارم
روز دوشنبه و شب جمعه و [شکل] و [شکل] در پنجم روز سه شنبه و شب چهارشنبه و [شکل] و [شکل] در ششم مزاج
روز پنجشنبه و شب دوشنبه دادند و [شکل] و [شکل] در هفتم مزاج روز شنبه و شب پنجشنبه دادند
و [شکل] و [شکل] در هشتم مزاج شنبه و شب سه شنبه دادند و چون هر یک از این اشکال از جهت
این وجوه مقرر مذکوره تجاوز کنند به مرتبه اعلا باشد در مزاج و حالت متغیر شوند لهذا
از ایشان در مزاج یکی ذاتی و یکی عارضی حسب الموعد اشتراک پذیر گشته احتمال
عارضی و عرضی بود در مزاج یومی چه مزاج کوکب تغییر یابد در سعادت و نحوست لابد
تغییر پس بود چنانکه لحیان در مرکز سادس واقع شود سایر اخبر دهند از حصول مطلب مقصد
مدلول الیه مرکز سادس باول روز پنجشنبه و آخر شب دوشنبه لهذا دلالت کند بر سعادت
مناسبات بیشتر آنچه در خروج و عروج است باشد و چه احتمال در مزاج یومی منظور است احتمال
ذاتی پنجشنبه و عرض جمعه در سعادت مضاعف گشته چه مزاج مشتری مخصوص و مشترک مزاج
زهره شده و زهره و مشتری در احکام و اعلام نجوم مزید علت هم اند و چون در اول واقع شوند

برخلاف مذکور

برخلاف مذکور بود چه دلالت کند بر سعادت ذاتی و نحوست عرضی و در این هم و احتمال جاری و
عرضیت سایر اخبر دهند از نفع و ضرر منسوب الیه طالع بروز پنجشنبه و شب دوشنبه و از روز شنبه
و شب چهارشنبه در سایر اشکال و جمهور حرکات این طریق عرضیت در مزاج یومی و احکام اما
مراتب نقاط سبعه بعضی نقطه نار را بروز یکشنبه منسوب ساخته اند و هوا دوشنبه و آب یکشنبه
سه شنبه و خاک چهارشنبه چنانکه نار اول در مرکز خود روز یکشنبه و نار دوم در حیز خود
دوشنبه و نار سیم سه شنبه و نار چهارم چهارشنبه و نار پنجم پنجشنبه و نار ششم جمعه و نار هفتم
شنبه و سایر مراتب در مراکز خود بدین نسق است اما بعضی نار اول را در اول شنبه دانسته اند
و همچنین باد اول یکشنبه و آب اول دوشنبه و خاک اول سه شنبه اما امتزاج عنصر در شکلین آنچه معتبر
است چنانکه [شکل] در مرکز تاسع و [شکل] در مرکز طالع در مزاج عنصر واقع اند و [شکل] در عاشر و [شکل] در ثانی عشر
و [شکل] در حادی عشر و [شکل] در ثالث و [شکل] در رابع و قس علیه هذا و این اشکال در مراکز یکدیگر واقع
شده محظوظ باشند بحسب مزاج و تشارک عدد عنصر و لهذا ایشان را طالب و مطلوب دانند
چنین عدد عنصر اشکال از هشت تجاوز کنند هشت که عدد مزاج است طرح نمایند آنچه باز ماند عدد موافق
هم مزاج بود چنانکه [شکل] که عددش نه است چون هشت طرح نمایند که عدد مزاج است یکی باقی ماند پس
هم مزاج و [شکل] باشد و از عدد طریق کرده است بعد از طرح هشت عدد و باقی ماند هم مزاج و
باشد با وجود شکل بدین نسق از زهره و زنده عنصر آن است و هم مزاج او و در هر موجود است یا معدوم
و مراد از دخول است یا خروج اگر شکل اسم مزاج باشد شریک و در هر موجود باشد و داخل بود
و مراد از دخول بود در مراکز موافق الطبع و اگر در او شریک با اعمر باشد با مراکز ناظره دلالت کند
با کمال مهام و حصول مقاصد اما مراتب حسب المرام و همچنین اگر مراد از خروج بود شکل
هم مزاج خارج باشد با شکل شریک بصفات مذکوره موصوف بود حکم بر حصول مهمات و برآمدن

در ثانی عشره

اشکالی که از قریب باشند در طریق ... هم مزاج دانند پس در حصول ... مقاصد نظر نمایند در شکل طالع

اگر شکل هم مزاج با شرکت در در سطر شد

حاجات نماید عنقریب واگر شکلی هم مزاج با شرکت موجود بود و خارج باشد و مراد از دخول

نبود این شکل را در بن خانه در تیب و نا قبولیت پس نظر نماید در خانه شکل هم مزاج شکلی که

واقع است علو عنصر او را با علو شکل هم مزاج جمع نماید اگر قابل طرح باشد هشت طرح

نماید والا از خانه دهم باید طرح کردن بهر خانه که انتها یابد آن شکل منتهی را با شکلی که در

خانه مراد واقع است ضرب نماید و حکم مطلق از آن استنباط نماید واکثر علمای این فن

احکام را بحسب میزان العمد استنباط کرده اند و این نوع خالی از ضد قریب است اما میزان

شکل اول ۱۳ است و پنجم ۹ و نهم یازده ۱۵ و سیزدهم ۹ و این جمله حواشی موازین فردیات

است و میزان دوم ۴ است و ششم ۱۲ و دهم ۱۸ و چهاردهم ۱۰ و این موازین زوجیات

است و میزان سیم ۵ است و هفتم ۱۳ و یازدهم ۷ و پانزدهم ۱۱ و این میزان هم فردیات

است و میزان چهارم شش است و هشتم ۱۴ و دوازدهم ۸ و شانزدهم ۱۶ و این موازین

زوجیات است پس بنا بر علیه هر یک از این موازین چهارگانه مطابق موازین بیوت شانزده گانه

باشد چنانکه مراکز نار و آب که بالذات مفرده واقع اند موازین ایشان هم مفرده اند و

جمیع موازین بیوت ناریه و مائیه سی و شش است و میزان هوا و تراب که بالذات مزدوجه اند

موازین ایشان نیز مزدوجه است و موازین این بیوت جمعا چهل و چهار است چون عنصر آب و

نار و آب مفرده است و هوا و تراب مزدوجه میزان ایشان هم مطابق علو عنصر واقع است

اما میزان نار من حیث الذات فرد الفرد است که چون نار را با مزاج و ارکان اش جمع سازند

سه شود و این میزان را خفیف مطلق خوانند و دلالت کند بر خروج و عروج و لطافت

و سرعت و خفت و تحریک و تکریر و عدم ثبات در ترکیب و لهذا دلالت کند بر بقا

و ثبات امور آنچه بنا بر حرارت است بعد از آن میزان آب زوج الفرد است

عنصر باعلو شکل هم مزاج جمع کند طرح کند

من حیث المزاج و علو بر این وجه ۱۳۱ و این میزان را خفیف بالاضافه نامیده اند و دلالت کند

بر تردد و انقلاب و حرکت و خفت با اعتدال و آنچه بافعال هوائیت است بعد اما میزان آب

فرد الزوج است بحسب مزاج و علو بر این وجه ۲۱۲ و این میزان را ثقیل بالاضافه خوانند

دلالت کند بر دخول و ثبوت با اعتدال آنچه بافعال مائیت است بعد و میزان خاک زوج الزوج

است بر این وجه ۲۲۲ و این میزان را ثقیل مطلق خوانند دلالت کند بر ثبوت مطلق و کثرت

بقا در ترکیب و اجسام ارضی و این مقاصد را در مباحث میزان العمد در محل خود بیان خواهیم کرد

ان شاء الله تعالی اما میزان العمد بحسب این شکلین و قانون ضبط در آن عمل چنان است

که نظر نماید در خانه منسوب الیه ضمیر که چه شکل واقع است و هم مزاج او را طلب نمایند از آن

شکلین بحسب دو رسته شکل استنباط نمایند چنانکه در خانه ضمیر بود و هم مزاج او

است در جنب یکدیگر نهادیم بر این وجه ابتدا از نار نصرة الخارج کردیم و زوج نار

بیاض و فرد باد نصرة الخارج برابر وجه و باز زوج باد بیاض و زوج آب نصرة الخارج

و فرد آب بیاض برابر این سوال و باز زوج خاک نصرة الخارج و زوج خاک بیاض

و فرد نار نصرة الخارج برابر این نوع و باز زوج نار بیاض و فرد باد نصرة الخارج

و زوج باد بیاض بر این طور و چون هر یک را در محل خود علی الترتیب بنهیم این

اشکال استنباط شد پس عنبه از هر جزوی اخراج شده و دلالت کند بر سعادات علی

مراتب به از وجه شکلین سعد شکل سعد را عدد اخراج شد و از اشکال مراکز میزان فرد الفرد

شکل فرد الفرد استنباط کنند و این میزان را نوادات در روحانی گویند و از جمله لطایف این

شکلین و اعمالش آنست که از هم مزاج جنس در میزان العمد شکل شریک و هم مزاج را جمع

استنباط شود اما هم مزاج طبعی آنست که شکلی با نقطه در جنس موافق الطبع فرد آید همچون

میزان العمد در شکلین ابجد

۴

اما هم مزاج طبعی که شکلی با نقطه در مرکز خود باشد

[شکل] و [شکل] و [شکل] در مراکز ناریه باشد و [شکل] و [شکل] و [شکل] در مراکز هوائیه در سایر اشکال
این صورت فرض توان نمود اما تفاوت مرتبت چنانکه لحیان در اول اقوی است و [شکل]
در پنجم و [شکل] در نهم و [شکل] در سیزدهم و این شکل در چند دایره صاحب این بیوت اند
و [شکل] در دوم و [شکل] در ششم و [شکل] در چهاردهم و هر شکلی که باین صفات آراسته باشد
او را قوی دانند در حسب الطبع و نقاط را هم این حالت عارض میشود در معنی حرکت
چنانکه آتش در اول ۵ و باد در دوم ۶ و آب در ۳ و ۷ و خاک در ۴ و ۸ و اما
تفاوت مرتبت چنانکه گاهی که نار در [شکل] از مرکز عنصر خود حرکت کند و انتها باید در اول به
[شکل] از عنصر مستقیم این نقطه آتش حظ است اول آنکه در مرکز خود انتها باید دوم
آنکه شکل منتهی در شکل خود است ۳ در مرتبه خود فرود آمده ۴ از منتهی شده حاکم این خانه
است ۵ از منتهی شده صاحب خانه طالب و مطلوب هم اند ششم آنکه نار رجوع آنجا
نماید انتها باید در سایر حرکات این قاعده منظور و ملحوظ است اما وقوع اشکال
در مراکز سعود آنست که چون مراد از خانه بود در آن خانه شکلی از اشکال سعود واقع شده باشد
آن سعادت مضاعف شکل اما در سعادت اشکال و بیوت تفاوت نهند چنانکه [شکل] و [شکل]
سعد اند [شکل] سعد در خروج و [شکل] در دخول و ثبوت و [شکل] سعد اند [شکل] سعد در خروج و
[شکل] در دخول و [شکل] و [شکل] سعد اند باطنی سعد در ثبوت و دخول و طرفی در سرعت و خروج
و انقلاب و [شکل] و [شکل] سعد اند فرح سعد در خروج و انقلاب و [شکل] در دخول و [شکل] و [شکل]
نحس اند [شکل] در خروج مقدم است و [شکل] در دخول و [شکل] و [شکل] نحس اند [شکل] در خروج و انقلاب
مقدم است و [شکل] موخر در ثبوت و دخول و [شکل] و [شکل] نحس اند عتبه در خروج مقدم است
و قبض الخارج موخر و [شکل] و [شکل] ممتزج اند اجتماع در دخول و جماعت در ثبوت و غیره

در سعادت اشکال تفاوت مراتب هم مراتب

و انقلاب

از این اشکال یکی در روز مقدم است یکی در شب و یکی در دو کور است و یکی در اناث و همچنین
در مراکز طبیعیه هم تفاوت فاحش منظور است بعضی از اوتاد را کامل السعادة گفته اند و در بیوت
هم تفاوت نهند چنانکه عاشر اسعد اوتاد است و بعده طالع و بعده رابع و بعده سابع
و همچنین در مایلات هم تفاوت نهند چنانکه یازدهم اسعد است بعده خامس و بعده ثانی
و پس ثامن و در زایلات نیز تفاوت نهند نزد بعضی ششم را اضعف دانسته اند نسبت
به دوازدهم و سیم از نهم بعضی این هر کدام را مساوی دانسته و نزد بعضی اول و پنجم و نهم و دهم
و یازدهم را از بیوت اثنی عشر سعد دانسته و دهم و یازدهم را اسعد اول و پنجم نسبت به نهم
اسعد دوم و هفتم متوسط دوم اقوی چهارم اوسط و ششم اضعف در ابتدات را مجموع قوی
اگرچه در حکم ضعیف اند اما شاهد جمهور مراکز شمسند چنانکه سیزدهم شاهد مراکز طبیعه است لهذا
او را سر نفس شمارند و در اخبار و صدق و کذب اخبار شاهد پنجم است و در اسفار شاهد نهم
و همچنین چهاردهم مقصد او شیاطین و هیولا امهات که مقاصد کلی را از او جویند و با
شانزدهم قاضی و حاکم حقیقی است و فرح اکبر و حکم جمیع نقاط و اشکال و بیوت از او گویند
و شانزدهم عاقبة العاقبة است و نهایت امور از او استنباط نمایند و در مراکز اربعه
زایده هم تفاوت نهند چنانکه چهاردهم و پانزدهم سعد اند پانزدهم را اسعدات و سیزدهم
و دوازدهم اما حرکت سعود آنست که اشکالی در مراکز سعود واقع شود و حرکتش هم سعود بود چنانکه
شکلی یازدهم اگر پنجم خود واقع شود یا منزوع حرکت کند چنانکه شکلی در شکل خود یا چهارم
یا هفتم یا دهم خود واقع شود و قس علیها اما صاحب ربع خود آنست که اشکال
امهات در امهات واقع شود یا بنات در بنات یا متولدات در متولدات و زایدات
در زایدات و باز لحیان را در امهات صاحب ربع دانند و حمره در بنات و بیاض

اول روز نکو
۲ شب

اوتاد
در بعضی نهان تفاوت دارند

ثانی

زایل
۵
کدام سعد

شاهد مراکز

مقصد اشیا

۱۵ سعد
مقدم دارند در سعادت
برشانزدهم

که اشکال مراکز
حرکت امهات

صاحب ربع است

در متولدات و النحس در زایدات اما هر یک از اشکال در مراکز موافق الطبع یا مصادق
الطبع قوی باشند چنانکه لحیان در اول و دوم و عمره در دوم و اول و جماعت در سیم و چهارم
و النحس در چهارم و سیم چون اشکال مرکب غیر بسیط در این بیوت واقع شود حکم بر غلبه قوت
کنند چنانکه قبض الداخل در سکن رابع که صاحب ربع ثالث است در عاشر قوی است در جنب
البیت و العنصر و در یازدهم و در الثوابت متوسط و در یازدهم او را مستقیم دارند در قوت چه
خاکی مرصاد است و هوا مسالم و در خانه مطلوب خود است بعضی هوا و خاکی فرح و سایر
اشکال در ربع خود بدین نسق اند اما صاحب حرف هم در حد باشد و جمعی هر شکلی را در مرکز علیحده
حد دهند به مقتضای بیوت و اشکال چنانکه حد اول چهارم و دوم و ششم و سیم و نهم و چهارم
شانزدهم چنانکه حد مراکز نار مراکز خاک باشد علی الترتیب و حد نبات مراکز باد چنانکه حد
پنجم نهم و قس علیها و حد متولدات مراکز هوا و حد زایدات مراکز آب پس فی الحقیقه گاهی
که شکل اول در رابع یا ثانی در ثامن یا ثالث در ثانی عشر یا رابع در سادس عشر واقع شود در
حد خود باشند و این را قوی شمرده اند از قوای اشکال اما حد نقاط را هم اعتبار تمام است چنانکه
آتش اول و دوم و حد شان اول است و سیم و چهارم پنجم و پنجم و ششم نهم و هفتم و هشتم ۱۳
و باد اول و دوم در دوم و سیم و چهارم ششم و پنجم و ششم دهم و هفتم و هشتم ۱۴ و آب اول
و دوم سیم و سیم و چهارم هفتم و پنجم و ششم یازدهم و هفتم و هشتم ۱۵ و خاک اول و دوم
چهارم و سیم و چهارم هشتم و پنجم و ششم دوازدهم و هفتم و هشتم ۱۶ است پس بنا علیه
مراتب اول و دوم از عناصر اربعه در امهات صاحب حد باشند و سیم و چهارم در بنات
و پنجم و ششم در متولدات و هفتم و هشتم در زایدات و این حدود در سکن بیوت و امتزاج
و مثلث امتزاج منظور است و از هر یک از مراتب در شش مرتبه خود صاحب حد باشند چنانکه مراتب

بحکم اول

یک در اول و دوم در دوم و سه در سیم و در سایر عناصر این نسق و طرق غریب نه مرکز ممتزج و
این هم قوتیست از قوای اشکال و بنا بر اشکال ممتزجه در مراکز ممتزجه و اشکال مفرده چون واقع
شوند قوی باشند در حکم و این هم بر چند نوع است ممتزجه در مراکز ممتزجه و وقوع اشکال مثبت است
در حیز هوا و تراب و مفرده در مراکز مفرده اشکال غیر مثبت است که در مراکز آب و نار و بعضی
گویند ممتزجه در مراکز ممتزجه آن است که رباعی در چهارم واقع شود و سداسی در ششم و ثمانی در هشتم
و مفرده در مراکز مفرده وقوع خاصیت در خامس و سباعی در سابع یا آنکه هر کدام از شکل
مرتبه خود واقع شود چون رباعی در چهارم خانه خود و خماسی در پنجم خانه خود و سداسی و سباعی و ثمانی
بدین وجه باشند یا در عنصر عناصر یا مرتبه عناصر متابعت نمایند در نوع جنب و فردیت یا در موالات
العنصر چنانکه هر بعد شرح خواهیم نمود ان شاء الله تعالی **باب پنجم** در آنکه اشکال موافق هم در
خانه ضمیر انهم قوتیست چنانکه اگر مراد او از لهو طرب و معاشرت باشد در پنجم ... در نهم و سیم
گزارده باشد لا شک آن شاهد از قوت نقصان آید و در شانه معقدست و در حرکت نقاط هم این
صورت منظور است و محفوظ است چنانکه اگر مراد او از مدلول الیه خامس باشد و نقطه آتش پنجم آنها
باید و شکل منتهی الیه ... بود لا شک دال بود بر حصول مطالب کلی چه شکل منتهی هم جنب حیث
است و نقطه شکل منتهی حاکم است و این نقطه در این حیز صاحب و حاکم حقیقی است من حیث المرکز
و السکن و در سایر نقاط و جمهور حالات این نسق منظور است اما چون شکل منتهی را با شکل
خانه ضرب نمایند شکلی مراد حاصل گردد انهم قوتیست از قوی چنانکه مراد از عاشر عشر بود
چون ... در پنجم واقع شود یا یکی از نقاط ثلاثه از میزان باد و انتها باید چون او را با صاحب
مرکز ضرب نمایند احداث شود که صاحب خانه یازدهم است با مراد از عاشر بود ... در رابع
بود یکی از نقاط ثلاثه گرده یا و منتهی ~~سعید یکی صاحب خانه مقصود بود باشد از هم قوی تر واقعه~~

با [شکل] استزاج دهند [شکل] احداث گردد که صاحب جیب عاشرست واکر نقاط افتتاح با نقطه
باید شکلی که حاصل گردد صاحب خانه مقصد نقیه باشد از اهم قوانین دانسته در احکام اما اشکالی که در
اوتاد واقع شده بحسب وتد اصلی و عارضی آن بیشتر قوت باشد از قواعد رملیه چنانکه شکل مقصد
در اول و چهارم و هفتم و دهم یافت شود یا در وتد خود نقیه باشد از حیث السیر این نوعی
را از قوای اوتاد دانسته اما این حالت که مذکور شد مطلوب رسیده تناسب و تشابه طبیعی منظور دارد
اما اشکال را هم در حالت سیر ضعفی و قوتی در وتد و ناقبولی عارضی هست که موجب
مطالب را در همان صورت دال باشد بر عدم مقاصد و ناتمامی مهام چنانکه اگر نقطه نار در
در خواب انتها یابد دلالت کند بر نزول و دخول و هبوط و رفع اجبار و تخفیف امراض
و ترک تکبر و تجبر و دفع لطافت و فرونشستن از سرعت و سرکشی و تبدیل سرعت به بطی
و نزول مراتب علویه و ضعف اعالی از تسلط اسافل و آنچه مشابه مذکورات باشد از قوه
بفعل آید پس اگر سایل را در صورت مذکوره مراد از رفعت و شوکت و ترقی و سرعت
تکبر و تجبر بود مدلول الیه مذکور موقوف گشته اگر عکس این مطلوب منظور بود دلالت
کند بر حصول مقاصد مطلق هر چه مشابه مقاصد سایل است **باب ششم** در بیان ضعف
و قوه نقاط رملیه چون نقطه در مرکز از مراکز رملیه تا منتهای یابد اول نظر نماید
در سقوط آن نقطه اگر بالذات قوی است نقطه منتهی متقوی باید و قوی گردد اگر چه
در حیز مخالف بود اگر سقوط ضعیف باشد بود اگر چه نقطه منتهی بحیز خود بود دلالت بر ضعف
کند چنانکه اگر نقطه نار در چهارم یا هشتم انتها یابد اگر نقطه هوا بود محفوظ و مصون
باشد والا ضعیف و مستهلک است چه نقطه هوا با خاک معتدل شود نه محفوظ و مصون باشد
پس در هر صورت که نقیه باشد ملاحظه نقطه سقوط و سیلی باید نمود در ضعف و قوه نقطه

دالی انتقا

و این اعتقاد صاحب تجربه است پس اگر نقطه در خانه منتهی انتها یابد اگر بحسب طبع قوی است چون مقوی
در بیت خصم بود دال باشد بر ضعف و کبت و معارض و شفقت و تشویش و تشویر چنین روی
بمرکز خود نهد یا مرکز آن نقطه یعنی مقوی دلالت کند بخلاف مذکور چنانکه اگر نقطه آتش در
اول انتها یابد البته باید که هوا در مرکز رابع نباشد بلکه مضاعفه گردد با وجود عدم آتش
در مرکز ثالث تا مقاصد از قوت بفعل آید بلا ضرر و خطر و نیز این نقطه متحرک در مرکز
خود باشد و اگر این صعود مجموع بظهور آید البته دال بود بر حصول رفعت و وصول مطالب
عنقریب بلا ضرر و تعب چون این [شکل] [شکل] [شکل] و اگر بر عکس این بود دلالت کند
بر عدم مقصد لهذا حکم بر عدم اعلای رخصان و عسرت مهام و اگر در صدد انجام انتهای این نقطه
عنصر ارضی بود مقصد دیر برآید چه عنصر تراب بطؤ و عدم سرعت و تعطیل و تعویق است و اگر
نقطه در مرکز خود انتها یابد و مطلوب کلی و جزوی با وی بود بر آنکه نقطه خصم استعاره
با او بود در حصول مقاصد و مطالب شبهه نباشد و این نقطه را مستولی گویند همچون آتش
که از سابع با اول آید انتها یابد و شکل منتهی الیه عتبه خارج باشد و اگر نقطه هوا از ثالث
راجع شده با و منتهی شود بهترین حرکات رملیت چه در این صورت هوا در رابع صعود نموده
و در سیم و دوم موجود اگر نقطه در خانه منتهی شود مطلوب جزوی با او بود و کلی در خانه
خود یافت شود باید که آن نقطه مطلوب جزوی با خود نداشته باشد و اگر مطلوب جزوی
نقطه متحرکه در خانه مطلوب کلی خوش یافت شود در غایت خوبیست و لهذا او دلالت کند
بر سرعت حصول مطلوب و مقاصد اعلا مراتب چنانکه نار در اول آید و منتهی [شکل]
باشد باید که آب در سیم موجود بود با عدم نار در او با وجود هوا با او و عدم خاک با او و هر
صورت که مشابه این باشد البته دال بود بر حصول مرادات و مقاصد بروجه اتم و اگر خاک

درسیم موجود باشد اگرچه مراد برآید اما بعد از مدت طویل و اگر نقطه خاک از نار در حیز وجود انتها
نیابد و در شکل منتهی بمراتب و خاک موجود بود چون البته این نقطه از پنجم آید و مطلوب
کلا یا عدم مطلوب جزوی در این صورت بباید که هوا در رابع نباشد و در دوم و سیم باشد
چنانکه بجهت وجود آب در رابع نباشد تا بوجود خاک در رابع فی الجمله مقصود برآید
و اگر هوا در ثانی و ثالث نباشد و در رابع باشد مراد برنیاید و از که دوستان و همنشینان متحرز
باید بود و اگر هوا در رابع نباشد فی الجمله نقص متصور است چه هوا در ثانی و ثالث من حیث الکم
ظاهر نگشته و اگر این نقطه از خمس مستقیم بود انتها باید دلالت کند بر کثرت غم و محن و ضعف
دماغ و اندیشیدن بجهت عواقب امور یا بجهت مقام و املاک و مدلول الیه رابع یا بسبب عسرت
و شقت اسفار و رؤیت خوابهای مخوفه یا بواسطه اختلاف ادیان و مذاهب و امثالها
و اگر در این صورت خاک از مرکز عقبی کم بود و منتهی شود این حالات مذکورات بیشتر از قوت
بفعل آید و اگر نقطه خاک از پنجم یابی خانه انتها باید آنچه مذکور شد بواسطه بجهت عشق و محبت و
فرزند و اخبار بود و این بواسطه حزن نفس و مغموم بود و زن حامله را پنجم باشد و اگر از سیم انتها باید
از نقل و حرکت و اخوان و همنشینان و اقوام و عشایر متالم گشته فی الحقیقه نقطه خاک در این
حیز دلالت کند بر کمال کدورت و حزن چه با صاحب خانه ضرب کند در سیم صورتی که
سعد دوم نشود از سعد دوم نحوست بلا جهت مدلول الیه نار موقوف و سعد دوم گشته و مدلول الیه
بدرجه حصول رسد و درست بر نقاط و جمیع بیوت این طریق جاری و بر عیب منتهی شدن نقطه
نار در دوم اگر نقطه نار در حیز ثانی انتها باید که خانه مطلوب جزوی است و دز برده است
دلالت کند بالذات بر تحصیل و اکتساب و دخول و صعود و تزئید و فروختن و منصرف
شدن در اموال و بسیار اما لیکه در راست دلالت از دست بر صعود من حیث الاراده و آنچه طلب دارد

دارد بهت

بهت ادلوم من حیث الدخول و اگر شکل منتهی باشد دلالت کند بر خرج مال در ... و
حصول مالی در مستقبل چه از نتیجه احداث گشته که مال الحال در مستقبل است و اگر منتهی
باشد دلالت کند بر خرج مال بسلطان و نقص در بدل کلیه از ضرب احداث گشته و وقوع
نقل و حرکت و موافقت و مصالحت خویشان و اقوام و اخوان و اگر منتهی باشد
دلالت کند بر کثرت اخراجات بواسطه فرزند و معشوق و زفاف و غایبان و نادانستن از
رواج و شرکاء و خصمان اما مالی در عقب دارد از منسوب الیه سابع و اگر منتهی باشد دلالت
کند بر تلف شی موجود و مالیکه در دست دلالت و حصول شی یا مالی بعید از منسوب الیه سابع
چه وجود هوا سعد دوم شود و آب که مال او ست ظاهر نگشته در سابع همان نقطه ظهور
سرده اگر منتهی باشد دال بود بر تفرقه مال و منال بسبیل نزکت یا قرض یا نقصانی
عارض گشته بواسطه وجود خاک که سعد دوم نگشته و اگر منتهی باشد دلالت کند بر
تفرقه مال و از نقصانات خالی نخواهد بود چه وجود سعد دوم منتقل و وجود نار و خاک سعد دوم
نگردد و در هر صورت که نقطه باشد از این نقاط شکل منتهی و نتیجه تجاوز نباید نمود
و نظر باید کرد در مراکزی که در آن نقاط حاکمند و مراتب آن سال و از آن خبر باید داد تا احکام
بصواب قریب گشته چنانکه در صورت مذکوره چون منتهی و نتیجه چون نقطه نار منتهی
حاکم مرکز خامس گشته و آتش حاکم ثالث از پنجم و سیم سخن باید گفت و چون از سیم آب و آب
حاکم این مرکز این منظور و ملحوظ است و چون نتیجه است از مراتب نقاط هم احکام
و ضمیر منظور و سعی ... اند و این مراتب مذکوره در هر مرکز که طبع باید از آن مرکز
سخن باید گفت و از استنباط واقف ... در همه اوقات و این چنان است که نار
در خامس و آتش در ثالث با ارض در ثالث و آتش در ثانی و نار ارض و هوا و آتش

در رابع صاحب طبع بود در هر صورت که نقطه را باید طبع یافته خواهد بود منتهی شدن نقطه از
درثالث جمیع نقطه از در ثالث حیز ثالث انتها با بد این نقطه صاعدست که هابط شده و ضعیف
بالطبع و قوت با الفعل و لهذا دلالت کند بر نزول ضعف قوا روحانیه و اطفای
حرارت در بخ و کبر و تحیر و نخوت و ضعف حرارت غریزی اما با الفعل دلالت کند بر تسهیل
المخوف و اتصال حجاب و انتزاع فصلین و تبدیل حرارت به برودت یا عکس
و اختلاف هوا و اگر نقطه هوا با شد و ببو با منتهی کرده امور زهره از قوت بفعل آید و از
ستان در استحکام ضعف امداد و اعانت باید و از خویشان انتفاع گیرد و سفر و نقل
و حرکت او کند اگر غالک معدوم بود و اگر منتهی به [شکل] بود از نتیجه [شکل] احداث کرده دلالت
کند بر انتفاع از آسیا و حمام و از اقوام و عشایر از اعانت و نفع رسد و از املاک و پدر و ضیاع
و عقار متمتع گردد اما از منسوب الیه سیم خالی از کدورت نبود چه از چهارم است در حیز ثالث سر و این
صورت را مخالف با الغرض گویند و چنین فرد است مفتوح مفقود میشود از زوج و فرد
آب رابع و زوج آب ثالث دلالت میکند بر مخالفت و ضدیت منسوب الیه
ثالث و رابع چه [شکل] شکل سابع است در شکل اول و شکل [illegible] است در شکل [illegible] و اگر
منتهی به [شکل] در غایت خوب باشد هر مقصد که دارد عنقریب بر آید و لهذا دلالت
کند بر سرعت حصول مطالب و مقاصد [illegible] در نقل و حرکت و سفر و اگر
منتهی به [شکل] بود دلالت کند بر توسط امور و تعویق در مهام و تعطیل در کارها و فسخ عزایم
و افتراق میان اقوام و عشایر بجهت میراث و املاک و فروختن چه از زوج فرد [illegible] ششم
زوج احداث از چهارم احداث میشود که زوج [شکل] است و اسید یا س [illegible]
و اگر منتهی به [شکل] بود فی الجمله مقصد محقق میشود و لهذا دلالت بر بطوء و عدم سرعت میکند

اما در داخلات

اما در داخلات اب و اول است و اگر مراد از مال و منصب بود حسب المرام بر آید و اگر
الخ فرزین و [illegible] مشکل طالب و مطلوب اند و فرزین از [illegible] سلطانی که بکر لهذا از زوج [illegible]
صورت [illegible] و دلالت میکند بر الفت و محبت میان اقوام و اخوان و اقران و منسوب
الیه ثالث و اگر [شکل] در مراکز زوج با حرکت رجع که باشد اول و اب خواهد بود
در حصول مطالب و مقاصد و اگر منتهی به [شکل] بود دلالت کند بر دخول بعد از سرعت و حرکت
و کدورت بجهت مال و میراث و ظهور عداوت و ضدیت بجهت منصب و منافات [illegible]
دوم و [illegible] مفقود میشود و سیم [illegible] و [illegible] باشد چه زوج [illegible] احداث میشود
و اگر منتهی به [شکل] بود فی الجمله مقصد متحقق است که از نتیجه [شکل] احداث کرده در این دایره و چند
دایره دیگر طالب و مطلوب هم اند و فرزین [illegible] و لهذا دلالت کند بر وقوع نقل و حرکت
و نیکی انجام آن و امید وارشدن و انتفاع یا فتن از دلالات سابع و هیچ صورت در دو اقلاب
نزد این کمینه بهتر از این نیست منتهی شدن از در چهارم اگر [illegible] در حیز چهارم انتها یابد که حمی خلاف [illegible]
است دلالت کند بر تقدیم از ادر و اخفای [illegible] و مخفی ماندن اسرار و ضعف روحانیات و [illegible]
هم بود و اگر نقطه هم با او بود آنچه مذکور شد از قوت بفعل نیاید و لهذا دلالت کند بر سرعت
حرکت و خروج از مقام و منزل و نیکی در انجام مهام و اگر منتهی به [شکل] بود دلالت کند بر تخالف
و نفاق تام بجهت مال و منسوب الیه دوم و سیم چه از نتیجه [شکل] احداث میشود که آب دوم و [illegible]
سیم است و دو جوش از [illegible] اول و آب اول اما عاقبت [illegible] و الفت کشد زیرا که [illegible]
او حاکم مرکز خامس است و صاحب مرکز و اگر منتهی به [شکل] بود دلالت کند بر خروج از مقام و
منزل و خروج مالی از تصرف و ضدیت بجهت منسوب الیه رابع و سابع و خروج عایبان و مسافر
میان از ازواج چه [illegible] تخالف با الغرض است و [شکل] میشود که صاحب سابع است و اگر

خیر [illegible] باشد دلالت کند بر زوال نقص و بسیار تفکر و تحیر و فرو ماندن در نفس خود و تعطیل امور
جهال نتیجه [illegible] اجتماع که جمع الناس نقطه‌ها مختلف و نیابی تمام است و اگر خیر [illegible] بود
دلالت کند بر خروج و سفر و حرکت از مقام و منزل صاحب المرام و امتناع شدن از غم و هموم
نتیجه تولد [illegible] [illegible] اگر کدورت در [illegible] او بود بواسطه منسوب الیه و هم و جهار نسبت [illegible]
ذکر [illegible] العرض و اگر خیر [illegible] باشد دلالت کند بر کمال کدورت و کشش و فرو ماندن
در [illegible] و حزن و سرعت با خطر و بیم بود و امتداد ال بود بر مخالفت و مخاصمت و [illegible]
چه جهان فرو [illegible] نقطه تمام است بالعرض و اگر خیر [illegible] باشد دلالت کند خروج از مقام و
وقوع سفر و نفر و حرکت و تفرقه در مقام و ملک [illegible] ودر این و اسرار [illegible]
و غلط از [illegible] که [illegible] بود [illegible] و میراث و منسوب الیه [illegible] در
[illegible] کدورت باشد و جهان فرو [illegible] نقطه تمام است و اگر خیر [illegible] باشد دلالت کند بر غم و
حزن بجهت اخبار [illegible] و اولاد و ازدواج و اسکان کدورت و نزاع و دعا و مخاصمت
و [illegible] الناس مخالف و نقطه تمام است و اگر خیر [illegible] باشد دلالت کند بر زوال احوال منسوب
الیه [illegible] تغییر مقام و منزل و وقوع سفر و نفر و حرکت و بیان این [illegible] مخالفت
[illegible] دلالت بر [illegible] خطر و خوف در مقام و منزل و [illegible] و کدورت بجهت دلالت
[illegible] پس تحقیق [illegible] که نقطه [illegible] جهت [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] و حزن و غم بود پس بنابراین دلالت [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] غلط [illegible] و حسرت و کدورت [illegible] بود و [illegible] حرکات نقطه
[illegible] درین [illegible] دلالت [illegible] حسب [illegible]
چنانکه هر یک از این نقطه‌ها که [illegible] باشند [illegible] [illegible]
[illegible] الیه [illegible] [illegible] نقطه [illegible] و ضعف نقطه [illegible] احوال طالب [illegible]

[illegible]

و در بیان نقطه‌ها در احکام [illegible] چنانکه اگر [illegible] خروج [illegible] [illegible]
[illegible] نقطه‌ها [illegible] مختلف [illegible] کیفیات [illegible] احوال [illegible]
[illegible] نقطه‌ها [illegible] [illegible]
[illegible] مختلف کیفیات [illegible] [illegible]
[illegible] صاحب المرام و حرکت نقطه‌ها [illegible] [illegible]
[illegible] مستقیم است [illegible] طبیعی [illegible] حرکت طبیعی [illegible]
و از هر یک [illegible] طول [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] حرکت [illegible] بالعکس [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] [illegible]
[illegible] حرکت طبیعی مستقیم [illegible] احوال [illegible] و [illegible]
و [illegible] حرکت [illegible] طبیعی [illegible]
و کثرت [illegible] و کثرت حرکت و عدم [illegible]
و [illegible] در احکام [illegible] چنانکه [illegible] نقطه در کمال [illegible] و ضعف
بود [illegible] [illegible] چنانکه اگر [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] نقطه‌ها [illegible] این دلالت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دلالات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] الترتیب چنانکه [illegible] [illegible] پنجم [illegible] نهم [illegible] [illegible]

بچهار مرکز بود اما چنانکه هوای [illegible] در دوم و [illegible] ششم و [illegible] دهم و [illegible] چهاردهم و چهار
شکل نقطه آید در چهار [illegible] مرکز آید چنانکه آب [illegible] در سیم و آب [illegible] در هفتم و آب
[illegible] در یازدهم [illegible] در پانزدهم و خاک [illegible] در چهارم و [illegible] در هشتم و [illegible] در دوازدهم و [illegible]
در شانزدهم و نقاط دیگر هم برین منوال حاکم اند در مراکز ثانیه بحسب ترادف مرتبه چنانکه
هر مرتبه از مراتب عناصر اربعه که واحد باشند حاکم اول اند و ثانیه و ثالث از ثالث و رابع
در رابع و قس علی هذا و نقاط صاحب مرکز هم منظور و ملحوظ است در اشکال منتهیه چنانکه [illegible]
که [illegible] در مرکز عقد [illegible] باشد و نارش منتهی شود در خانه دوم به [illegible] گوئیم ضمیر از نفس مال است
و منسوب الیه خامس است در هر صورت که آن نقطه طبع یابد بلاشبهه حصر به منسوب الیه آن خانه
باید نمود چنانکه اگر در اول نار موجود بود و قوی بود سبب سعد اول کند و اگر پنجم افتد سبب پنجم
و همچنین در سایر نقاط و هیئات این صورت منظور است و استنباط ضمیر ازین طریقه نسبت
بدیگر طرق احق است در ضمیر مطلق بار چون نقطه بخانه انتها یابد حرم آن نقطه را طلب باید
نمود در ضمیر در هر خانه که باشد ضمیر از منسوبات آن خانه بود و اگر موجود نباشد از مرکز آن ضمیر طلب
باید نمود اگر نقطه باشکال غیر منتهی انتها یابد آن نقطه را مرکب باید دانست حسب المراتب
بهر خانه که انتها یابد آن منتهی به + با منتهی به اول ضرب کنند و از نتیجه و تکرار نیز در مراکز ضمیر
در استنباط نمایند و بزعم جمعی شکل منتهی به را حق و عقد باید نمود و شکلی که احداث کند ضمیر
از آن استنباط نمایند و بزعم جمعی نار اول و هوا ثانیه و آب رابع و خاک ثامن را بر گیرند و
شکلی سازند از تکرار آن ضمیر استخراج کنند و اگر عدیم التکرار بود از شکل احد ضمیر مفهوم
و معلوم گردد **باب هفتم** در معرفت استنباط عدد از شکلی افراد یعنی احاد و این بر چند
نوع است اول بباید دانست که هر شکلی عدد عنصر خود دارد و چون فروتر شود از مرکز خود اگر عدد

نقش مفرده بود عدد خود مش مفرده مضاعف گردد اگر مختلف بود نصف عدد نقش را افزایند و
اگر فوقانی نشده باشد آنچه رفته بقیه را افزایند خواه مفرده بود خواه مزدوجه در عدد نقش این عدد را
[illegible] گویند و باز هر شکلی تا چهارم خود همان عدد دارد که با خود دارد و چون از چهارم خود تجاوز کند
آن عدد را در ضرب نمایند حاصل ضرب عدد شکل حاصل گردد و چون از هشتم خود تجاوز کند با ۳ ضرب
کننده حاصل الضرب عدد شکل احداث شود و چون از سیزدهم خود تجاوز کند با چهار ضرب
کننده حاصل الضرب عدد شکل احداث گردد و این عدد را دوری گویند و باز هر عددی از مراتب
واحد یک عدد دارد و مراتب ثانیه سه و ثالث شش و رابع ده و خامس پانزده و سادس بیست
و یک و سابع بیست و هشت و ثامن سی و شش و این مراتب در عنصر خود چنین باشند و این عدد
و چنین در عنصر مراکز واقع شوند اگر فوقانی نشده باشند نقصان [illegible] و اگر تحتانی بود افزایند
بخلاف اعمال ۲ از طبیعت و نزد جمع علماء این فن معتبر است ۲ عدد [illegible] ضعف عنصر گویند و چون
اعداد [illegible] را جمع نمایند [illegible] عداعدا طرح نمایند یازده که عدد [illegible] است
بماند فافهم **باب ششم** در معرفت استنباط الاحکام بطریق صاحب مفاتیح بدانکه مدار الاحکام
بر اوضاع دایره شکلی بود [illegible] مراتب شانزده گانه و آن موقوف است بر چند مقصد **مقصد**
اول آنکه [illegible] نقاط بر ۳ نوع است عام و خاص و خاص الخاص [illegible] عام آنست که هر آتش را
با باد است و هر آب را با خاک [illegible] حفظ مراتب [illegible] بر این وجه است [illegible] و خاص
آتش اول را با باد اول و آتش دوم را با باد دوم و آب اول را با خاک اول و خاک دوم را
با آب دوم تا دیگر و خاص الخاص هر آتش را دوست [illegible] که بحسب [illegible] از اول است
هر آینه خاک تا آخر مراتب و همچنین [illegible] **مقصد**
دوم در طالب و مطلوب مراتب بدانکه [illegible] مطلوب [illegible] بود که بحسب شکلی

ضمیر

نار اول

عدد

نقاط عام

خاص

خاص الخاص

۳۲

نقش مفرده بود

بعد او بود و همچنین مطلوب هر دو را که بعد او بود و آب آبی و خاک خاکی تا آخر مراتب
و بعضی از ایشان خود عود نمایند و بعضی دور گردند اما نزد فقیر عود مراتب اعتبار تمام دارد
~~مقصد ششم و خاک خاکی تا آخر مراتب و بعضی از ایشان خود عود نمایند و بعضی دور گردند اما نزد فقیر~~
عود مراتب اعتباری تمام دارد مقصد ششم امتزاج عناصر است و این چهار نوع است
اول موافق دوم مصادق سیم مخالف چهارم سالم توافق بیان هر عنصری که بود در حیز خود دفعا
دو وقوع نار است در حیز هوا یا عکس و آب در حیز خاک یا عکس تخالف وقوع نار است در حیز
آب یا باد در حیز خاک یا عکس و سالم وقوع آب است در حیز هوا یا نار است در حیز خاک
یا عکس اینها و توافق دلیل تضاعف و تزاید و [illegible] قوت تمام بود و تصادق دلیل اعانت
در غیبت و سیر و کار و اعانت در کار و مساعدت و یگانگی و اصلاح و رفع خصومت بود و
تخالف بر عکس توافق چه دلالت بر تنافر طباع و تناقض ضعف قوی کند و سالم لا ینفع
لا یضر است اما جهت ثبات و بقاء الجمله نفعی خواهد داشت مقصد چهارم بدانکه هر نقطه
در حیز خود در وتد است و در دوم مایل و در سیم زایل و در چهارم وتد الوتد چنانکه آتش در اول
وتد و در دوم مایل و در سیم زایل و در چهارم وتد الوتد چنانکه هوا در دوم وتد و در سیم مایل و در
چهارم زایل و در اول وتد الوتد بزعم صاحب مفاتیح و همچنین آب در سیم وتد و در چهارم مایل
و در اول زایل و در دوم وتد الوتد و این حالت را در امتزاج طباع منظور توان داشت چه نار
در اول در عین مزاج خود است و در دوم در توسط عین مزاج خود و در سیم انطفاء عین مزاج
و این نهایت تضاد و مخالفت در کیفیت عناصر و در چهارم توسط مزاج عارضی چه دلالت بر از
دیاد یبوست میکند و سایر عناصر را نیز چه انقلاب در مزاج ازواج و دشمنی و دوستی ایشان بدانکه
چون مراتب افراد هر مرتبه مرعیست در ازواج نیز جاری و مرعیست و ابتدا شمارش را از

مثلاً امتزاج عنصر بر ۴ نوع موافق و مخالف و سالم

دو نقص

سالم

هر نقطه در حیز خود در وتد ۱ و ... ۲ و ... ۳ و ... ۴

این حالت را که ذکر شد در امتزاج طباع منظور توان داشت

کشنده با [illegible] اسبها با [illegible]

کشنده با [illegible] اسبها باید و هوا را از [illegible] و ابرا از [illegible] و خاک را از [illegible] و هر فرد با ضد زوجی بود و فی
مرتبه او بزعم جمعی پنجم او مقصد پنجم در بیان استنباط ضمیر چون نقطه که خانه اسبها باید به طینه
که صاحب این خانه چه نقطه است او را در [illegible] طلب نمایند در هر خانه که یابند ضمیر از آن خانه بود
و اگر معه دوم باشد ضمیر از مرکز آن نقطه باید جست و استدلال کنند بر غایب و گمشده و چیزهای
نهانی و همچنین دیگر نقطه هر شکلی که اسبها باید دوم آن نقطه ضمیر بود اگر جایند ضمیر از مرکز آن نقطه بود
بزعم جمعی از مراتب او گویند و بزعم بعضی از مراتب منتهی گویند و جمعی از روی تدان نقطه ضمیر جویند
چنانکه [illegible] مشهود است دیده بر تابع و [illegible] عاشر و نار [illegible] بر تابع و [illegible] عاشر [illegible]
عشره و در جمهور نقاط و اشکال برای قیاس عمل [illegible] ضمیر از مراتب شکل اول استنباط
نمایند و مراتب او [illegible] ضمیر [illegible] چنانکه [illegible] در طالع واقع شده ضمیر از
سابع بود و اگر [illegible] اعتبار نمایند ضمیر از ثالث باشد و [illegible] حیث الجواز [illegible]
[illegible] ضمیر [illegible] اجتماع نقاط [illegible] ضمیر از خامس باشد و [illegible]
در این حیز چنین باشند بقول بعضی مراتب [illegible] اول تا [illegible] شرط عدم تکرار شکل
اول اگر رابع باشد ۴۴ طرح نمایند و اگر خامس بود ۵۵ و اگر سادس بود ۶۶ و اگر سابع باشد
۷۷ و اگر ثامن باشد ۸۸ ما بقی را از خانه [illegible] مراتب طرح نمایند هر خانه که [illegible] ضمیر از آن
خانه بود نوع دیگر اگر شکل طالع [illegible] نقاط افراد و ازواج [illegible] گیرند
شکلی سازند و ضمیر [illegible] اگر هوا [illegible] افراد و ازواج هوا را گیرند
از مراکز هوا و اگر آب [illegible] افراد و ازواج [illegible] تراب [illegible] افراد و ازواج
تراب را شکلی سازند و این صورت [illegible] گویند بزعم دیگر [illegible] از سیم
و آب از چهارم و خاک [illegible] زوجها و فردا شکلی سازند و ضمیر گویند بزعم جمعی نقاط افراد

نوع دیگر از ضمیر

نوع دیگر [illegible]

وازواج نا در الذاین مراکز بر کیرند علی الترتیب سکلی بسازند و ضمیر از آن کویند چه این مراکز نبود
اصلی عظیم دارد واین اعمال وضایع وبدایع بسیارست چه از حاصل نهم بسیم چهار شکلی احداث
کنند که سیزدهم یا چهاردهم را بیابد **وجهی دیکر** از اول پنجم و نهم و سیزدهم شکلی احداث کنند
و ضمیر از آن کویند چنانکه اکر درین مراکز شکلی سفیره بود فرد اعتبار کنند اکر زوج بود زوج
پس چهارم ضمیر محقق شود از خانه ضمیر واشهاد در شکلی استنباط نمایند و آن شکل را امر ثالث و
لسان الامر کویند چنانکه اکر ضمیر از پنجم بود از پنجم و نهم و سیزدهم و اول را بر کیرند و شکلی
سازند واز تکرار و شواهد و نواظر و دخول و خروج و مکالمات و تحویلات آن احکام استنباط نمایند
و در جمهور مراکز واکثر در مفاتیح مذکور شده که نقاط را بخانه خود رسانند بر نهج مذکورست
و با عتقاد جمعی نقاط را بخانه خود بردن چنانست که هر یک را که قوتی بود بقدر آن قوت خود را
بمرکز برسانند که عدد از او بود چنانکه نقاط اول را یک قوت باشد دوم را دو قوت سیم را سه قوت
تا بهفتم را که هفت قوت بود باعتقاد و بعد از آتش یک قوت بود باد را دو قوت و آب را سه قوت
و خاک را چهار قوت و چهار قوت مراتب را حرکت دهند بعد از حرکت خود را بمرکز برسانند
که عدد از او بود چنانکه **ثالث** حین منتهی شود با آن قوت که خاصه اوست بخانه **ثالث** رساند پس
ثالث اکر در ربعی موجود باشد و قوی حالی بود دلالت کند بر حصول مطلب و اکر موجود نباشد
لابد است رجوع بمرکز در تحقیق اکر آن نقطه در مرکز او موجود باشد یا اکر طبع یا بدل از منسوب الیه
آن نقطه حصولش ممکن بود چنانکه اکر نقطه دوم باشد حصول مال و سعادت مدلول الیه نیست
~~ترصد نتیجه یا بد ودیست اکر نقطه حصولش ممکن بود چنانکه اکر نقطه دوم باشد حصول مال و~~
سعادت مدلول الیه نه سیم بود منسوب الیه سیم بود و در سایر مراتب این طریق
منظور و ملحوظ است **مقصد ششم** در استنباط عدد از قول صاحب مفاتیح مراتب تا ز ولقی بود

وجهی دیکر از

[illegible]

جهت اعتقاد نقض

در استنباط عدد از قول او

بلا ضرب چنانکه از

بلا ضرب چنانکه از اول یکعدد و دوم دو و سیم سه تا بهفتم هفت و چون شکلی منتهی به
مکرر کنند هر مرتبه را در مرتبه سکلی با نفس خود هر ضرب نمایند و آن عدد اکبر کویند و چون
متحرک نقطه هوا بود آن مرتبه را در دو ضرب کنند حاصل الضرب عدد اکبر بود و مرتبه آب را
با سه ضرب باید نمود و خاک را با چهار و بار جمل نقطه از نار را اول استنها باید مراتب آن نقطه
را از اول تا نهم بر کیرند و از آن عدد کویند و اکر بار دوم استنها باید از دوم تا پانزدهم
و از سیم از سیم تا پانزدهم و همچنین تا هفتم که آخر مراتب است این عمل مشروطست بعضی آن
نقطه را در یکدیکر ضرب کنند حاصل ضرب عدد مقصد بود چنانکه در مقصد رسم کتاب ذکر یافت
واین اصح اقوال و اعمال است **نوع دیکر** چون مولد به سه است نار را سه کیرند و هوا را چهار
و آب پنج و خاک شش چنانکه بجهات سته اتمام یابد چون عناصر چهار است آتش را چهار
کیرند و هوا را چهار ~~و آب پنج و خاک شش~~ چنانکه بجهات پنج و آب را آتش و خاک را هفت
چنانکه هر مرتبه از لیم و کواکب سبعه و فوارس سبعه انتها یابد و چون هوا پس پنج است نار را
پنج کیرند و هوا را آتش و آب را هفت و خاک را هشت چنانکه هر مرتبه مزاج انتها یابد **مقصد**
هفتم در معرفت میزان العمر و آن موقوفست بر چند **اصل اول** آنکه بدانند که بنا را تن
علم از جمله بناها اند محقق باشد هر شیء که در عالم فرض کنند یا در حد افراط بود یا تفریط یا اعتدال
و زمان هم خالی نیست از این سه وجه ماضی و مستقبل و حالی و در هندسیات این صورت محقق
است چنانکه هر شیء که و بی قسمت بود در طول آن را نقطه خوانند و در عرض و طول سطح و در عرض و
طول و عمق جسم آنچه در عالم کون و فساد موجود باشد از حیث الترکیب هم بر سه وجه بود
معادن و حیوانات و نباتات و در صورت نتایج این حالت لازم است چنانکه از صغری و کبری
و کبری نتیجه و در ترکیب حروف غیر از ینها این صورت محقق است چنانکه کر جلش دو حرف

نوع دیکر

میزان العمر

و نیز زعد خفیف طصنط **مقصد دوم** آن است که میزان نار سه باشد و جمعش یکصد
و یازده و میزان هوا چهار است جمعش یکصد و بیست و یک است و میزان آب پنج است و جمعش
دویست و چهل و هفت است و میزان خاک شش است جمعش دویست سی است اما میزان ها روحها
روحانی و نار است و مذکر و خفیف و لطیف و رفیع و حریف و متحرک و سریع و خارج و
طالب و غالب است و میزان خفیف تابع فردیات است و ثقیل تابع زوجیات چنانکه
طرقی را نفس بر گفته اند و جماعت را جسم و طرقی را آدم و جماعت را حوا و طرقی را
مذکر خوانند و جماعت را مؤنث و طرقی نهار و جماعت لیل و طرقی طالع و جماعت غارب
و طرقی مشرق و جماعت مغرب و طرقی موجود و جماعت معدوم و طرقی حی و جماعت میت و طرقی
متحرک و جماعت ساکن و طرقی نور و جماعت ظلمت و طرقی راحت و جماعت رنج و طرقی صبح و جماعت
شام و هر چیزی که مناسبت بطرقی داشته باشد نقیضش در جماعت لازم است و سر حروف فردیات
که در رمل سه جهت است تابع طرقی باشد در اوضاع و دخلها و ازواج تابع جماعت پس بنابر همه
چون در رمل نقاط غالب باشد حکم بر نفس کنند اگر ازواج غلبه کند حکم بر جسم به عالم کنند و شاید
خالی نخواهد بود از این هر دو وجه چنانکه دایما مرکب از دو حالت با فرح یا حصول است یا لا
حصول یا صلاح یا فساد یا وجود یا عدم از این هر صورت که نورانی و جسمانی اند تصور
جمله توان کرده باز هر اکر ز طبیعت سر که خفیف اند و روحانی و هست ثقیل و جسمانی و اما
خفیف و روحانی مفرد باشد و ثقیل و جسمانی مزدوج و در صورت اشکال اسم قابلش
منظور است چنانکه هر شکلی که یکی از کواکب متعلق است یکی اخف است نسبت به آن دیگر و در
بروج متعلق کواکب هم این نسبت جاریست چنانکه مشتری صاحب قوس است و حوت قوس
خفیف و روحانی است و حوت ثقیل و جسمانی است بنابراین مقدمات اول نظر در

اول نظر در تعیین صاحب شکل رمل باید نمود که میزان آن مناسب کدام یک از این عناصر است اگر اول میزان
مطابق سؤال است فهو المراد و الا حکم باید بر عدم مقصود مطلب **مقصد سیم** باید دانست که هر
یک از این مراکز را میزانست بحسب عدد و بروج و آن بر دو نوع است میزان عدد اصلی و میزان
عدد فرعی اما میزان اصلی آن است که فرح در اول میزان او فرد الفرد است و خفیف و سریع
و روحانی و چنین در مرکز فرد الفرد واقع شود نفع رساند از نوع مذکورات و [شکل] هم در دوم میزان
اصلی فرد الفرد است و [شکل] در سیم میزان او زوج الزوج است و چون در مرکز زوج الزوج واقع شود
از جهت امر جسمانی در نهایت خوب باشد و [شکل] در چهارم میزانش زوج الفرد است و این میزان را
خفیف بالاضافه گویند چه مطابق میزان هواست اگر در مرکز فرد الفرد واقع شود قوت نیکو
در روحانیات و اگر در مرکز زوج الفرد واقع شود در امور متوسط نفع باشد و [شکل] در پنجم میزان
اصلی فرد الفرد است و در روحانیات قوت است [شکل] در ششم فرد الفرد است این هم بر این وجه
و همچنین در سایر بیوت و اشکال در دایره بروج اما میزان فرعی آن است که در غیر مرکز خود حال شکل
چنانکه [شکل] در سیم میزان او زوج الفرد است و این میزان مطابق هواست چون در چهارم واقع شود
میزانش فرد الفرد است و این مطابق میزان نار است و در پنجم میزانش فرد الزوج است و سایر
اشکال در جمیع بیوت این صورت دارند که واقع شده باشد و در آن خانه هم مزاج با شرب
او در طلب نمایند از آن شکل بحسب میزان العدد [شکل] شکل استنباط نمایند و ملاحظه کنند
که آن شکل که در میزان واقع شده خدمت کدام شکل یا خانه سکینه ضمیر و احکام از آن استخراج
نمایند چنانکه خدمت خانه اول را چند شکل سکینه مثلا [شکل] که صاحب بیت است [شکل] که صاحب
تابع و در شکل اول اتحید علم من حیث المزاج و العنصر [شکل] خدمت خانه دوم کنند بحسب
العدد و [شکل] خدمت او سکینه بواسطه مزاج کوکب مشتری کرده [شکل] خدمت او کنند بسبب مزاج

بوی کوکب و ﺑ خادم اوست بجهة وتد الوتد و ﺑ خادم خانه اوست بواسطه طول کو حرکت ربعی
بغیر عرف و ﺑ خدمت خانه او سکینه بجهة آنکه صاحب ربع اوست و ﺑ خادم خانه اوست من
حیث المزاج کوکب و در جمهور مراکز این مراتب جاریست در احکام میزان العمر و این جمله
اگر در مواضع فرد الفرد موافق کند دال باشد بر نیکوئی و اتمام و اکمال مهام حب المرام
و قوت نفس و جسم و حیات و نطق و صمت و حرکت و سکون و آنچه مدلول الیه مرکز اوست از
میزان فرد الفرد و اگر در میزان مخالف کند حکم بر خلاف آنچه مذکور شد نماید اگر در مراکز زوج
الفرد واقع شود فی الجمله آنچه ذکر یافت از قوت بضعف آید و اگر میزان فرد الفرد در مراکز
زوج الفرد واقع شود یا عکس حکم نماید بر الفت و مصالحت و معاونت و مهربانی و تقوی
و اعانت یا فتنی از یکسان و انقطاع از زوال و مکاسب و مدلول الیه مرکز طالع و ثانی و اگر
در مراکز فرد الزوج واقع شود دلالت کند بر اعتدال و اطفا و افنا و تعدیم اشیا و تنزل و
فروتنی و رفع تجبر و تکبر و کوشت و بیم مخاطره در اسراف و استزاج فضلیتی و ضعف قوی
و از بوشند اعالی و اگر در مراکز زوج الزوج واقع شود دلالت کند بر کثرت غموم و هموم و فقر
و قناعت و فلو و ظلمت و پوشیدن اسرار و ثبات اشیا و امور و گنجها و دفاین و کدورت
بواسطه بیم و ضیاع و عقار و ملک و مقام **و اگر** میزان زوج الفرد در مراکز زوج الفرد
فرد الزوج واقع شود دلالت بر موافقت و امیزش و مخالطت و التیام تام میان
اقارب و عشایر و قدما و انتفاع از همنشینان و اگر میزان زوج الفرد در مراکز زوج
الزوج واقع شود دلالت کند بر کمال تضاد و تخالف و عدم ثبات در نیات و امور
و تغییر مقام و تنزل و پرکندگی از وطن و شهر و نقصان املاک و ارتفاعات و محصولات
و ظهور اسرار و انتشار دفاین و کنوز و مخالفت اولاد و بیم از زلزله و خرابی اماکن و همچنین

اگر میزان فرد الزوج

اگر میزان زوج الفرد در مراکز فرد الزوج واقع شود دلالت بر موافقت و امیزش و مخالطت
و التیام تام میان اقارب و عشایر و قدما و انتفاع از همنشینان و اگر میزان زوج الفرد
در مراکز زوج الزوج واقع شود دلالت کند بر کمال تضاد و تخالف و عدم ثبات در نیات
و امور و تغییر مقام و تنزل و پرکندگی از وطن و شهر و نقصان املاک و ارتفاعات و محصولات
~~و ظهور اسرار و انتشار دفاین و کنوز و مخالفت اولاد و از دل سلطرجاهم نوفی کرا التیام~~
~~و کنوز و مخالفت غلامت~~ و بیم از زلزله و خرابی اماکن و همچنین **اگر میزان فرد الزوج در مراکز**
زوج الزوج الزوج واقع شود دلالت کند بر مصالحت و الفت و مخالطت و انتفاع از هم
سنان و نیکی کشت و زرع و ابادانی اماکن و نیکی عمارت و ثبات در نیات و امور **و اگر** در
مراکز موافق خود واقع شود و همچنین دلالت کند بر نیکی مدلول الیه این میزان و آن خانه **و اگر در**
مراکز میزان زوج الفرد واقع شود دلالت کند بر نیکی ~~مدلول الیه این میزان و آن~~ خروج با عقد اعتدال
و اتکال همسال و جمع آمدن اقارب و قدما در محاضر و در شیر و دلو با یکدیگر **و اگر** در میزان فرد
الفرد واقع شود دلالت کند بر خروج و عروج اسافر و ادانی و مخالفت بزرگان و سرکشی حقیقی
و رفع غموم و هموم **و اگر** مرکز میزان زوج الزوج در میزان فرد الزوج واقع شود دلالت کند بر نیکی
زراعت و عمارت و باغات و مخالفت اقران و انتفاع از زوال و املاک و برادران و خوان
و عشایر و مانند بجهة بغض و حرکت و رفع کسافت **و اگر** میزان زوج الفرد واقع شود دلالت
کند بر مخالفت و کدورت و تشویش خاطر از جهة مال و بیع املاک و منصرف در ملک عالی
بمشقت و کدورت و مباحثه بجهة میراث و مال غایب و غروض و اگر میزان فرد الفرد واقع
شود دلالت کند بر کدورت خاطر و غم و بطی و واهمه در حرکات و تبدیل اطراف تمکنات
و عکس این صورت هم متصورست فی الجمله جمیع متغیر محقق کجهه که از نفس است یا از جسم اگر

از نقش بود عرض جمیع اشکال نقش را بر گیرند و در میزان آورند چنانکه اگر مراد از مدلول الیه
مرکز خامس بود اشکال میزان فوق الزوج و فوق الفرد و فرد الزوج و فرد الفرد را بر گیرند و میزان
العدد استنباط نمایند و اگر مراد از مدلول الیه حرم خامس باشد اشکال مراکز زوج الفرد و زوج الزوج
و زوج الفرد و زوج الزوج را بر دارند و بعضی آنقدر دارند و باقی مراکز برین نقد برند و جمع اشکال
اربعه از مراکز اربعه بر گیرند عرض اشکال سطور میزان در آورند و سه شکل دیگر استخراج
نمود و بر عمیم جمیع جمیع اعداد اشکال شش تجاوز نماید شش شش کاهذ طرح نمایند و آنچه باز ماند میزان
اصل آن عدد باشد اگر یکی باز ماند فرد الفرد بود اگر دو باشد زوج الفرد چنانکه سبق ذکر یافت
و آن شکل که در میزان در آید در احکام بکار دارند چنانکه نظر نمایند بحسب طرفین و با او
موازنه کنند در احکام سعادت و نحوست و طبع و دخول و تکرار و شواهد و نواظر و مناسبات
در احکام و غیر تمام دلالت چنانکه مراد از مدلول الیه مرکز خامس بود جمیع اشکال مذکوره بر گرفتیم
اینها اند چون مراکز را عرض کنیم و یک بود بعد از طرح مذکور سه ماند
این میزان فوق الفرد است و چون مرکز بود اعتبار نمودیم فوق الفرد است و جمیع عدد مراد
کراکب زوج الزوج است و عدد فوق الفرد جمیع جمیع نمودیم این اشکال استنباط شد
پس دال بود بر حصول مطالب و مقاصد اعلی مراتب و آنچه بحصول
روحانیات و خروج است بود اما در استنباط ضمیر شکل اول و دهم و چهاردهم بر گیرند و
از حصول این سه شکل اشکال ثلاثه استخراج نمایند و از تکرار شکل میزان العدد بلکه
شرکا هم ضمیر مطلق از او گویند و اگر آن سه عدد بر تکرار بود از مرکز او ضمیر میرود بجانب
چنانکه شکل اول و دوم و چهاردهم بر گرفتیم اینها اند چون در میزان
العدد در آوردیم این اشکال استنباط شد پس ضمیر مطلق از تکرار شکل

میزان و شرکا گویند بطریقی که ذکر یافت و بعضی مراتب شکل را اعتبار کنند در میزان
العدد چنانکه اگر در مراکز ناری عرضا اشکال را عرض بود زوج الفرد اعتبار کنند و اگر هوائی
بود فرد الزوج و اگر سه آبی بود زوج الزوج و اگر ترابی باشد فرد الفرد و اگر خاکی بود
زوج الفرد و بعضی عناصر و سطری و بعضی صغرا را در عمل آورند اما اصح آن است که در مرتبه
اول ذکر یافت خلاصه عمل آن است که شکلی از اشکال که متعلق ضمیر بود او را طلب نمایند و
هم مزاج وی در عقب در آورند و عمل نمایند و شکلی که در میزان العدد در آید میزان اش موافق
بود دلالت کند بر حصول مطالب و مقاصد چنانکه مراد از غرض و منصب باشد در میزان
زوج الفرد در باید آورد و چون هم مزاج او را طلب نمودیم بود و چون در عقب بگیریم
بدین صورت چون فرد یمین را و زوج یسار و فرد یمین را اگر قسیم این شد و باز زوج
یسار و زوج یمین و فرد یسار چنین شد و باز زوج یمین و زوج یسار و فرد یمین
و باز زوج یسار و فرد یمین و زوج یسار این صورت و جمیع جمیع نمودیم
این اشکال استنباط شد و چون شکل میزان فوق الفرد است و خانه مقصد زوج الفرد
این صورت را مخالف بالطبع گویند چه میزان شکل بالا است و خانه ابی و جمهور حال الامر
بدین قیاس نقل نمود اما حالات سؤال و جواب اشکال در احکام بیوت و رتبه در احکام
خانه دوم که متعلق است بمال و بیع و شری و اخذ و عطا و فقر و غنی اول باید دانست که این کلام
مال است یا لیست که خارج قبض است یا مالیست که در تصرف دلالت یا مالیست که توقع دارد
که بدست آید چون قرض و وام و دزدیده و شرکت و گم شده و دفینه و میراث و امثال اینها
بالطلب مال لا علی التعیین بیکمان باشد اگر سؤال از مال بود که در قبض دلالت را در میزان العدد
آورد که صاحب سکت است در میزان زوج الزوج آورد و اگر مطابق بود نسخه مال خانه او بود

زوج الفرد دلالت کند بر حصول مقاصد از مدلول الیه مذکوره والا حکم نماید بر عکس و اگر سؤال
از دفاین و در دکیچه و موارث بود را در میزان فرد الزوج آورد اگر موافق خانه چهارم است
~~یعنی دلالت کند بر حصول مقاصد از مدلول الیه مذکوره والا حکم نماید بر عکس و اگر سؤال از~~
دفاین و دفینه و مواریث بود آنچه ذکر یافت والا فلا و اگر سؤال از مال بود که در قبض
نباشد آنکس بود در میزان زوج الفرد آورند اگر موافق خانه ششم دلالت کند بر حصول
مطلب عنقریب پس للا بدست الیکه در قبض باشد را در میزان آورد و اگر سؤال از کسب
بود را در میزان العمل آورد و اگر سؤال از بیع بود را در میزان آورد که صاحب
مزاج بود است اگر سؤال از شرب بود را در میزان العمل آورد که صاحب شرف عقو است
و اگر سؤال از عطا باشد را در میزان العمل آورد که صاحب مزاج بود است اگر سؤال از عز
باشد را در میزان العمل آورد که صاحب طول است و اگر سؤال از فقر بود را در میزان آورد
که صاحب مزاج عنصر خاک است اگر این جمله در میزان زوج الفرد موافق یکدیگر باشند دلالت
کند بر حصول مقاصد اعلی مراتب و اگر مخالف باشند حکم بر عکس نمایند در سایر صورت و
جمهور اشکال و سؤالات این نسق مرعیست اما میزان فرد الفرد که خانه اول است بمنزله مقارنه
است از انظار میزان فرد الزوج بمنزله تسدیس و زوج الزوج تربیع و بعضی این میزان را بمنزله
مقارنه دانسته اند و این خالی از صدقی نیست و باز میزان آتش و هوا که دال است بر مصا
دقت تمام او را با یکدیگر تثلیث کوبند و میزان زوج الزوج را با میزان فرد الزوج هم این
صورت دارد و میزان فرد الزوج و زوج الفرد را با یکدیگر نه پس باز میزان خانه اول و پنجم
تثلیث یکدیگرند و اول و سیم تسدیس و اول و چهارم تربیع و اول و هفتم مقابله و همچنین
در بعض و بسیار این صورت مرعیست **مقصد چهارم** در بیان اعمالی که منفرد دان چند

مفردات مفرد اول

فصل است **فصل** اول در معرفت احکام بر شکلی منقلب اوج بدانکه این دایره بمنزله منقلب است
و در این شکل فرد نار و فرد آب و فرد هوا و فرد خاک معتبر است و مراتب افراد و ازواج
در احکام اعتبار کلی دارد چنانکه در شکلی بود مذکور شد و عدد عناصر این دایره موافق
اسم ادم عم و ابتدای نار بحسب شمار از بعد و هوا از و آب از و خاک از
چنانکه تمام مراتب افراد به انتها یابد و از ازواج به ابتدای زوج نار اول از
بعد و هوا از و آب از و خاک از چنانکه از ازواج به ~~ابتدای زوج نار اول~~
از بعد و هوا از مراتب بود چنانکه مطلوب هر نار در این بود بحسب شکلی بعد از او بود
باشد و همچنین در هوا و آب و خاک این عمل شود و درست هر آتشی از این بود که بعد از او باشد
و هر آنچه خاک با عکس و بعضی مطلوب هر آتشی را با سیم او دانسته اند و هر هوا را با سیم آن خاک
که خاک است و هر تربیع آتش را دانسته اند که بحسب شکلی در سیم او واقع است فی الجمله
اگر نقطه مطلوب را درست در تثلیث نحو واقع شده باشد در زمین در حصول مقاصد و مرتبت
او را قوت تمام باشد و در تسدیس هم فی الجمله قوتی تحقق اما چون نقطه بشکلی انتها یابد
در این شکلی او را با سیم نحو ضرب نمایند و شکلی که استنباط نحو بحسب تکرار و نحو ابدو انواع نظر
و معاودت نحوست و دخول و خروج آن کوبند و بعضی شکلی افراد را ثابت بدانند در احکام
چنانکه مرا او از خانه باشد شکلی که مذکور شد در خانه مرا او در شکلی افراد با صاحب مرکز ضرب
کنند و در این شکلی هم با صاحب مرکز ضرب کنند و از حصول شکلی شکلی که استنباط
نحو نظر نمایند که در این دو دایره نسبت بخانه مرا او قریب دلیل او از ربع خانه مقصد است یا نه اگر
قریب تمام داشته باشد حکم نمایند بر حصول مهام حسب المرام و اگر بعید بود حکم کنند بر عدم مقصد و
بعضی احکام بحسب عقد با مرکوبند چنانکه نظر نمایند در خانه شکلی مذکوره که در وجه شکل واقع

و در آن خانه عقد شده با هم و سؤال از عقد است با هم و احکام از آن استنباط نمایند مثلا
چنین مطلوب از خانه پنجم بود و در آن خانه … واقع شده باشد چنین در شکلین … با هم احداث
ضرب کنیم … شد و در این شکلین بحسب ضرب حمره احداث شد و چون با یکدیگر ضرب
کنیم … حمره شد این ضرب حقیقی و راست قول حضرت … که در ششم واقع شده باشد
و چون مطلوب از هر خانه باشد شکل آن هر خانه را در هم ضرب نمایند و شکلی که حاصل گردد ببینند
که در این شکلین قریب اند یا بعید چنانکه در صورت مذکوره مراد از اول و پنجم بود و اول …
و در پنجم … بود و نتیجه این شکلین … است این ضرب حقیقی و راست قول … این
دو شکل در این شکلین بخانه مطلوب و طالع قریب اند خصوصا که حمره در ششم … باشد و چون
مطلوب از دخول و انقضای بود چنین نظر … در ششم … بود این شکل عقد … بحسب … عقد
… گوئیم این صورت هم دلیل حصول مطلوب باشد و اگر مطلوب از انقضای و عدم دخول و وصول
بود حکم بر عکس نمایند اما در ذوات نقاط صورتی … که … عقد نامند و آن بر دو نوع است
حقیقی و مجازی عقد حقیقی عقدیست که از هر زوج منعقد گردد و عقد مجازی طلبیست که از بین
نقطتین احداث بود چنین مطلوب از دخول و ثبوت و بقا و بطء حرکت و عواقب امور بود
عقد حقیقی انسب بود در حصول آن و اگر مطلوب از خروج و سرعت … و عدم بقا و اشباه
اینها بود عقد مجازی انسب بود و اگر مطلوب از امور معتدل بود و توسطات از عقد مجازی حصول
آن طلب باید نمود چنانکه در خانه مطلوب و طالع نظر … در خانه … بود و در خانه مطلوب … و نقاط
ازواج من حیث الشکلین در تثلیث یکدیگر واقع اند و چنین عقد … نتیجه … احداث گردد
زوج اولش عقدیست حقیقی و … عقدیست مجازی و … عقدیست مجازی و عکسش طلبیست
مجازی اما در احکام نظر نمایند که مطلوب از حضرت … عقد و … به مقصد واقع … شده

با مخالف دو درجه خانه

و اگر طالب و مطلوب از دایره عقد

با مخالف دو درجه خانه واقع است و عقد … بحسب این شکلین در چه خانه واقع شده و افراد
و ازواج جنس مخالف است یا موافق و احکام کلی از آن استنباط نمایند فصل … در معرفت
استنباط احکام بطریق دایره … که … دایره طالب و مطلوب … که در اوزان
این دایره بحسب اشکال شده بعضی … در پنجم … بعضی در ششم و … در ششم مقرر
داشته اند و بعضی در پنجم و این تغییرات … اصلا …
در ظاهر و باطن مفرده است و … در ظاهر مفرده و باطن مزدوجه است و … در ظاهر
مزدوجه و در باطن مفرده و … در ظاهر و باطن مزدوجه اند و میزان … خفیف …
و … خفیف بالاضافه و … ثقیل بالاضافه و … ثقیل مطلق اگر این تغییرات
… هر آینه … سوا این … در … اما … این … که … در پنجم و
در ششم … خواهد بود … که اول را با شانزدهم و دوم را با پانزدهم و سیم را با چهار
دهم و چهارم را با سیزدهم و پنجم را با دوازدهم و ششم را با یازدهم و هفتم را با دهم و هشتم را با
نهم ضرب نمایند … احداث گردد و همچنین … که اشکال … در … خود واقع شوند
و … در … خود … تصدیق احوال مذکور … که اشکال را … خود
ضرب نمایند … در هر دایره … احداث … و … در پنجم و
در ششم … این صورت احداث … در پنجم و … در ششم اولی خواهد بود
چه محقق طوسی رحمة الله علیه … در هر خانه که واقع … بحسب ضرب طالب
احداث … مطلوب اگر … در پنجم … از ضرب … حاصل خواهد شد حال آنکه
مطلوب … و طالب … پس باید که … این خانه باشد
که چنین … ضرب نماید … احداث … که طالب … است و … مطلوب او

منقول از فایده خواجه نصیر

و چون وزن این دایره محقق گشت پس بباید دانست که هر شکلی را در این سکنی پنجم او مطلوب
او مطلوب بود چنانکه مطلوب و مطلوب و قس علی هذا چون رملی زده
باشند اول واجبست که در شکل طالع یا خانه مقصود نظر نمایند که در چندم خود واقع شده اگر
در سیم و ششم و نهم و دوازدهم خود واقع شده اند ضعیف اند و زاید بحسب او باشد و اگر در دوم
و یازدهم و ششم و دوازدهم خود اند من حیث النظر ساقط اند و اگر شکل مطلوب در اوتاد یا
مراکز سعود اقوی واقع شده اند نسبت بخانه خود دلالت کند بر کثرت و ارتفاعات و حصول
مقاصد و مطالب اعلی مراتب و انکار جهات حسب المرام و نحس ترین مراکز ششم و هشتم
و دوازدهم است مثلا چون در سیم واقع شده باشد در سعادت مرکز بر مضاعف که چه
شکل عاشر است در عاشر خود واقع شده بر خلاف که در سیم باشد در ششم خود است چه از
دوازدهم آمده و از مرکز نحس در ششم خانه نحس فرود آمده یا چون در طالع از دوم به نحس
بمنزله سعد فرود آمده در ما بر اشکال و این نسق در سایر اشکال مسطور و ملحوظ است چون شکل
در خانه واقع شود او را با صاحب مرکز ضرب باید نمود شکلی که استنباط کند آن نتیجه را ملاحظه
نمایند که در چندم شکل به کوکب نسبت دهند او چنانکه در طالع در عاشر خود واقع است
چنین ضرب نمایند به احداث شکلی که دوم اوست پس شهادت دهد بر حصول امالی
و نیکی استقبال مال و سایر زیادتی المجمله خلاصه احکام آنست که مطلوب به شکل طالع الطلب باید
نمود که در مرکز موجود است یا معدوم و در اوتاد است یا بر ارایب یا ناظر یا ساقط و در چندم
خود است و چه شکل نتیجه دهد و احکام کاهو حقه استنباط نمایند چنانکه اگر شکل مطلوب در داخل
باشد و مراد از دخول باشد دلالت کند بر حصول مطلب و مقصد به ارادت و سهولت
و نحس بغیر ارادت و صعوبت اگر مراد از دخول باشد و شکل مطلوب خارج باشد از نتیجه همان

خارج احداث نحو

خارج احداث کهی و اگر چه منحوس باشد دلالت بر عدم مقصد و مطلب کند و اگر مراد از خروج بود شکل
مطلوب داخل باشد و از نتیجه داخل احداث کهی انهم دلالت بر عدم مقصد کند و ثابت تابع داخل
است در حصول اما بطریق تمام در بدترین منحوس است و منقلب تابع خارج است اما نظر در او ظاهر
است که اگر مطلوب در ظاهر بر می باشد بجای او باید رفت و شکلی که واقع شده است با او ضرب
نمایند اگر مراد از دخول بود و شکل ماضی و ناظر بود خالی از صلاح نبود و اگر موجود نباشد در بطون
هم تحقیق شکل مطلوب باید نمود و ضرب باید کرد و جمیع اشکال مذکوره با صاحب مرکز در شکلی
که احکام بر نسق او استنباط میشود ضرب باید نمود و بعضی بطون را از افتتاح و انفعال اشکال در دوایر
و طبیعت استخراج کنند و طلب نمایند

فصل سیم

در استنباط عدد حصول مقصد معین نمایند که اوقات
بمنزله ایام اند و ثابت بجمیع و متولدات شهور و زوایدات سنین چون اشکال اوقات در اوتاد
واقع شود دلیل آن باشد و چنین در ثابت واقع شود اسبوع و در متولدات شهور و زوایدات
سنین و چنین شکل ثابت در اوتاد واقع شود دلالت بر سنین کند به چهار مرتبه نقض شود و
بازاز اسبوع بشهور گذشته بمنزله سنین رسیده و در ایام شمسه که بجهت اول ساعات آمده و چنانچه
اول
در رصد و بعضی گویند که چون شکل مطلوب در مراکز ثابته واقع شود دلالت بر ایام
کند و در مراکز بعد از اسبوع و در مراکز نایبه بشهور و در زایده سنین و قاعده استنباط عدد بر آن نوع که
سبق ذکر یافت در اوایل کتاب والله اعلم

باب دوم

در معرفت احکام و قواعد مختلفه و
این مشتمل است بر دو باب

باب اول

در بیان استخراج احکام بطریق دایره خط دانیال علیه السلام که مستعمل است
نیک عمل و این شکل هم خالی از صدق و حقیقت نیست چه هر شکلی تا ششم خود در عدد و درجه
افزاید و چون از ششم تجاوز کند بجای خود رسیده بهمان عدد و درجه که داشت تا چهارم
دلالت و عدد و درجه از ششم تجاوز کند و چنین ترسیم بر جریان و چنین در شکل اول و چهارم بمنزله دوم

عدد حصول المقصود

احکام دایره خط دانیال

دراول زیج خانه نقی نقیه یا سیزدهم که عتبه داخل است جمع نمایند بعده بخود که عتبه در بیت پس در
خانه هیچ درجه خواهد داشت و که شکل درجه لوی است درا فراد چون در درجه واقع بخود
از خانه نخوش خانه نقی نقیه جمیع با عداد افراد جمع نمایند هیجده بخود پس در بین خانه هیچ درجه
خواهد داشت و باشد اشکال در بیوت برین نسق اند و در سیر و این از معجزات این شکل است
پس هر شکلی در خانه مقصد خواهد داشت و مقصد او شکلی خواهد بود از اشکال شانزده
گانه چنانکه نظر نمایند در شکل طالع یا خانه مقصد که دربین شکل در چند خانه هیچ واقع شده
با عدد درجه او ضم کنند عدد که حاصل شود مطابق درجه اول شکل مقصد را طلب باید نمود
چنانکه در هفتم شکل مقصد است او را در درجه طلب باید کرد که موجود است یا معدوم
و قوی است یا ضعیف و احکام بحسب آن حالات استنباط نمودن بعضی گویند که عدد نقی
افراد را با عدد درجه جمع باید نمود و شکل مقصد را طلب باید کرد این هم خالی از خدشه نیست و بعضی
نظر در چهاردهم نمایند که شکل است و خانه مقصد الاثبات شکلی که در و واقع است
احکام و ضمیر بحسب او استنباط نمایند چنانکه در خانه مذکوره شکلی که اهره به بیننده
که در خمینه خواست و راجع است یا مستقیم است و مطلوبش در درجه موجود است یا معدوم و احکام
و ضمیر استخراج نمود مثلا شکل خانه چهاردهم در پنجم چو بسته ضمیر از مدلول الیه پنجم بسته
و اگر ششم از ششم و قس علی هذا و اول عدد نقی را با عدد درجه آتش جمع نمایند عدد مطابق شکل
مقصد بود احکام از آن استنباط باید نمود دایره این است

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶

۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ مابین سیما در معرفت احکام

برنسق شکلین مثلث ابیج این دایره مستخرجست شیخ آدم ع از جمله لطایف این
دایره آن است که مراتب تا بحسب یکی اعداد که از ازواج و افراد جمع مراتب

مثلث ابیج

از مراتب ازدا

از مراتب باد و در پنج خود امتزاج دهند اعداد که در این صورت ازدواج تا مستخرج گردد مراتب
افراد و ازواج خاک در مراتب زوجی و فردی مختلف واقعند و در هوا موافق
و در آب مختلف و در مراتب خاک فرد و زوج تا آخر هر شکل را با هم خودش ضرب نمایند
اعداد بخود که میزان اصلی جوابست و مطلوب هر نقطه دوم او است بحسب شکلین اما هر دو شکل
بحسب ارکان طالب و مطلوب یکدیگرند تا آخر ضرب صورت بندد و در هوا و در
خاک و بعضی از حکما پنج هر مرتبه را مطلوب و موافق دانسته اند در ازواج و افراد چنانچه
چون زوج آتش زوج آتش است و فرد آتش را برابر و فرد شکلین در مراتب
هم برابر نسق اند و زوج خاک با فرد خاک هم برابر قیاس این است که اکثر محققین در عقد
عقد حقیقی و مجازی مثال اجتماع و غیره اختیار نموده اند چنانکه رسیدن حیث
الشکل مجازی فرض کرده اند به نتیجه آنکه اعداد بخود که مخالف طرفین است من حیث المراتب
اختلاف دیگر در مجازی و حقیقت چنانکه زوج آتش حارث عقد حقیقی و زوج هوا عقد
مجازی و طلبیت حقیقی و زوج آب عقد مجازی و طلبیت حقیقی و خاک طلبیت مجازی
اما عقد حقیقی عقدیست که از اتصال زوجین صورت بندد و عقد مجازی از اتصال فردین و حق
حقیقی و عقد مجازی بود در حقیقت و حق مجازی از اتصال مختلفین صورت بندد اما در حصول
و لا حصول گاه عقد حقیقی دال بر اتمام مهام و حصول مطالب بود و گاه حق حقیقی و گاه
حق مجازی و در این صورت مناسبت و مناسبت مرعی و مجاریست در احکام مطلق چنانکه اگر
مراد از ثبات و بقای مهام بود عقد حقیقی دلیل حصول مطلب است لا شک بر رد حصول
نمود و اگر مراد از امر منعقد بود مجازی در حصول مطلب است به چه مناسب به مقصد است
و اگر مراد از امر سریع بود مثل حرکت و جا بشار به اینها حق مجازی را اولی و انسب بود لهذا

وال بود بر سرعت حصول مهام حب المرام پس نظر نماید که مقصود از اتصالات است یا از انفعالات
اگر مقصود از انفعالات بود عقدیات دلیل حصول المطلب است اگر انفعالی بود حلیات و بعضی
گویند چون انعکاس دو شکلین در مرکز مطلوب خود واقع شوند آن عقد یا حل حقیقی بود و الا
بر عکس چنانکه مطلوب مقاطع است چون در مرکزین یکدیگر واقع شوند عقد یا حلی که
صورت بندد او را حقیقی گویند لاسیّما دال بود بر حصول مقاصد اعلی مراتب همچنانکه اگر سر لو
از مرکز هوا بود و این شکلین در مرکز یکدیگر واقع شوند و نتیجه که احداث کنند نار بود حلیت مجازی
و زوج هوا و آتش عقد بیت مجازی اما در احکام عقد بیت حقیقی و زوج آب عقد بیت حقیقی
و خاک حلیت حقیقی و مجازی و اگر در مرکز یکدیگر واقع شوند همچنین باشند چه نقاط
این شکلین در این شکلین طالع و مطلوب اند اما در احکام نظر نماید که مطلوب از چه خانه
است از بیوت رطبه و عقد و حل بر موجب این بیوت حکم دارند چنانکه اگر سر لو او از مرکز
نار بود نظر در عقد و حل نار نماید و اگر هوا بود از هوا و اگر آب بود از آب و اگر از خاک
بود از خاک و همچنین تا آخر مراتب **باب چهارم** در بیان امر حقیقی و مجازی و این عمل
در شکلین اجتماع و مثلث اجتماع منتج و شکلین که احداث کنند یعنی الشکلین از این
شکلین او را امر نامند و آن امر را حقیقی است یا مجازی و چون مراد از خانه است شکل آن خانه
با صاحب این دو شکلین ضرب نمایند و آن شکلین را ضرب باید نمود و شکلی که اخراج
کند از میان این دو شکل او را امر نامند اگر نسبت نماید مر لو نزدیک است در این دو شکلین
امر حقیقی است والا مجازی و باز در خانه که واقع شده باشند نظر نماید که عقد شود یا حل
و عقد و حل مشابه مقصود است یا مخالف و احکام کلی استنباط نمودن در حصول و لا حصول
مقاصد چنانکه اگر سر لو از خانه دوم و پنجم باشد و در خانه دوم باشد و در پنجم امر کرد از این

الشکلین احداث نمو

الشکلین احداث نمود بود امر حقیقی و صادق چه و در این دو شکلین قریب است
و اگر مراد از یک خانه باشد عملیکه در اول مسطور شد باید نمود بعد در این دو شکلین ضرب باید کرد آن
نتایج را ضرب نمودن و از آن شکل احکام استنباط نمودن چنانکه اگر سر لو از چهارم است و در
چهارم بود صاحب چهارم در مثلث اجتماع است و در اجتماع نتیجه است
چون با اجتماع ضرب نمودیم امر که احداث کرد بود امر است مجازی چه و در این دو
شکلین از چهارم هم راست و دلالت کند بر نتیجه تمام از مقصود و مطلب خصوص که در امهات
و بنات نباشد **باب پنجم** در بیان لسان الامر و در این باب اقوال مختلف بسیار و لغات

در بیان لسان الامر

بعضی گویند لسان الامر شکلی باشد که از دو شکل یا بیشتر احداث کند چنانکه سؤال از اول
و پنجم باشد نتیجه این شکلین مرکزین را لسان الامر گویند و اگر از سه خانه یا بیشتر باشد آن شکل
~~که از جمیع سؤال از اول و پنجم باشد نتیجه این شکلین مرکزین را لسان الامر گویند و اگر از ۳~~
استنباط کرده او را الثانی الامر و امر ثالث نیز گویند چنانکه سائل سؤال کند که از این زوجه مرا فرزند
خواهد شد پس باید که شکل اول را با پنجم ضرب باید نمود و حاصلش را با هفتم و از نتیجه احکام
کلی استنباط نمود و بعضی شکل پنجم را لسان الامر گویند و بعضی ششم پس خلاصه کلام
هر شکلی که از این الشکلین استنباط کند او را لسان الامر گویند پس علی هذا التقدیر نهم
لسان الامر اول دوم است و نهم از ششم و چهارم و یازدهم هم از پنجم و ششم تا آخر بیوت چنانکه
هشت خانه والدین و هشت خانه مولود و لسان الامر و بعضی لسان الامر از جمیع بیوت
استنباط کنند چنانکه اگر سر لو از خانه اول است آتش از اول بگیرند زوج اند و فرد اند
از ۵ و آب از ۹ و خاک از ۱۳ شکلی سازند و او را لسان الامر خوانند بعضی
از مراکز مذکوره بردارند زوج اند و فرد او و اگر مراد از مرکز هوا است هوا را و اگر از مرکز آب است

آب را واگر از سر اگر خاک بشد خاک را از دو جا و فرد الطریق مذکوره جمعی گویند که چون نقطه
در مرکز از مرکز بعینه منتهی گردد از آن مرکز نقاط را برگیرند و شکلی سازند چنانکه اگر نقطه
آتش به پنجم منتهی گردد نقاط افراد و ازواج را از مرکز برداریند و شکلی سازند و اگر بهوا
هوا را و اگر آب بآب را و اگر خاک بخاک را و جمعی از اصحاب این علم چهار شکل استنباط
نمایند و از چهار شکل یک شکل و آن شکل را بالسان الامر و امر ثالث نامند و این بر چند نوع
اوّل چون نقطه بشکلی منتهی گشت آن شکل را مادر دانند و نقاط افراد و ازواج از آن شکل
برگیرند تا از مربوط و چهار شکل استنباط نمایند و از آن چهار شکل یک شکل چنانکه چون نقطه
به منتهی گشت نوع آتش از اول ابتدا تا سیزدهم برگیرند و باد از دوم تا چهاردهم
و آب از سیم تا پانزدهم بر نهم جمعی چون نقطه بکار نخود منتهی گشت از آن خانه ابتدا نموده جمیع
نقاط از آن شکل برگیرند و شکلی از او استنباط نمایند چنانکه چون نقطه از اول انتها باید
آتش از اول تا سیزدهم برگیرند و باد از اول تا سیزدهم برگیرند و آب از اول تا سیزدهم
برگیرند و خاک از اول تا سیزدهم بر نهم جمعی آن شکل منتهی به را برگیرند و با صاحب مرکز ضرب
نمایند شکلی که حاصل گشت بعد از او نهند و صاحب مرکز را در ثالث او و صاحب خانه مقصد را
در رابع و آن شکل رابعه را امتزاج دهند و شکل اخیر را امر ثالث گویند و مذهب جمعی آنست
که چون نقطه بشکلی منتهی گردد نظر نمایند که حرکت آن شکل بخانه یا محور و از این دو کدام شکل
صورت میبندد سه‌ای یا تمامی آن شکل را در اول ثبت نمایند و شکل منتهی به را در پهلوی او
و شکلی که احداث گشت از منتهی به و صاحب خانه را در ثالث او و صاحب خانه را در رابع او
نمایند تا شبیه شکلی پیدا از آخر مرد و قبه احداث کرده باشد و شکل اول و سیزدهم آن امر
پیدا باشد و مرد و جر بود و شانزدهم جسم منزل نابا باشد بلا شک و این خلاصه اعمالست و تکوین

جم نهجا

نفیر همچنین بصدقت این ثبت و آنچه ذکر یافت او در یک درمیان بالعلم بر چند محقق گشت
مثلا چون در طی زدم اصطلاحات این بود چون نقطه آن بچهارم منتهی شد
بمقتضای عمر چهارم از امر ثالث ابتدا از مربع کدام که شکل منتهی به است آتش ۴ و ۸
و ۱۲ و ۱۶ برگرفتیم شد و از اخذ مراتب هوائی از مرکز مذکور مائی و ترابی
امر ثالث این اشکال است و بمقتضی عمر ثالث چون منتهی به است برگرفته ثبت
نمودیم و باز با صاحب مرکز ضرب نمودیم در شکل افراد شد صاحب مرکز که است
در سیم ثبت کردیم و چون محقق شد که سر او از ضربات عاشر است و که صاحب خانه مرکز
در رابع ثبت کردیم این شد و بمقتضای عمر سابع چون نقطه بچهارم
منتهی گشته از اجتماع این نقطه با خانه و حاصل جمع نمایند احداث میگردد و شکل
منتهی به است و از ضرب با که رب مرکز است استخراج شود صاحب مرکز که
است و چون جمع نمایند این اصطلاحات گشت در این عمل احکام شکلی از شکل
۱۶ گویند به ترکیب سیزدهم و از تکرار شکلین مذکورین احکام و ضمیر و جز در وقتی استنباط
باید نمود چنانکه این دو شکل در رمل اصل در هر خانه که واقع شده باشد ضمیر از منسوب الیه آن
خانه باشد و احکام بحسب سعادت و نحوست و تکرار و شواهد و نواظر آن شکلین مذکورین استنباط
باید نمود این عمل که خطا نشود و در هر یک از این اعمال که در ختم آن امر واقع است شکل
سیزدهم آن اصطلاحات حاکم مطلق باشد در احکام و ضمیر و حصول و لا حصول مقاصد

باب ششم

در معرفت قوای سبعه بدانکه یکی از قوای ماسکه است و آن در تحت قوت تدبیرت خاکست
و از اشکال ماسکه است مطلق و ما عدای آن از کواکب زحل است
حیوانیت و منبع و شریان و عروق متحرک که از حیرت از او بحرکت اند و آن

در معرفت قوای سبعه

در تحت قوت حرارت ناریست و فاعلش از اشکال رطبه شـ و کوکبش مشتری است سیم قوت
نفسانیست و محل این قوت دماغ است و جوهر او حس و حرکت و حس بطلان ازو بتحقیق
بپیوند و خشم در ترس لزاد و بوجود آید و منسوب ساخته اند به شـ و شمس باعث ترتیب است
چهارم قوت طبیعی و منبع این قوت جگر است و در عروق ناجینده و ما سار یقا در رگهای
باریک که با کوشش مخلوط شده پراکنده شده تا کبدیت کیموس را با تمامی اجزای جگر ملاقات
افتد و این قوت به قـ و کوکب او قمر است پنجم قوت غضبی است و این قوت تابع
قوت حیوانیست و از اشکال رطبه منسوبست به مـ و کوکب او مریخ است ششم قوت
شهوانیه است و این قوت در تحت تصرف دو قوت باشند یکی حیوانی و یکی طبیعی
و شکلی که این هر دو جوهر دلیلند در ثـ است اما حیث الکوکب زهره است و اگر این قوت
دلالت بفرح دهند خالی از حقیقت نیست چه حالات شهوانیه ... از نوع ... الکواکب
الکوکب که زهره است ... ۵ هفتم قوت ... و هم ... چنانکه
ادراک ... و این حالت دلالت به عـ است و ...
و حالت ... این قوه است ...
تحقیق پیوست که ... است ... در ...
و ... چون این اشکال در اوتاد باشند و قوی حال باشند دلالت کنند بر تزاید
و زیادتی آن قوت و اگر در مایل باشند میل کند به اعتدال و اگر در زایل افتد تفریط و ضعیف
چنانکه اگر ح که منسوب بقوت ناطقه است در وتدی از اوتاد اربعه یا ثابته واقع شود دلالت
کند بر ثبات و سکونت و سلوک و کدورت و ... و استقرار و بقا و مشابه مذکورات
و اگر در یکی از بیوت زایله واقع شود دلالت کند بر صابری و ناتری و ... و امثال اینها

واگر در زایل

هر یکی ازین اشکال در اوتاد و ثابت یا مایل حکم دارد

و اگر در زایل افتد دلالت کند بر خلاف آنچه در اوتاد مذکور شد اما قوت نفسانی که
منسوبست به شـ اگر در وتدی از اوتاد واقع شود دلالت کند بر کمال سخاوت و سلامت و
شوکت و کبر و تکبر و طلب ... و حصول آن حسب المرام اگر در مایله
واقع شود دلالت کند بر عدالت و زهد و ورع و پاکی طینت و اگر در بیوت زایله واقع شود
دال باشد بر افلاس و آنچه خلاف اوتاد است اما قوه حیوانیه که منسوبست به مشـ اگر در یکی از
اوتاد واقع شود دلالت کند بر کمال سیادت و ارتفاع و جلالت و عدالت و در مایله بر زهد
زهد و ورع و تصفیه باطن و تبری از ... و در زایل ... و آنچه در اوتاد مذکور شد
اما قوت غضبیه که منسوبست به مـ اگر در یکی از اوتاد واقع شود دلالت کند بر کمال غضب و
و تندی و جنگ و فتنه جویی و سخت دلی و در مایله دلیریست بر شجاعت و پر دلی و در زایل
خوف و بد دلی و هزیمت و مغلوبیت اما قوت شهوانیه منسوبست به ز اگر در اوتاد
واقع شود دلالت کند بر کمال محبت و دولت و عطوفت و صبر و اضطراب و بیقراری
و در مایله بر تنعم و میل بفراغت و استراحت و در زایل بر ترک شهوات و لذات و عدم
رغبت اما قوت حافظه که ادراک فکریه گوینده منسوبست به عـ و اگر در اوتاد واقع شود دلالت
بر ذکاوت ذهن و ... ادراک و حواس باطنه و کثرت یادداشت و اگر در مایل افتد
دلالت کند بر فکر و تصور مشکلات و اگر در زایل افتد دلالت بر نسیان و فراموشی و
... حواس اما هر یک ازین اشکال که منسوب اند بقوای مذکوره حین ضعیف کردند دلالت
کنند بر ضعف و نقص در آن قوت و باز هر یک ازین اشکال شانزده منسوب اند بعضوی
از اعضای انسان مخفی نماند که اعضا منقسم میشود بر دو قسم یکی از آن ... رئیسه خوانند
و قسم دیگر را ... اما قسم اول که او را رئیسه خوانند منقسم میشود بچهار عضو

دماغ و دل و جگر و انثیین و دماغ مرکب است از هم [?] لیفی نرم فراهم آمده از عروق باریک
از اورده و شرایین که در وی پراگنده است و غشا که در روی پوشیده است و آن غشا
که مماس جوهر دماغ است الطف و ملایم‌تر و غشا که مماس قحف است کثیف‌تر و غلیظ‌تر است
و مزاج دماغ سرد و تر است و سبب برودت آنست که حرارت غریزی که پیوسته از دل باو میرسد
او را معتدل دارد و سبب تری آن است که از بسیاری تفکر و تذکر خشک نشود و دل مرکب
است از گوشت و غضروف و عروق شریان که از او رسته است و دل بر شکل بار صنوبر است
و مزاج او گرم و خشک است و جگر مثل خون فسرده است و معدن روح طبیعی است و انثیان
گوشتی است مانند غدد سفید چون گوشت پستان چنانکه خون در پستان سفید گردد و شیر شود
همچنین در انثیان سفید شود و منی گردد و مزاج او سرد و خشک است اما قسم ثانی که خادم
رؤساء اند اعصاب که خادم دماغ اند و شرائین که خادم دل اند و عروق ناجهنده که
خادم جگر اند و آلات منی و تناسل که خادم انثیان اند اما هر یک از این رؤساء اربعه
متعلق اند بیکی از قوتهای بسیط چنانکه منسوب است بقلب و بسبب آن خادم وی اند
و منسوب است بجگر و بسبب او خادم وی اند و منسوب است بدماغ و بسبب آن خادم
وی اند و منسوب است بانثیان و بسبب آنکه خادم وی اند اما سبب ذکر یافت که قوای
سبعه است طبیعی و حیوانی و نفسانی چنین معروف است که قوت طبیعی در جگر است و منقسم
میشود بدو وجه خادمه و مخدومه و خادمه هم [?] قسم است قسم اول آنست که در غذا تصرف میکند بواسطه
بقای اشخاص و آن چهار گونه است غاذیه و نامیه و نوع دیگر آنست که تصرف در غذا میکند
از جهت بقای نوع و آن دو وجه است مولده و مصوره و فعل قوت غاذیه آنست که غذا را
معتدل [?] میکند تا بدل ما یتحلل شود و کار نامیه آنست که در اقطار بدن افزاید بر تناسب طبیعی

تا بحد نشو و نما رسد

عصب شعری عصاب [?]
یا دیگر از آنها [?]
خادم اند

تا بحد نشو و نما رسد و قوت مولده دو نوع است یکی باعث تولد منی در انثیین و دیگر در نوع
دیگر و نهائی که در منی است منصرف سازند تا هر جزوی از اجزای منی آن عضو گردد که از او مستعد بود
آن عضو داشته است پس این قوت مولده آن جزو را بمزاج مخصوص گرداند تا آن عضو گردد
و حکمای این قوت را مغیره اولی نامند و قوة مصوره بتصویر مشغول است بتسخیر قلم قدرت حکیم
قدیر جل جلاله و عظم شانه خطوط و شکلهای مختلف را در ابدان پدید آورد و خادمه چهار نوع
اند جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اما فعل قوت جاذبه آن است که جذب آنچه نافع است
نماید و در جمله اعضا این قوت موجود است چنانکه آنچه دماغ را شاید و باید دماغ جذب
نماید و آنچه دل را شاید جذب کند و سایر اعضا بر این طریق است اما فعل قوت ماسکه آنست
که آنچه جاذبه جذب کرده است ماسکه نگاه دارد که تا هاضمه هضم کند و فعل قوت دافعه آنست
که آنچه جاذبه جذب کرده و ماسکه نگاه داشته است و هاضمه هضم کرده است بقوام معتدل او را دفع کند
اما جاذبه از جهت اشکال [?] میشود و ماسکه از تراب و شکلهای [?] و هاضمه
از آن روی شکلهای [?] و دافعه از آب و شکلهای [?] و در هر یک از این قوی در اعتدال دلیل
نیکو حالی و صحت و علامت آن قوت است و تا نقص و تزاید دلیل سوء هضم و عدم صحت در
ابدان و نفس چنانکه اگر نقطه از نقاط متحرکه شریان حرکت سالم معتدل کند تا نبض
طالع باشد [?] یا بدلول الیه غاذیه خبر کند تقدیر [?] نقاط اقتضا را اعتدال کند دلیل
صحت و سلامت نفس بود و یکی قوت متعلق آن عنصر و الا دال بود بر ضعف
آن قوت و این حالات در کتب تعرف قوت طبیعی است اما قوت حیوانی در سینه
ذکر یافت که منبعش دل است و حس و حرکت ابدان از این قوت بود که حیات در جمیع
اعضا و حرکات و ترس و خشم و نفوس از او پدید آید و عروق متحرکه از او در حرکت اند

از انبساط و انقباض و این روح را که منسوب ساخته اند بقوت حیوانیه نزد حکما روح جوهر
لطیف است که از لطافت اخلاط احداث شده چه اجسام اعضا کثافت اخلاط است
و اجسام روح لطافت اخلاط است و درین صورت هم اعتدال شرطست چنانکه اگر اسقاط
نقاط متعلقه این قوت متناقص و متزاید پذیرفته باشند هر آینه دال باشد بر سقم و فساد
در نفوس چنانکه در حرارت زیاد بی نماید دلیل تب و علت بود و سبب روح را گرم سازد
و اگر تناقص پذیرد آنهم دلیل ضعف حرارت غریزی بود و تحلیل روح و از غشا مراد جهه
اشتقاق نا رئی متفوق و سر این قوت باشد اما قوت نفسانیه محلش طبیعی آن دماغ است
و در کتب او در قوت است مدرکه و محرکه و قوت مدرکه دو نوع است مدرکه ظاهره و مدرکه
باطنه مدرکه ظاهره حواس پنجگانه است که آن باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است و مد
رکه باطنه انقسام بپنج بر وجه اول حس مشترک گویند و خزانه آن خیال است و دوم را
وهم گویند و خزانه آن حافظه است و قوت متصرفه قوتیست که در محفوظات این دو
خزینه تصرف کند یعنی خزانه حس مشترک و خزانه وهم و اگر قوت حیوانیه و وهمیه
استعمال این قوت کردانیده و لهذا او را متخیله خوانند و اگر جوهر نفس ناطقه استعمال کنند آن
قوت را متفکره خوانند اما محرکه بر دو وجه است باعثه و فاعله و باز باعثه هم بر دو قسم
باعثه شهوانیه که طالب لذات است و امور نافعه و باعثه غضبیه که بواسطه دفع مضر را
اما فاعله آنست که تحریک اعضا و مفاصل کند و من حیث الارادة متحرک است
و آنچه مذکور شد در کتب تصرف نا روی هوا باشد و از اشکال فاعل علی الاطلاق باشد
اگر عنصرین مذکورین در شکل مذکور آرمیده باشند بقوای ذاتیه و عرض دال باشد بر سلامت
و قوت مذکورات و ذکاوت ذهن و صحت حواس خمسه مذکوره و قوای باطنه و اگر در صورت

مذکوره ضعف

مذکوره ضعف و تناقص پدید آید دلیل ضعف آن قوی بود و آنچه در بیان رو بهوا مذکور شد عکس او
در باد و تراب متحقق است و آنکه در صفات اظهار شد عکس او در ظاهره باهراست
پس اگر سؤال از قوت مرتبه مذکورات بود و نقطتین سفلیین بقوای عرضی و ذاتی آراسته
باشند با در خانه مدلول الیه ضمیر بود قوی حال باشد و دلالت کند بر ضعف حواس ظاهری و
باطنی اما را صاحب روح ناطقه دانسته اند را روح حیوانیه و حرارت غریزی مقرر نموده
که شمس و قمر را از قوت باصره دانسته اند شمس را چشم راست و قمر را چشم چپ و زحل و مشتری را
سامعه زحل گوش راست مشتری گوش چپ و عطارد را شامه و زهره را ذائقه و مریخ را لامسه اما
از مراکز بقیه مراکز نار متعلق است به دماغ و اجزای دماغی و مراکز هوا منسوبست بحلقوم و گردن
و اطراف کتف و سینه و کتفین و مراکز ما تعلق بشکم و ناف و مراکز تراب با سرین در طین و کعبین
و انگشتان اما هر یک از این مراکز مفرده باشند جانب بسر پا بعید و آنچه نزدیکه باشند بمیمنه و جنس
جمیع الجهات باشتم و دهم و ششم را هم از میمنه باشند و بیات یازدهم و دوازدهم و چهاردهم از یسری
و اما استعلام اسنان از جمله لوازم است و لواحق این فن است و این بر چند نوع است جمله
معروف مستکفیه و مخفی نماند که زمان سن منقسم میشود بچهار قسم قسم اول سن صبیان است
و از ایام کودکی گویند و آن سن نزدیک شدن و افزودن باشد و انتهای این سن سی سالگی باشد
و درین اوقات گرمی و تری غلبه کند دوم سن شباب است و این سن را جوانی نیز گویند و افزون
شدن درین سن تمام شود و انتهای این سن و ربع سالگیست و درین سن گرمی و خشکی غالبست
سیم سن کهولت است و این زمانیست که نقصان ظاهر گشته اما از قوتها کشته باشد و انتهای
این سن شصت سالگیست و سردی و خشکی غالبست چهارم سن پیری و شیخوخیت است و این
زمانیست که ضعف قوتها ظاهر شده باشد و درین سن سردی و تری بود اما سردی غالب بر بسیاری

در بیان دانستن سن منقسم میشود بچهار

جوانی

شباب

کهولت

در بیان علامات که در عضو مستور باشد

نزدیک گردد دادن ده اما بزعم جمعی نقاط ناری منسوب است بسن صبیان و هوائی بسن شباب
و مائی بسن کهولت و ترابی بسن پیری و مراکز ربعه هم برین منوال است اما و تتمه متعلق است
بسن صبیان و ما بعد بسن شباب و ما بعد بسن کهولت و ما بعد بسن پیری و ما بعد و تد ناری
صبیان و وتد هوا بسن شباب و وتد آب بسن کهولت و وتد خاک بسن پیری و پیری که
از این نقاط که بقوای عرضی و ذاتی آراسته باشند دلیل قوت و کمالات آن سن بود و اگر
ضعیف باشد دلیل ضعف آن سن بود والله اعلم باب هفتم در بیان علامات که در صور و ابدان
و اعضا مستور است و آن بر چند نوع است یا عیب نقص و قصور است یا خلقی چون خال و نشانها
اما عیوب و قصور بر دو وجه است یا از حدوث علل و امراض یا از ضرب و احتراق معلوم ماند
که اشکال میزان دلالت بر عدم نقص و عیوب میکنند سعد خلقت و نحس ضرب و حرق و اشکال
غیر میزان دلالت بر نقص میکنند سعد بر عدم عیوب و نحس بر عیوب اما اشکال ناری

در بیان نشانها از اشکال

دلالت کند که آن علامات بر سر و روی باشد و اما بر حلقوم و گردن چنانکه مذکور شد اگر آن
ناری مشترک کشته باشد دلالت بر داغها و بر خشکی و آنچه از حرارت کشته و اگر با ناری
مشترک کشته دلالت کند بر زخم شمشیر و آلات حرب و اگر با ناری اشتراک یابد دلالت کند
بر خالها و نشانها که در گردن و حلقوم افتاده باشد و اگر با ناری اشتراک کشته دال بود بر خالها
و نشانها که در جبهه بود و اگر با ناری اشتراک یابد دلالت کند بر زخم آبله و کلف و اگر
با ناری اشتراک یابد دال باشد بر خال و نشان که در کهن و جراحت گاه در گشته باشد و همچنین
در سایر اشکال ناری و هوائی این معنی منظور و ملحوظ است و چون آتش با آب
اشتراک یابد دلالت کند که آن نقص در حمام و در ابتلای کرم و از جانوران آبی رسیده
باشد و اگر با آب اشتراک یابد آن زخم از آبله و آتشک بود و اگر با آب بود

آن عضو و نشان افتاده باشد و اگر از آب بود آن عیب و قصور بر عضو غایب قبیح که از دزدی
و فسق پدید آمده باشد و اگر از آب باشد دلالت کند بر نشانها و خالها رنگین و اگر
از آب بود دال باشد بر نقص تیر و شمشیر و خنجر و نیزه و از جانوران آبی چون مار و مار
و اگر از آب بود دلالت کند بر قصوری که آن قبیح باشد و اگر از آب باشد علامات خال
و نشان و اگر ناری با خاکی مشترک کشته دلالت کند بر عیوب و قصوری که از علتی پدید
آمده باشد چون بر خشکی و پوستها و اگر با خاک مشترک کشته دلالت کند بر نشان و خالی که
در ساق و زانو پدید آمده باشد و اگر با خاک بود بر خال و نشان رنگین و اگر با خاک بود
قصور و زخم بود اما قبیح نباشد و اگر با خاک بود آنهم نشان و خال رنگین بود و اگر با خاک
بود نشان زخم و قصوری بود که از ضروب پدید آمده باشد و اگر با خاک باشد نشان و خالی
باشد که از زدن و نقص و حرکت پدید آمده باشد اما نسبت مراتب را هم در بیت
منظور باید داشت چنانکه نقطه اول با نقطه دوم مشترک کشته دلالت کند بر آن نشان با نقص از جهت
مال و متاع و شرا بود و اگر با نقطه سیوم بواسطه خویش و اخوان و اخوات و اگر با نقطه چهارم بود بجهت
ملک و مقام و پدر و اگر با نقطه پنجم بود بواسطه فرزند و عشق و محبت و فسق و هکذا چنانکه اگر نقطه
ناری اول و پنجم مشترک کشته نشان داغها بود بجهت عاشقی و اگر با ناری ششم بود بجهت مرض و علت
بود و اگر با ناری هفتم بود بجهت مخاصمه و دزدی و عداوت و منسوب الیه هفتم بود اما علامات آنچه
از نقاط ناریه و هوائیه بود نمود الحجر بر آمد که در وجود محقق باشد و آنچه از نقاط مائیه بود فرد
رنگی خواهد داشت و ناری طول داشته باشد طولانی و هوائی عرض خواهد داشت عرضا و آبی عمیق باشد
وسط و خاکی بکجا افراط و علامات ناریه چون ابدان و هوائی مایل بحمرت و مائیه سفید و
ترابیه تیره اما اگر خواهد داند که نقص یا عیب در طرف یمین یا یسار است معلوم باید که امهات

با ۹ و ۱۰ و ۱۳ نیز باشد و نبات با ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ از جانب یسری باشد و ۱۵ وسط الطرفین
در هر طرف از طرفین مذکورین که اشکال غیر میزانی مشترک باشد دلیل نقص و عیب در آن
طرف بود و اگر شکلی میزانی از دو شکل قبل احداث شده باشد آن در وسط الطرفین بود
مشروط با که اول و سیم ناقص باشند و اگر آن اشکال که دلیل نقص و عیب بود در آدمی بود
آن نقص و عیب چندان ظاهر نبود و اگر در سایر بود فی الجمله دلیل ظهور آن بود اما چندان
قبیح نماید و اگر در زاید بود قبیح و ظاهر بود چون قطع گوش و بینی و دست و پا و اگر آن اشکال
از مرکز خود مقدم واقع شده باشد آن در اعضا اعلا بود و اگر موخر شده باشد اسفل
و اشکال نادره و مراتب اعلا و ما مر در این سفر والله اعلم **باب نهم** در معرفت استخراج
اسامی بدانکه حروف **۲۸** گانه منقسم میشود بر چهار وجه اول ناریه اند بدین نوع نوع
اهطمفشذ وجه دوم هوائی اند بر این منوال **بوینصتض** نوع سیم آبی اند
جزکسقثظ وجه چهارم خاکی اند بدین وجه **دحلعرخغ** مراتب شانزده گانه اشکال را
تقسیم نماید باین حروف علی الترتیب چنانکه مرتبه اول را به **الف** دهند و مرتبه دوم را به **ه**
همچنین تا آخر حروف و آخر مراتب و همین عمل میشود باز بترتیب دایره اعتبار تمام دارد
بر نسق شکل تا شانزدهم چنانکه حرف هفدهم همان نصیب شکل اول گیرد و هیجدهم از دوم
تا در شانزدهم و هر شکلی را دو حرف رسد و اشکال زاید است بیک حرف و این تقسیم در چهار دایره
معتبر است دو شکلی من حیث المراتب و دو شکلی من حیث الشکلین و یک دایره اقرب لو
و شکلی مراتب شانزده گانه اعتبار دلالت و شکلی حروف و الیقع بترتیب شکل معتبرات
اما اشکال هشتم خود حرف ذات دلالت و در هشتم خود حرف عرضی چنانکه **خ** در اول
الف در ذات او بود و در هشتم **ف** و **ت** در دوم ب در ذات او بود و در نهم ص ق **ش**

درسیم ح درذات او بود و در دهم ق و باقی اشکال برای نسق باشد و بزعم جمعی اشکال را
به هیئت که در چندم خانه خود واقع اند بعدد مرتبه آن حرف را بر گیرند و با حرف ذاتی جمع نمایند
چنانکه در خانه نقش کرده باشد **ب** حرف عرضی باشد و اگر در سیم خانه نقش کرده باشد **ج** و قس
علی هذا و باز اشکال که طرح از میزان باو رسیده باشد یا نقطه یا و منتهی شده باشد در شکل خود
واقع شده باشد آنرا دو حرف دهند و مکرر سازند چنانکه چون طرح از میزان در مرکز ثالث به
ش رسد ج درذات او باشد چون بعشرات بر بندی و مکرر سازند در اول شود و سایر اشکال در
جوت خود برای سوال خواهند بود اما در استخراج حروف اول واجبست ملاحظه نمودن
در عدد حرف اسم و منقوط و غیر منقوط و عدد حروف منقوطه و آنکه این اسم از چه جنس است
از اسامی حیوانست یا نبات یا جماد و باز حیوان ناطق است یا غیر ناطق و معرفت شرافت
و خساست اسم هم واجبست اما اعداد حروف اسم را بعضی از تکرار شکل طالع گویند و بعضی
از عدد صغرای او و بعضی از مراتب او و بزعم جمعی مراتب آن زمرها را بر گیرند و بچهار قسمت
کنند خارج قسمت عدد اسم باشد یا آنکه هفت هفت طرح نمایند باقی عدد حرف اسم
بود یا عدد و مراتب شکل اول و پنجم و نهم و یازدهم گویند و طرح همان هفت هفت است
و منقوط و غیر منقوط از شکل میزان گویند چنانکه اگر شکل میزان از دو شکل غیر میزان حاصل
شده باشد منقوط بود و الا فلا و باز مراتب زمرها را بگیرند و هفت هفت طرح نمایند
اگر باقی مفرده بود منقوط باشد و الا فلا و عدد حروف منقوطه از باقی عدد طرح گویند و
آنکه از چه جنس است عدد مراتب را بر گیرند و سه سه طرح کنند اگر یک و پنج باند اسم معادن
بود و اگر دو و شش باند حیوان و اگر سه و هفت باند نبات و اگر چهار باند جماد و باز اگر
طرح میزان یا نقطه بر اکثر را نهایا باد آن اسم معادن و نفایس بود و اگر بر اکثر هوا انتهی باشد

طرح از میزان یا نقطه رسیده

حرف اسم

اعداد حروف اسم

منقوط یا نه

عدد حروف

از چه جنس

اسم حیوانات بود واگر بهر اکراب انتها باید نباتات و اگر خاک حالات بازاگر اشکال
منتهی بسعد بود آن اسم اجناس نفیس و شریف باشد والا خسیس و منسوبات اشکال
و مراکز را هم منظور باید داشت چنانکه اگر منتهی باشکال مشتری باشد اسامی اشراف بود
چون اسم ائمه و انبیا و علما و زهاد باشد و اگر آفتاب بود اسما ملوک و سلاطین و عظما
و اکابر و مردم عالیجاه و اگر عطارد بود صغیر بود از صفات یا تعریف وزرا چون علاء الملک
و نظام الملک یا تخلص شعرا یا تعریف فیوج ~~و اطفال~~ و القاب فضلا و اگر مریخ بود
القاب و تعریف اتراک و سرهنگان و اسامی ایشان باشد و اگر زهره بود اسم اناث
والقاب و تعریف ایشان و زحل اسم غلامان و کنیزان و اکراد و الوار و قمر اسم و تعریف
فیوج و اطفال و اگر آن شکل منتهی بقمر بود آن جز اسم باشد و اگر بهر دو در قوت و ضعف
مساوی باشند هر دو اسم بود و اگر مختلف باشند یکی اسم و یکی تعریف با ضعف بود اما
چون رملی زده باشند اول ملاحظه نمایند که کدام شکل از اشکال در شکل خود واقع
اند بحسب تشکیل اقرب اولی استخراج حروف از او ابتدا کنند و این در غایت اعتبار
است و اگر هیچ شکل در شکل خود واقع نشده باشد اشکالی که از بسط اخراج شده اند
متحرک سازند تا منتهی گردد بکانه و باز بتن آن منتهی بشکل ثلاثه که شرح و تادید و تفسیر
سایر آنها استنباط باید نمود و تکرار ایشان را اعتبار نمودن در استخراج حروف و ضعف
و قوت را منظور داشتن تا حروف مقصود استخراج کند و باز اشکالی که انعکاس پذیر باشند
آن شکل را دو حرف دهند در شکل طلوع و غروب که مستقامت تشکیل لقمان دو حرف
آنکه منعکس نشود من حیث الشکل او را یک حرف دهند چنانکه در دایره حرف ایشان را در ذا
یات شکل دلهم الله تا علیه ایشان سوی حرف نصب شده و دایره این است که در

اسم زرجیه جنس رست

چند اسم

اسنه زرجیه

فلیعلم من فهم

ور بیوتات اشکال همچنین است

که در حاشیه مرقوم است و باز تقسیم حروف بر پنج مثلثات طلوع و غروب بر این نوع است

١ ١ ٢ ٢ ٢ ٣ ٣ ٣ ٤ ٤ ٤ ٥ ٥ ٥

ابقغ بکر جلش دمت هنث

٦ ٦ ٧ ٧ ٧ ٨ ٨ ٨ ٩ ٩ ٩

وسخ زعذ حفض طصظ و هر یک از این حروف اشکالی که منقلب

انها را دو حرف دهند مثل این

ب ج د ه و ز ح ط ی ک

ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

چنانکه [illegible] در اول هشتم صاحب حرف الف است و در این مراکز این
مذکور است او را صاحب مثلثه دانند و همچنین [illegible] را در رابع و در [illegible] و همچنین [illegible] و [illegible] که بقیه
اشکال ترکیب ابقغ اند این صورت دارند و اشکال الاربعه ثابته هریک صاحب یک حرف باشند
و در مثلثه هم تکرار یافته اند و کلمات غیر ابقغ را بواسطه طول و عرض و عمق وضع نموده اند
لهذا حرف اول از اعلام است و او را طول نامند و حرف دوم تعبیرات برند عرض حاصل کنند و
همچنین به ثالث برند عمق باشد بنابراین علما این علم استخراج دو عین هم از این شکل
کرده اند اما در تشخیص طول و عرض و عمق مخفی نماند که طول اشکال بحسب عنصر است بعض افراد
و عرض مرتبه مع عنصر و عمق عنصر در مرتبه بعض ضرب عدد در مرتبه باشد چنانکه [illegible] طول شکل
و عرضش هشت و عمقش هفت تا فهم شود بعد از ضرب آنچه از شانزده تجاوز نماید طرح نمایند
که باقی عمق باشد بعض شانزده شانزده طرح نمایند و بزعم جمعی هر شکلی که چهارم خود صاحب
طول است و در ربع ثانی صاحب عرض و در ربع ثالث صاحب عمق و در ربع رابع عمق
العمق و بمذهب جمعی هر شکلی که در وتد صاحب طول است و در مایل صاحب عرض و در زایل
صاحب عمق و در وتد الوتد عمق العمق و در نزد جمهور اکثر اشکال [illegible] صاحب طول الف

٧

وهوا عرض و آب عمق و خاک عمق العمق اما نزد کمینه عمق وسطی هر شکلی طول آن شکل است
و عمق نوع نقطه افراد عرض و عمق افرادی و ازواجی عمق و این اصح و اخص سایر
طرق است و بعضی عمق را در هوا ضرب کنند او را طول نامند و عمق هوا را در آب ضرب
کنند و او را عرض خوانند و عمق آب را در خاک ضرب کنند و عمق دانند و این رسم
خالی از ضعفی نیست **باب ششم** در استخراج دفاین و درین علم قوانین و طرق متعدد بیان
نموده اند و حق آن است که موضع دفین از چهارم گویند یا چهارم منتهی سه نقطه یا شکل منتهی سه و وجه
و عدمش بعضی از پنجم گفته اند بمشارکت ششم و هشتم و حصولش باشتراک دوم و یازده و هفتم
خانه که بر زوال واجب میکند تحقیق وجود و عدم دفین و این از چهارم باید جست بمشارکت
ششم و هشتم چنانکه اگر شکل چهارم یا چهارم منتهی سه خارج یا منقلب است بمشارکت ششم گوییم
این دفین خارج شده و اگر خارج نحس یا منقلب نحس است دزدان برده اند و اگر سعد باشد
کسی تصرف نموده اند که صاحب دفین بوده اند و خروجش باختیار واقع شده و اگر در مرکز
مذکوره داخل باشند آن دفین محفوظ و مدفون است و ثوابت مدفون در محل مضبوط است
و داخل سعد حصولش بیشتر که باسانی و نحس بدشواری و در ثوابت انتظار و صبر در حصول
محقق است سعد باسانی و نحس بدشواری و چون تحقیق کرده وجود دفین و نا روا جب میکند تحقیق
جهات دفین و این رسم از چهارم و چهارم منتهیه گویند و درین علم تدقیق و تحقیق تمام لازم
دارد چه اگر حقیقت وجود دفین معلوم کنی نا بمرام که جهات کما هو حقه استنباط نشود استخراج
دفاین سهم اند پس درین باب نا تمام تقدیم باید رسانید چنانکه در هر اگر نقاط مختلف باشند
تعدیل باید کرد و در نفاذ طبایع و بنا بر طبع اغلب معلوم و اگر نقاط موافق باشند تعدیل
باید کرد حکم بر غلبه طبایع باید نمود و اگر ارکان بسیط باشند آنهم احتیاج بتعدیل میگردد

[حاشیه: در استخراج دفاین]

چنانکه در چهارم

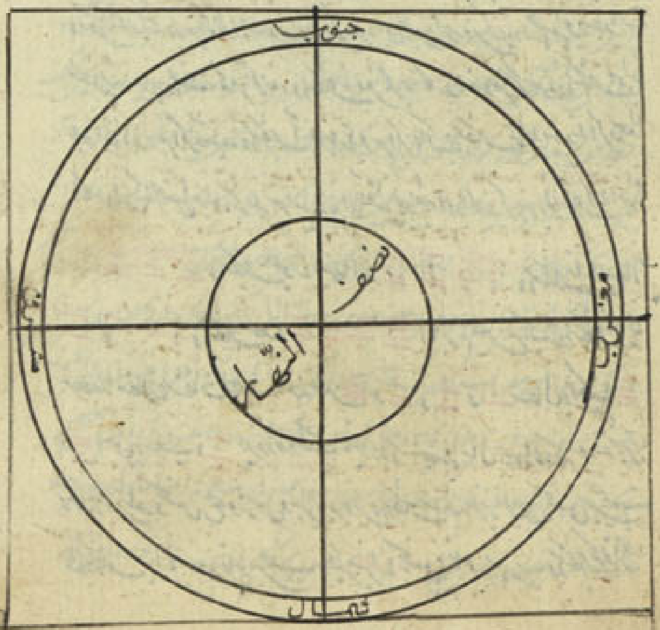
در چهارم یا چهارم منتهی سه اگر [شکل] باشد معلوم است که بواسطه نفاذ تراب و هوا رطوبت و حرارت
بمجاورت برودت و یبوست منطفی میکند و برودت و رطوبت باقی میماند اگر احیانا در چهارم
واقع شده باشد رطوبت با وجود یبوست نا منطفی کرده و رطوبت و برودت باقی میماند اگر جا [حاشیه: سابق بر خط صحیح]
بازمانده که عین یابست است گوییم این دفین در جهتی از جهات مغرب است و اگر جای از ارکان بسیط
باشد در آنهم تعدیل مرکب لازم است چنانکه اگر در چهارم [شکل] واقع شده باشد گوییم که حرارت بمجاورت برودت
مرکز انطفا می یابد و یبوست مضاعف گشته پس دلالت میکند که دفین از جهتی از جهات جنوب
است و قس علی هذا و باز این اشکال سوا ارکان و جهات معلوم باید کرد یعنی ترکیب عناصر و بعضی ترکیب
دوایر اما ترکیب عناصر هر یک از اشکال بسیط متعلق اند بر کنی از ارکان اربعه چنانکه [شکل]
شرق مطلق و [شکل] شمال مطلق و [شکل] مغرب و [شکل] جنوب و [شکل] مابین مشرق و شمال و
[شکل] مابین شمال و مغرب و [شکل] مابین مغرب و جنوب و [شکل] مابین مشرق و مغرب یعنی سمت
الراس و [شکل] مابین شمال و جنوب یعنی سمت القدم و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] باغلب
طبایع حکم نمایند چنانکه مذکور شد و باز از تسییر نقاط منتزل و اکثر کیفیات حکم مطلق
نمایند در ارکان و جهات چنانکه اگر در رمل تسییر اکثر حرارت و یبوست معلوم باشد
حکم بر مشرق مطلق کنند و اگر اکثر حرارت و رطوبت کمتر باشد حکم بر شمال و اگر استفاده
رطوبت و برودت نموده است حکم بر مغرب مطلق کنند و اگر کیفیت برودت و یبوست کمتر حکم
بر جنوب مطلق و بعضی مدار بر رساله الله مراکز مذکوره نهند چنانکه اگر حکم بر چهارم کنند
خاک چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم را بگیرند و شکلی سازند و بعضی با چهارم طرح
نمایند و بعضی ببینند که در رمل موجود است یا معدوم اگر موجود باشد در آن خانه اقرب مقابل
چه طبیع میکند و نسبت دهند بجهات و ارکان و اگر معدوم باشد نظر نمایند که در جای او چه شکل

[حاشیه: ۲۰ مابین جنوب و مشرق و [شکل]]

۷/۱

واقع است بالاو ضرب نمایند با شکل چهارم اما حصول دقایق از دوم و چهارم و ششم
و هشتم گویند اگر دوم داخل و ششم خارج نیز گشت هشتم آن دقایق بدست آید سعد یا نحس
و نحس مرتوادر ربع گویند که ششم و هشتم داخل بباید اما در چنین ابعاد صدق معلوم نشود
چه می باید که ششم خانه سفر است و هشتم که تصرف غیر و موروثی و حمیت دقایق است خارج واقع
شده باشند تا معتقد از قوت بتعبیر آید مشروط باینکه دوم داخل باشد و بعضی گویند که از جمع
این بوستان حیث الضرب شکل استنباط نمایند اگر در بین موجود باشد بشرط دخول بدست
آید و در هر صورتی که باشد حل و عقد را منظور و مرعی دارند و اعتبار کلی نمایند چنانکه گاه باشد در صورت
انکیس داخل باشد و مقبوض کنند خارج شود و گاه باشد برعکس و انکسان ثابت و منقلب باشد
هم این صورت منظور است و بعضی اوهام از بین را ضرب نمایند و بیکدیگر اعداد کنند
با شکل چهارم ضرب نمایند حاصل را با دوم و ششم و هشتم طرح نمایند و چنان عمل تمام کنند و شواهد
و نواظر را مرعی دارند در این صورت دخل تمام است بعد از تمهید این مقدمات مخفی نماند که در مقام
دقایق رمال باید که روی بقبله بنشیند و دایره مستدیر رسم کنند و در میان او نقطه فرض کنند
خطی مستقیم بکشند چنانکه از مرکز دایره بگذرد و نقطه اول را نقطه جنوب گویند و دیگر را شمال
و دو نقطه دیگر بطرف یسار و یمین رسم نمایند و خطی مستقیم بطریقه مذکور بکشند چنانکه این خط هم
از مرکز بگذرد و از این نقطتین آنچه در طرف یسار واقع شده نقطه مشرق خوانند و آنچه که
بجانب یمین واقع است مغرب پس باعتبار این خطها چهار قوس احداث کنند و خطی
که واصل است میان نقطه جنوب و شمال و سمت الراس گذرد آن را خط نصف النهار گویند
و قوسی که بجانب یسار واقع شده مدار آفتاب است از افق مشرق تا نصف النهار یا نصف
النهار و قوسی که بجانب یمین است از نصف تا حد مغرب و از نقطه ما بین این نقطتین احداث

باید کرد که یکی مشرق اعتدال است و دیگر مغرب اعتدال که نقطه صعود میزان است و این قوس
که در حرکت واقع است حقیقی فوق الارض است از طرف قبلی و آن خط را خط محروط گویند و آنچه در جانب
مغرب واقع است مدخل فوق است و آنچه در جانب مشرق است مخرج خط است و خطی مستقیم
که از مدخل بمخرج و در میان کشند آن را خط مدخل و مخرج نامند و در جهت شمال چنانکه دایره را رسم
کردیم بتحت صفحه بدان منوال و چون بجهت دقایق معلوم کرده باز در بیان حقیقت طول و عرض و عمقش را
استخراج باید کرد و تفحص نمود و نکته باید نمود چنانکه فوق آن قمر را از سیم باید معلوم کرد
و حرکت از پنجم بعضی سیم شاهد است بر فوق بعضی شکلی که در خانه سیم واقع است گواه است
بر فوق دقایق و شکلی که در خانه پنجم واقع است گواه است بر حرکت دقایق و بعضی گویند خانه
دهم بر طرف جنوب شاهد است والله اعلم



در باب جز

اما در بیان استخراج خبایا اما زمرد و زرشتی از شکل اول با منهوبی گویند و رنگ و قیمت
و طعم از حرم با جوم منتهی گویند و شکل و نباتات از نهم و سیم منهوبی و جوهر و حرکتش
بجای نهم و از چهارم بیکی دیگر بی آید از نهم عرضت و خوار از دهم و بچه اینجمله از یازدهم
و دو تو جسم مرکب است با هشتم و چهارم و برعلم جمعی زمی و در شتی را از انسان الامر اگر کوینه
بشرط آنکه با شکل اول مخلوط سازند و رنگ و قیمت و طعم ارانسان الامر اگر جوا بشرط با شکل دوم
و شکل هیئت ارانسان الامر اگر آب گویند بشرکت هشتم و جوهر و نکان ارانسان الامر
چهارم در سایر بوت این طریق مرعی و جاریست و بعض این حالات را از شکل اول استنباط نماید
چنانکه زمی و درشتی از شکل اول کوینه و رنگ و طعم از شکل دوم بحسب دایره و شکل و هیئت از
از شکل سیم و همچنین تا آخر اشکال و اگر آن اشکال در زمی موجود نباشد بمحقق اشکال رفت
و شکل گرمی در سرا کدام از حالات آن گویند و این عمر را در زمی گویند و چنین این مقدمات
معلوم شد باید دانست که مراکز ناره و اشکال زمی مجموعا کانی اند و مراکز هوا و اشکال هوائی
حیوانی اند و مراکز آب و اشکال آبی نباتی و مراکز خاک و اشکال ترابی معدنی اگرچه معدن
و کان از یک جنس اند اما آنچه منظر بیت او آتش تعلق به او را کانی گویند و اشکال کانی اینها اند
… … … … … و اشکال حیوانی اینها اند … … … … و اشکال نباتی اینها اند
… … … … و اشکال معدنی … … … … اما برعلم جمعی هر یک از اشکال ناری
معدا سعادن شفاف لطیف دانند مثل … و … و … سفال و آبگینه و …
و … آهن و سرب و … فیروزه و سنگ لاجورد و شبه و امثال اینها و آنچه سعد اند سیرتی
و خوشبوی بود و نحس تلخ و ترش و تیز و بدبوی و اشکال سعد عزیز الوجود و نحس بی قیمت
و اشکال سیرانی سعد تمام بی عیب و غیر سیرانی نحس تمام و معیوب و اشکال که قوی اند

بطریق علامت اینها اند … و … و … و … و … و آنچه از اینها کولات غیر علامت بود
که بجهت مداوا خورند … و … و … و … و … اند و آنچه نتوان خورد … و … و … و
… و … اند اما اشکال مجوف … … … اند و … … را مربع گفته اند و
… مدور کروی … و … مربع ناقص و … و … صنوبری و … … مخروط …
و … اهلیلجی و … عمود و … و … شکل مثلثی و … و … مربع مستطیل و … و …
ودلالت بر آمیزش لون و تعدد خبر کنند و هر یک از اشکال بسیط بر یک رنگ است و رنگ
بحسب غالب بعضی آنرا چنانکه لون … زردی که بسرخی گراید و … ابیض و … اسود
ابقر و … سبزی که بسفیدی گراید و … سرخی که بزردی گراید و … سرخ و سفید و ابقر
بالعنصر و … زرد و سرخ و سفید بالعنصر و تیره بالذات و … زرد و سرخ و ابقر بالعنصر
و تیره بالذات و … زرد و سفید و ابقر بالعنصر کبود بالذات و … سفید بالذات و
زرد و سرخ و سفید و ابقر بالعنصر و … زرد و ابقر بالعنصر و تیره بالذات یعنی سیاه اما چون اشکال
در زمی بسیار مکرر گردد یا از ازواج غلبه کند دلالت بر تعدد خبر کند یا شکل اول در چند خانه
مکرر شده و چون جوهر و علامات خبر بوضع بیان شد وقتش از تعاقب استنباط نحوی متعدد
تعیه نخواهد بود **باب دهم** در بیان اعمال مختلفه و آن بر چند فصلست **فصل اول** در بیان احکام
بیوت ثانی زده گانه و آن بر چند مقصد مقصد اول آنست که بدانی ضمیر مفردات

حوالی ضمیر مفرد یا مرکب چند مفرد

با مرکب اما ضمیر مفرد آنست که از یک خانه باشد و مرکب از بیشتر چنانکه از عمر با عمارت یا از دولت
پرسند و این سؤالات مفرد باشد و چون از غایب بخواهد پرسد یا معشوق با زوجه یا خصم
پرسند و این سؤالات را مرکب باشد و مفرد احکامش از یک خانه احداث کند و مرکب
از چند خانه تمیع ضرب و طرح **مقصد دوم** استخراج اشکال در بیوت مشترکه واقع شد

[illegible]

اشتراک دوازده

چون باید که هر حاصل را چگونه طرح باید نمود و ضرب از سه تجاوز نکند و طرح از دو مقصد ششم
آنست که اشتراک بیوت را بدانند در احکام و ضرب اشکال چنانکه ۲ و ۴ و ۶ و ۸
و ۱۲ در مالیت مشترک اند و ۳ و ۴ و ۷ و ۹ در حرکت شریک اند و ۳ و ۹
در سفر و خواب و علم مشترک اند و ۵ و ۱۱ در دوستی و الفت شریک اند و ۶ و
۱۲ در قید و محنت و غم و سحر و نکبت و حیوانات و شقاوت شریک اند و ۷ و ۱۲
در عداوت و ضدیت و ۸ در قهر با ۶ و ۱۲ و دهم با چهارم در والدین و ۱۰ با
۲ در شغل و عمر و کتاب فصل اول در احکام خانه اول مثلا سائل سوال کند از
سعادت و شقاوت نفس اولا باید معلوم کرد که سعادت و شقاوت بالفعل است یا در
آینده باشد سعادت و شقاوت حاضر از دو کلمه و طالع استنباط باید نمود و با
الفعل از طالع و مستقبل از دوم و نهم و با ... شهادت دهم و این احکام بالنسبت
باید گفت با بالغرض و از این دو حال بیرون نیست و اگر کسی سوال نماید که ... حال که ذکر
یافت کدام ارجح است در سعادت و نحوست و شواهد و نواظر این ... شکل که در این ۳
خانه واقع است و از آن گویند وجهی دیگر طالع را با چهارم ضرب نمایند و حاصل ...
با دهم و حاصل را باز دهم طرح نمایند آنچه که بیرون شود از حالت سعادت و نحوست و دخول
و خروج و شواهد و نواظر آن گویند نوعی دیگر ... را از اول تا ... زوجا و فردا بر گیرند
و شکلی سازند از سعادت و نحوست و دخول و خروجش گویند و اگر سائل از کیفیت زندگانی
پرسد اول را با چهارم ضرب کند و از سعادت و نحوست و ضعف و قوت شکل و نتیجه
گوید چنانکه اگر آن در اول اثر واقع شده باشد ولیکن ... و فرحی بود و ثبات آن اما تفاوت
مرتفع دارند چنانکه و نتیجه عاشر دلالت کند که اکثر اوقات برفعت و عزت و بزرگی

در باب خانه ۱

سوال از حالت ... حاضر مستقبل و حال

از کیفیت زندگانی

و فراغت گذرانند

و فراغت گذرانند و اگر در وتد سابع بود بزرگ و نقل و مرگ و غیبت و تزویج گذران
باشد و اگر در وتد رابع بود در زراعت و عمارت و از شهر و پدر و مقام تمتع یابد و سکونتش
از حرکت بهتر بود و اگر اوقات بگشت و توطن راغب گردد و اگر در وتد طالع باشد از سعی خود و به
سیر است صاحب اوقات بخوبی گذراند و اگر در مایل بود متوسط گذراند و اگر در زایل بود
بود در آنهم تفاوت جاری است چنانکه اگر در دوم بود اکثر اوقات به بیع و شرا و اکل و شرب
گذراند و در اکل ماکولات و جمع کردن اموال حریص بود و اگر در پنجم بود اوقات به لهو و طرب
و لعب و عشقبازی و تهیه حالات و احباب گذراند بود در اکل و شرب مسکرات حریص باشد
و اگر در ششم بود از امور ... و شرکا اوقات گذراند و اکثر اوقات خوف و تفکر
بود و اگر در یازدهم بود اکثر حال بفرح و کامرانی گذراند و در اموال ملوک و حکام و قادر تصرف
و دخل بود و ... نحو برآید و اگر در زایل ... اکثر اوقات از منسوب الیه آن خانه در
بود و اگر ضعیف بود اکثر خوش حال بود ... از قوت ... سیم ... اگر نحس است
نحوست و اگر کسی سوال از ابتدای امور کند اول باید معلوم کرد که آن امر از منسوبات کدام
خانه است شکل آن خانه را با شکل اول ضرب باید نمود و حاصل را با شانزده ضرب ... و با
شانزده بعد طرح ... آنچه که بیرون شود از سعادت و نحوست و دخول و خروج و انقلاب
و ثبوتش احکام ... استنباط باید چنانکه اگر مطلوب ... شکل ... ضرب
و حاصل را با پنجم طرح نماید و باقی بر این قیاس فصل دوم اگر سائل سوال کند از کیفیت
مال که زیاده شود یا کم شکل دوم و سیم اگر ... زیاده بود ... و اگر ...
زیاده شود اما ... و منقلب ... زیاده ... و خارج ... و نحس ...
اگر سوال کند که این مال از جهت ... شکل دوم را با سیم نسبت دهند

از ابتدای امور

خانه ۲

از جهت ... باز یابد شد

فلان جنس بگرم

فلان شی را بفروشم یا نگاه دارم

این بیع واقع شود یا نه

بجست کسی اگر در دوم تیر یا در واقع شده باشند بگیرد هیچ دو دلو و سنبله و اگر در سیم تیر یا در بُسته
و ابسطه نقل و حرکت و اخوان و عشایر و اگر در چهارم تیر بکر باشند از ملک و زراعت
و پدر و آخر بود خبر این دستور و اگر سائلی سؤال کند که فلان جنس گران شود چون اثبات اول
معلوم باید کرد که آن جنس از منسوبات کدام خانه است و شکل آن را با و ضرب باید نمود
و حاصل را با شاهد قریب و حاصل را با شاهد بعید طرح نمودن در خانه که انتها باید نظر نمودن
و در آن خانه نوبت ضعیف یا سعادت و نحوست و دخول و خروج و شواهد و نواظر شش
الحکام استنباط نمودن و اگر نتیجه اول اتو رقابیه در رمل موجود بود آن فرد بیکو باشد و نرخ
صورت یابد و اگر داخل یا ثابت بود در نرخ بماند و اگر خارج بود از نرخ برگردد
و منقلب حکم بر تردد کند سعد یا منحس بر تواری و اگر سائلی سؤال کند که فلان کس
نفع و ستم با نگاه دارم نظر نماید در شاهد قریب و بعید که سعادت خروج میدهند
اگر شواهد بر خروج دهند و سعد باشند فروختن اسب بود و عاقبت فروخته شود اگر
شواهد بر دخول دهند و سعد باشند نگاه داشتن اولی و اسب بود و عاقبت نگاه داشته
و عکس این حال حکم بر خلاف نماید اگر سائلی سؤال کند که فلان بیع واقع شود یا نه اگر دوم
و شاهد بیش داخل باشند آن بیع از نرخ بفخر آید و اگر جمیع خارج باشند واقع نشود
اگر بعضی خارج و بعضی داخل باشند این جمله را ضرب نماید اگر نتیجه در رمل موجود بود لازم
باشد واقع شود و الا نه و بعد ازین نظر نماید که آن بیع از منسوبات کدام خانه است شکل چهارم را
با او ضرب نماید و حاصل را با شاهد قریب ضرب نماید و حاصل و شاهد بعید طرح کننده اگر در سیر اگر
او تاد و ناظره انتها باید حکم بر نیکی وقوع بیع و اگر در سیر اگر زایل و ساقط تحقیق ستم انتها
باید حکم بر بدیش کننده و بعد ازین اگر شکل منتهی یه داخل بود واقع شود و اگر ثابت باشد بنا نمی

و خارج و منقلب

فلان زن نوبت
با مال خصه در رو
و شریک

و خارج و منقلب حکم بر عدمش نماید سعد یا نحس و بر تواری و اگر سائلی سؤال کند
که فلان صنم زنست یا مال خصم و زوجه و شریک اند دخول و خروج شکل
دوم و هشتم گویند نوع دیگر دوم سیم یا چهارم ضرب کنند و حاصل را
با ششم طرح کنند حال تعیین را از آن استنباط نمایند و هشتم را با دوم
ضرب کنند و حاصل با دوازدهم طرح نمایند و حال مذکورات از آنجا
معلوم نمایند چنانکه اگر شکل منتهیه اول اتو ریه در دخول و سعادت مال سائل زیاده بود
و اگر منتهیه ثانیه اتو رید مال مذکورات و جه دیگر از دوم تا چهارم و سیم اخذ نمایند زوجا
و فرد اشکال با زند و خارج از هشتم تا چهارم و از این دو شکل حکم مطلق نمایند بحسب دخول و خروج
و سعادت و نحوست و قوت این صورت السان الامر گویند و خالی از خفت نیست و اگر
سؤال کند که فلان صنم ناخوش شود یا مال مذکورات دوم را با سیم ضرب کنند و حاصل را
با ششم و حاصل را با چهارم طرح نمایند و هشتم را با نهم و حاصل را با دوازدهم و حاصل را
با دهم طرح نمایند و اگر منتهیه اول اتو ریه بود در دخول و سعادت زیاده
شود یا بعد و اگر منتهیه ثانیه اتو ریه منسوب را اگر سؤال کند که فلان کس
که فلان خوب بر خصم از سعادت و نحوست دوم گویند با سعادت چهارم
و هشتم و دهم و بر خصم دوم را با دهم ضرب کنند و نتیجه را با ششم و حاصل را
با چهارم طرح نمایند آنجا که انتها باید از سعادت و نحوست و دخول و خروج
شکل منتهیه گویند نوع دیگر یا از دوم تا چهارم و دهم بر گیرند و باز جدا از
دهم تا هشتم و از هر شکلی شکلها احداث نمایند و از آن حکم مطلق کنند
اگر سائلی سؤال کند که فلان مریض شفا یابد یا نه اگر دوم و سیم و دهم و القا باشند

فلان صنم
ناخوش شود

فلان خوب
بر خصم

این کس شفا یابد

بجهت معالجه بحزم

واقع شود والا فلا اگر سائلی سؤال کند که فلان شئ بجهت معالجه بحزم چون است
دوم را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با چهارم و حاصل را با ششم طرح نمایند آنجا
که منتهی شود اگر اتصال مصلح سعد واقع شده باشد دلیل خوبی است و اگر مفسد نحس بود
دلیل خوبی اگر سعد نحس بود دلیل بدی است اگر بجهت دفع و انداع و اطفال و خروج
مرغیب چنانکه اگر اتصالی که در منتهی واقع شده باشد و نزاید اتفاق خروج کننده
نافع بود سعد باشد و نحس به دشواری و اگر مراد از زاید قوی باشد دخول است
و اگر سائلی سؤال کند که اوضاع معیشت من چگونه گذرد بزعم جمعی از سعادت و نحوست
شکل دوم و ششم و ضرب چنانکه اگر سعد و اخف بود وجه معیشت وافر بود آسان
گذرد و اگر نحس خارج باشد قلیل باشد و به دشواری بسر برد و بعضی احکام را بر انقلاب نمایند
و ثابت بصبر و اشاره بزعم جمعی دوم را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با دهم طرح نمایند
و از شکل منتهی احکام استنباط کنند اگر کسی سؤال کند که وجه معیشت من از وجه حرام باشد
نظر نمایند در شکل دوم یا منتهی مذکوره که کجا دایره صاحب کدام خانه است و از
منسوب خانه او سخن گویند یا آنکه شکل مذکور از منسوب کدام کوکب است از آن گویند
اگر سعد بود از ممر حلال و اگر نحس بود از ممر حرام و تکرار اشکال را هم معتبر دانند و از تکرار
هم احکام استخراج نمایند والله اعلم **فصل سیم** در احکام خانه سیم اگر سائلی سؤال کند که
احوال اخوان من چون است بزعم جمعی از سعادت و نحوست و قوت و ضعف شکل سیم
گویند و شواهد و نواظر را اعتبار کلی دهند اگر سؤال کند که برادران من چون است بقولی
از سعادت و نحوست شکل سیم گویند و بقولی از موافقت طالع و سیم حسب الشکل
و عنصر و بزعم جمعی طالع را با سیم ضرب کنند و حاصل را با پنجم و حاصل را با ششم طرح نمایند

اوضاع معیشت

وجه معیشت از چه ممر

سؤال از خانه سیم

اگر منتهی به سعد باشد

اگر منتهی به سعد باشد مراد نکو و طالع دلیل دوستی و الفت بود و اگر نحس مخالف طالع باشد دلیل
مخالفت و عداوت باشد مشروط بآنکه شکل مذکور را از خانه منتهی به نظر طالع باشد نظر دوستی
و بزعم بعضی از اشکال نار از اول تا نهم و هم برگیرند و باب از سیم تا نهم هم و دار در موافقت و مخالفت
شکلی گویند یا آنکه ضرب نمایند و از نتیجه احکام مستنبط نمایند مشروط بآنکه
در دو مرتبه باشد و به ثبوت نظر و سعد بود و قوی باشد و اگر سائلی سؤال
کند که مال خرج بزرگ است یا مال برادر از ضعف و قوت و دخول و خروج شکل سیم دوم
گویند نوع دیگر یا آنکه از دوم تا چهارم هم برگیرند و خاک از چهارم تا شش هم و از دوم بچه
و علم و دخول و خروج و ضعف و قوت شکلی گویند اگر کسی را چند برادر باشد و از کیفیت
احوال جمیع سؤال کند حق این است که برادر بزرگتر را از سیم گویند و آنکه خوردتر برادر او
بجای پنجم و همچنین برادر سیم از هفتم و برادر چهارم از نهم و بعد از آن از یازدهم و منتقل به اول
نوع طرح شکل دوم [illegible] و اگر کسی از نقل و حرکت اخوان پرسد سیم را با پنجم ضرب
و حاصل را [illegible] طرح کنند و وقوع نقل را از خروج شکل منتهی گویند
و بکار [illegible] از سعادت و نحوست شکل نوع دیگر آنکه از سیم تا نهم هم [illegible]
را از بچه و علم و دخول و خروج و سعادت و نحوست احکام مستنبط نمایند والسلام
فصل چهارم در احکام خانه چهارم اگر سائلی سؤال کند [illegible] چون است اقبال
با چهارم [illegible] طبع [illegible] و دخول و خروج اگر شکل اقبال
با چهارم [illegible] را برابط گویند و مرابط [illegible]
با آنکه [illegible] مرابط باشند [illegible] به خروج و دخول
و اگر [illegible] مرابط باشند [illegible] موافقند در [illegible]

[illegible] یا برادر

کی چند برادر باشد

از نقل و حرکت اخوان پرسد

سؤال از خانه چهارم

واگر بهره منحوس باشند انبرا رابطه نحوست نامند و در خروج و دخول هم اینصورت [illegible]

واگر درین صورت مذکوره مختلف باشند امتزاج نامند لهذا دلالت کند بر اختلاف طبع

و عداوت و در مطلوب الیه هر خانه از بیوت که سؤال کنند بر این دستور عمل نموده

و بهری دیگر شکل اول را با چهارم ضرب نمایند و حاصل را با هشتم و حاصل را با هشتم طرح

نمایند انجا که رسد دلالت شکل منتهی گویند نوع دیگر آنست که از اول تا سیزدهم

برداشته و فاک از چهارم تا شانزدهم بزعم جمعی از رابطه شکلین و بزعم بعضی از نتیجه این

دو شکل احکام استخراج نمایند بر نهج مذکور و اگر سائل سؤال کند که فلان ملک بحرم چون است

بزعم جمعی از سعادت و نحوست و دخول و خروج شکل دوم و چهارم گویند و بزعم بعضی

دوم را با چهارم ضرب نمایند و حاصل را با هشتم و هشتم طرح نمایند و اگر سؤال کند که بتصرف

در آید یا نه دوم را با چهارم ضرب نمایند و اگر نتیجه داخل باشد و در رمل موجود بود بتصرف آید

و اگر نتیجه خارج باشد و در رمل موجود باشد تا بزرگ جمع واقع شود اما بتصرف نیاید و اگر منقلب بود

سائل متصرف شود و باز از تصرف بیرون رود و ثابت متصرف آید اما بعسر و ناتمام

سعد با سانی و نحس بدشواری و اگر نتیجه در رمل موجود نباشد متصرف نباید مطلق و اگر

سائل سؤال کند که بفلان شهر خانه روم چون است از سعادت و نحوست شکل چهارم

و ششم و هشتم گویند یا آنکه طالع را با چهارم ضرب نمایند و حاصل را با ششم و هشتم

طرح نمایند از سعادت و نحوست و دخول و خروج و وجوه و عدد هیش احکام کلی استنباط

نمایند و اگر سائل سؤال کند که این مقام بهتر است یا مقام دیگر از سعادت و نحوست شکل

چهارم و هفتم گویند یا آنکه چهارم را با هشتم ضرب نمایند و حاصل را با هشتم شکلی باز هم

و هفتم را با نهم ضرب کنند و حاصل را با یازدهم و از سعادت و نحوست و دخول شکلین

در این دستور [illegible] وجه دیگر

فلان ملک بحرم چون است

در تصرف آید یا نه

فلان شهر خانه روم

این مقام [illegible]

مقام ثانی

مذکور این احکام

مذکور این احکام گویند یا آنکه فاک از چهارم تا شانزدهم و آب از هفتم تا سیم و شکلی باز زده

احکام از حالات این دو شکل گویند و اگر سائل سؤال از عاقبت خود کند از سعادت و نحوست

شکل چهارم گویند یا آنکه شکل اول را با چهارم ضرب نمایند و حاصل را با شانزدهم طرح نمایند

انجا که انتها یابد از سعادت و نحوست و دخول و خروج آن منتهی گویند یا فاک از چهارم تا شانزدهم

برگیرند و فاک از شانزدهم تا چهارم [illegible] این شکلین را ضرب نمایند و از نتیجه گویند و اگر سائل

از کیفیت عمر خود سؤال کند شکل طالع با چهارم ضرب نمایند و اگر نتیجه در اوتاد واقع شود عطیه کبری دهد

خصوصا که آن شکل داخل ثابت باشد و اگر در مایل بود وسطی و اگر در زایل بود صغری بود و باز

مراتب را از اول تا سیزدهم برگیرند و مراتب فاک از چهارم تا شانزدهم و تفاوت

بین المراتب بگیرند و آن تفاوت را در عدد مذکور ضرب نمایند و بر شانزده قسمت کنند

که خارج قسمت عطیه باشد از عطایای عمر و باز تفاوت میان شکل طالع و رابع را بگیرند و در

عدد شکل چهارم ضرب کنند تا عدد کبری حاصل شود و این عدد را با عدد صغری قسمت کنند

خارج قسمت عطیه باشد تا بقیه عمر [illegible] عدد شکل دهم را با نوزدهم ضرب کنند و با

نتیجه شکلین قسمت نمایند که خارج قسمت عطیه باشد و اگر سؤال کند که از عمر فلان چه باقی مانده

بزعم جمعی شکل دهم را با نتیجه ضرب کنند و با عدد شکل این مرکزین قسمت کنند که خارج

قسمت بقیت عمر بود [illegible] تا چهارده هم برگیرند و آنچه از نتیجه اول

و تفاوت ما بین المرکزین [illegible] معلوم کنند [illegible] شکل نتیجه مرکزین ضرب

کنند و حاصل را تضعیف کنند که ما بقی عمر بود حاشیه اگر کسی سؤال کند که از عمر فلان

چه باقی مانده شکل دهم را با نتیجه ضرب و با عدد شکل حاصل این مرکزین قسمت کند

که خارج قسمت بقیه عمر باشد فرضا در رمل این [illegible] ضرب دهم را با چهار

از عاقبت کند

از کیفیت عمر

از عمر فلان چه باقی مانده

چه باقی مانده

بیت که [red] است [red] حاصل شد و از شکل نقی تا خانه دوم شش خانه باشد و از دوم تا ششم
دو لقمه و تفاوت ۶ با ۱۲ هفت میشود از اول طرح نمودیم بهفتم رسید بیت که شکل سالت است
در بروج کویم هفت سال ۲۸ سال که عمر خانه هفتم است در شکل بروج و فرمعه با مراتب
هوا الذی دوم تا چهارم را سیم بر گیرند و مراتب از پنجم تا اول بر گیرند و مراتب شکل
[red] جمعا یازده شد اینست که فرمعه است و اگر از گذشته عمر پرسند مراتب
خاک را از دو لقمه سیم تا چهارم بر گیرند و مراتب آب از ششم تا نهم هم و بدستور مذکور
عمل نمایند یا شکل ششم را در دو لقمه سیم ضرب نمایند و اول را با چهارم و تفاوت بین
الشکلین را در نصف خویش ضرب کنند که بقیه عمر باشد والله اعلم فصل پنجم اگر کسی
سؤال کند که معشوق از حرکت است بزعم جمعی از موافقت و مخالفت شکل اول و پنجم گویند
من حیث العنصر و من حیث الشکل با نواظر با یکدیگر نتیجه و سعادت و نحوست و تکرار
و نوابد و نواظر چنانکه اگر شکلین مذکورین بحسب کیفیت عناصر موافق باشند و نتیجه
موافق طرفین واقع شود و سعد باشند و نتیجه در بیوت مناسب واقع شود و نوابد و نواظر
سعادت نیکی و موافقت دهند و شکلین مذکورین ناظر باشند بنظر مودت دلالت کند
بر موافقت و مصادقت و التیام تمام از طرفین و دوام ایام مواصلت و وقوع سرور
و حضور بتخصیص که نتیجه در نهم و یازدهم واقع شده باشد و اگر نتیجه در دوم واقع شده
باشد و اگر نتیجه در سوم واقع شده این محبت بواسطه مال و منفعت ... بود و اگر در
ستیم بجهت ... و عیش ... باشد و اگر در چهارم بود بسبب ... است و مدلول الیه چهارم
انجام و عاقبتش نیک بود و اجتماع در مقام ... واقع شود و اگر نتیجه در ششم بود بسبب
مواصلت خدم و عبید زیردستان و جهت مستور و پوشیده باشد و اگر در هفتم بود بسبب

اگر گذشته عمر پرسد

از حال معشوق

دخصان و ازدواج

و خصمان و از ازدواج و اگر در این خانه مقبول باشد مذکورات جهت مواصلت کردند و اللا در مسوا
موافقت نمایند و اگر در ششم بود اگر مقبول باشد بسبب مال غایب و میراث و صدق واقع گردد
در مقام معشوق یا بجهت فروش و عرض و عاریت و اگر مردود باشد خالی از خوف و خطر نباشد و اگر نتیجه
مذموم بود یا زمین الشکلین اگر نظر مودت باشد مثل نظر تثلیث دلالت کند بر الفت و محبت
تمام بینهما و اگر نه پس باشد در حد وسط و اگر تربیع باشد خالی از کدورت و مانعی نباشد و اگر مقابله
بود بر کلفت و عدم الفت بتخصیص که شکلین مذکورین هم نحس باشند و اگر سعد باشد عاقبت بر صلح
آید بالذات بینهما محبت است و بسبب کلفت عیز است و اگر هر دو یک شکل باشند این صورت را
قران گویند دلالت بر موافقت و در سعادت و نحوست و دخول و خروج و ثبوت و انقلاب
و بزعم جمعی طالع را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با هفتم و نتیجه را با نهم طرح نمایند و بقول بعضی
با یازدهم و از منتهی به احکام کلی بحسب سعادت و نحوست و دخول و خروج استنباط نمایند و بزعم
جمعی از اول تا سیزدهم دو جا فرد را بردارند و از پنجم تا اول و از موافقت و مخالفت شکلین
گویند یا آنکه از شکلین نتیجه استخراج نمایند از سعادت و نحوست و تکرار و نوابد و نواظر آن گویند
اگر سائل سؤال کند که معشوق را معشوقی هست بزعم جمعی پنجم را با نهم ضرب کنند و اگر نتیجه در رمل
موجود بود او را معشوقی هست و اگر در مراکز بسقط موجود بود او را معشوقی نیست و شکل مرکز خاص را
بحسب دایره و در رمل طلب نمایند که موجود است یا معدوم و در مراکز ناظر واقع است یا ساقط
اگر موجود باشد در جای او باید رفت و نسبت باید و اگر او را با شکل پنجم که ناظر است یا ساقط و
در چند نوبت یکدیگر واقع اند و اگر تثلیث باشند پس یکدیگر باشند دلالت بر الفت و محبت تمام
کند سیما پنجم و یازدهم و اگر در تربیع و مقابله یکدیگر باشند دلالت بر عداوت و تشویش و نفاق
و نزاع کند و آخر زمان ایجاد و افشا تمام بظهور آید و اگر این صورت در اوتاد بود در آخر بیکدیگر

اگر بجهت الفت میان دو نفر و محبت باشد بجهت ...

اگر هر دو شکل یکی باشند

بزعم جمعی

معشوق را معشوق هست یا نه

بطلوع رابعه دلالت کند و اگر در رابعه بود بتوسط دلالت بر استقبال کند و اگر در زایچه نقش
خالی از اسنه بود و نظیرش گواه بود دلالت بر ماضی نزدیک کند و اگر شکل مرکز خامس سوای نار و آب باشد مفتوح
و سه دو سازند و شکلین که از استنتاج و انعقاد صورت بندد به بینند که در رمل موجود است
با سعد دوم و اگر هر دو موجود باشند و در مراکز ناظره باشند دلالت کند که او اصطلاح دیگر باشد
در وقت اتصال و التیام تام در میان ایشان است بتخصیص که [illegible] هم در آن رمل موجود باشد
سیما در مراکز نار و آب و اگر شکل نظیر است و اتصال سعد دوم در میان ایشان خط نظر است
و اتصال نتیجه و اگر شکل اتصالی موجود بود خصوصا در مراکز آب آن عشق مخصوص اتصال
و دخول بود و اگر موجود نباشد یا عدم [illegible] حکم بر عدمش کنند و اگر پرسند که انفصال
واقع خواهد شد یا نه شکل مرکز خامس را طلب مفتوح و معقود سازند اگر آن صورت در
رمل موجود بود سیما در مراکز ترابیه دلالت بر انفصال کند و اگر موجود نباشد حکم بر اتصال
نمایند و در نطق این شکل مذکور را مفتوح و سه دو باید نمود بر قانون مذکور عمل نمودن و احوال
رقبا از ششم و [illegible] هم معلوم باید کرد بر نهج مذکور مسطور و اگر سائل سؤال کند
که معشوق من مذکر است یا مؤنث از شکل پنجم و یازدهم گویند و تکرار این شکلین در مراکز
دلیله چنانکه اگر ناری یا هوائی باشد در مراکز ناری یا هوائی تکرار کند مذکر است والا مؤنث
یا آنکه شکل پنجم را نظیر باید کرد و حکم بر اغلب طبایع باید نمود چنانکه در [illegible] طبع غالب
یبوست و برودت است چنانکه چون در پنجم واقع شود و درجه برودت با حرارت خانه
معتدل شود و یبوست مضاعف گشته پس مؤنث خواهد بود بر خلاف [illegible] که طبع غالبه
در او حرارت است چون درین خبر واقع شود لاشک ضعف حرارت و یبوست بود لهذا دلالت
بر ذکوریت کند و جمله شکلی برین نسق ملحوظ و منظور است در باب یبوست و در ولادت

انفصال واقع خواهد شد

معشوق مذکر یا مؤنث

اولاد هم درین باب

اولاد هم درین باب با یبوست معتبر است و دستور عمل همچنین چنانکه اگر سائل سؤال کند که این فرزند
در رحم مذکر است یا مؤنث اکثر اوقات باین قدر احتیاج نبود بشرط شواهد و نواظر و تکرار
در مراکز ناریه و هوائیه اگر سائل سؤال کند که مرا فرزند مذکر بیشتر است یا مؤنث بزعم جمعی
نار از پنجم تا اول برگیرند و آب از پنجم تا اول و حکم بر ضعف و قوت و غلبه و تکرار این شکلین
مذکورین نمایند یا آنکه حکم بر غلبه طبع کنند چنانکه مذکور شد و تکرار او مسطور است در مراکز
مؤنث و مذکر و اگر سائل سؤال کند که مرا فرزند مذکر یا مؤنث بیشتر خواهد بود بر نهج
و نسق مذکور عمل همچنین در مذکور و اناث اما تفاوت در ماضی و مستقبل چنانکه اگر شکل پنجم
تکرار نتیجه است به بینند که در مستقبل خود تکرار نتیجه حکم مطلق از آن کنند والا از شکل یازدهم
احکام مطلق گویند بر طرز مذکور و سعادت و شقاوت فرزند را از سعادت و نحوست و تکرار
و شواهد و نواظر شکل خامس گویند و موافقت و مخالفت او را با سائر بطریق سابق گویند
چنانکه در مبحث معشوق بیان شد و اگر سائل سؤال کند از آمدن رسول شکل پنجم اگر خارج باشد
بشرکت ششم و هشتم و دوم دلالت رسول بر حسب [illegible] و اگر پنجم خارج باشد و ششم و هشتم داخل
رسول در آمدن ابطی و ساعی باشد اما اخراج شده باشد و اگر پنجم خارج و هشتم خارج و ششم
داخل رسول از آن مقام خارج شده اما در [illegible] توقف نموده اگر پنجم و هشتم خارج نحس
یا منقلب نحس بود از جای بجای دیگر نقل نموده و اگر سائل سؤال کند که خبر خوش آورد یا ناخوش
از سعادت و نحوست و ضعف و قوت شکل پنجم گویند مع تکرار و شواهد و نواظر و بزعم جمعی
شکل اول را با نهم ضرب کنند و حاصل را با [illegible] هم و حاصل را با یازدهم طرح نمایند انجا
که انتها یابد از آن احکام استنباط نمایند و اگر سائل سؤال کند که این خبر صحیح است یا نه و صحت
و سقم از کاملیت و ناقصیت شکل پنجم گویند و شواهد و نواظر مع تکرار چنانکه اگر در مراکز فقط

در رحم مذکر یا [illegible]

بیشتر مذکر یا مؤنث

فرزند مذکر یا مؤنث

از آمدن رسول

خبر خوش

خبر صحیح است

کرار نماید و مجموع سیزده شکل خبر نمایند والا الصحت باز مراتب را از اول تا سیزدهم برگیرند و پنج
پنج طرح کنند اگر یک یا دو یا سه و پنج باشد خبر کاذب است والا صادق و بزعم جمعی نظر نمایند که
شکل سیزدهم از کدام شکل حاصل شده با ناقص از آن گویند و جمعی گویند که [شکل] و [شکل] و [شکل]
و [شکل] و [شکل] و [شکل] کاذب است اما الثابت نا صحیح اخبار تزویر آمیز نمایند و اگر سائل
سؤال کند که فلان تحفه یا بر سد یا نه حرام با پنجم ضرب کنند و حاصل را با هفتم و حاصل را با نهم
طرح نمایند اینجا که انتها باید از دخول و خروج و انقلاب و ثبوت و سعادت و نحوست
آن گویند چنانکه اگر منتهی سعد داخل بود رسیده است و خارج بیاید و منقلب بعضی رسیده است
آید اما توقف شود با ثابت و نحس بر شوارع نوعی دیگر آنکه از پنجم تا اول برگیرند و بالا از دوم تا
چهاردهم و شکلین را با هم امتزاج دهند و از نتیجه گویند چنانکه اگر در رمل موجود باشد و داخل است
آید عنقریب و اگر خارج یا منقلب باشد حکم بر قلتش کنند و اگر ثابت باشد و دیر رسد آید
و اگر سعد و دوم تو سطاسی حصولش ممتنع بود و اگر سائل سؤال از خلعت کند اهم پس این و هر است
اما چون [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] در پنجم و طالع بود دلیل پوشیدن
خلعت باشد و اگر سائل احوال اولاد پرسد از سعادت و نحوست و قوت و ضعف
شکل پنجم گوید مع تکرار و شواهد و نواظر و اگر سائل را اولاد متعدد باشد از هر یک خواهد احوال
هر یک تحقیق نماید حق آن است که فرزند اول از پنجم است و بعد از آن از هفتم و بعد از آن
از نهم و بعد از آن از یازدهم و بعد از آن از سیزدهم و همچنین چندانکه شمار اولاد باشد
احکام گویند و این قدر اگر مذکور شد با پنجم نسبت دهند در احکام من حیث الضرب و اگر معالج از اهل
و شرب یا دوا یا معالجی سؤال کند اگر یکبار معالجه بود حق آن است که از سعادت و نحوست
و تکرار و شواهد و نواظر شکل یازدهم گویند و اگر نتیجه خارج النفس و نیم بود شکل پنجم را با نهم

حال تحفه باید یا نه

از خلعت

سؤال از اولاد

از هر یک سؤال از اولاد متعدد پرسد سؤال کنند

از اهل شرب

حظ نقش و معالج پرسد

ضرب نمایند

ضرب نمایند و نهم نتیجه اول و دوم است اول خانه نفس است و دوم الحرکه غذا به ورزق و از نتیجه
احکام کلی استنباط نمایند و حاصر زراعت و ارتفاعات را بعضی از این خانه گویند اما جهت این
امر پنجم را با چهارم ضرب نمایند و حاصل و دوم طرح نمایند و احکام کلی از آن گویند و جنس و مهمانها را
هم از این خانه گویند چنانکه شکل اول را با پنجم ضرب نمایند و موافقت و نسبت او با طالع احکام گویند
فصل ششم در احکام خانه ششم اگر سائل سؤال کند که فلان مریض صحت یابد یا نه در ششم اگر
شکل خارج باشد صحت یابد بزودی و اگر داخل باشد دیر صحت یابد و ثابت در آن مرض بماند و منقلب
بعضی از امراض صحت مبدل گردد سعد باشد یا نحس و نحس می شود و باز شکل اول را در چهارم
ضرب کنند و حاصل را با ششم و حاصل و ششم طرح نمایند اینجا که انتها باید از شکل منتهی گویند
بر نهج مذکور و شواهد و نواظر او نیز تمام است بزعم جمعی اول را با ششم ضرب نمایند و حاصل را با ششم
و شکل احداث کنند از وجود و عدم و دخول و خروج و ضعف و قوت آن شکل حکم مطلق کنند
باز اول را با چهارم ضرب نمایند و باز اول را با ششم زنند و حاصل را با ششم و شکل دیگر حاصل نمایند
و از او حکم وجود و عدم کنند چنانکه اگر شکل حیات را غلبه بود حکم بر صحت و رفع مرض کنند
والا بر عکس و جمعی [شکل] و [شکل] را صاحب حیات دانند و [شکل] را صاحب قوت نفسانی
و حرارت غریزی دانند و [شکل] قوت حیوانات و [شکل] و [شکل] را مرض و موت دانند و اجتماع
صاحب سلامت است و [شکل] صاحب بیت است و جمعی [شکل] را رنج دانند و انحس
موت و بعضی [شکل] را رنج شمرده اند و [شکل] را موت فی الجمله اگر این اشکال مذکوره در ششم
و هشتم خصوص واقع شده باشند دلیل خطر و نقص مرض بود در ایام متعلقه و اگر [شکل] و [شکل]
و در بیت موت واقع شده باشند خصوص در اول و چهارم دلیل صحت بود و خروج شکل نهم
نتیجه مریض خلاص از خطر است چه چهارم محل صاحب فراش و نهم دلیل قبر است و تکرار طالع

سؤال از مریض

٨/٢

در هشتم یا چهارم در ششم هم خالی از خطر نبُوَد و اگر طالع در چهارم گذار کند یا پنجم دلیل
صحت باشد و اگر هشتم در پنجم گذار نماید خصوصا [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] دلیل او از تغریب باشد و خبر
موت و اگر ششم در پنجم گذار کند دلیل خیر و سلامت بود خصوصا اشکال سعد خصوص و غلبه
[شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] در دو من نقصی مریض بود و خطر کند و بسیاری [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و
[شکل] دلیل خفت مرض و علامت خیر باشد خصوصا در مراکز غالب و [شکل] و [شکل] و [شکل] و
[شکل] دلیل اضطراب و شدت مرض بود و صورت امراض خیر بر و متحقق باشد چون
حصه دایه و جرب و تری و غلبه نار و هوا دلیل خیر و خفت مریض بود و غلبه آب و
خاک دلیل نقص و خطر مریض باشد اما در تشخیص امراض [شکل] امراض دماغی و [شکل] امراضی
که در دل پدید آید و [شکل] امراض جگر و معده و شش که پدید آید و [شکل] امراضی که در زانو
پدید آید چون نقرس و داء الفیل اما [شکل] تابع قوت نفسانی اند چون در مراکز ناریه گذار
کنند و [شکل] بچشم راست متعلق است و [شکل] بچشم چپ و چون در مراکز مائیه واقع شوند
دلالت بر ناف کنند و [شکل] طرف یمنی و [شکل] طرف یسری و این در شکل چون در حظ خود
باشند صاحب قوت دایمه باشند اما اکثر منجمین اشکال آفتاب و قمر را الجسم نسبت
کرده اند و در صور منتزع را السبع و بعضی از این اشکال غیر بسیط تابع اشکال بسیط اند
چنانکه اشکال هوائی تابع [شکل] اند و اشکال مائی تابع [شکل] و اشکال خاکی تابع
[شکل] اند و آنچه کامل و منیر اند بطرف یمنی تعلق دارند و آنچه ناقص غیر منیر اند به یسری
اما غالب شکل را هم دخل هست چنانکه [شکل] امراض دماغی و [شکل] حلقومی و [شکل] بطنی و
[شکل] رجلی و [شکل] درد شکم و پشت و رحم و مقعده و [شکل] درد سینه و باقی اشکال را به غالب
عمل خواهد بود [شکل] امراضیکه از صفرا بود و [شکل] از خون و [شکل] از بلغم و [شکل] از سودا [شکل]

شدت

در تشخیص مرض

واشتراک اشکال

واشتراک اشکال را دخل تمام است اما چون این مقدمات واضح بوده باید دانست
که اعضا چهار اند و هر یک را مزاج خاص است چنانکه دماغ مزاج او سرد و تر است و جگر
مزاج او گرم و تر و دل گرم و خشک و شش سرد و خشک چنانکه قبل از این مذکور شد
پس بنگر که چه یافت در اول و واقع شو اگر شکل مشترک که خاک است [شکل] این مزاج را معتدل گوید
چرا که آب اول و نار اول اشتراک یافته و ترجیح و زیادتی عنصری واقع شده چه مزاج دماغ
که سرد و تر است و نار [شکل] که منسوب بقوه نفسانی و حرارت غریزی اشتراک یافته لا بد است
با اعتدال دماغ و اگر نار و هوا اشتراک یابد که [شکل] است این مزاج را غیر معتدل نامند که
از دیار رطوبت لهذا دلالت کند که دماغ صاحب متخلخل بود بسبب فرط بخارات و مواد مری
چون زکام و نزله و امثال اینها و اگر اشتراک یابد بنار [شکل] که نام سیم است مزاج این دماغ
مختل گوید بسبب از دیار برودت و مواد بلغمی و چون بنار [شکل] مشترک گردد که نام چهارم است
این مزاج از فرط سودا انحراف یافته لهذا دال است بر ظهور مواد سوداوی چون مالیخولیا و چون
مشترک شود بنار [شکل] که نام پنجم است اگرچه من حیث المرتبه مشتری [شکل] است اما بحسب
بالذات مریخ علت جنون لهذا اسم قرت تام خواهد داشت بواسطه زیادتی عشق و حرارت
و یبوست و اگر بنار [شکل] اشتراک یابد که نام ششم است و این نار هم مشترک گردد بنار [شکل] اما
چون نام ششم است و منسوب ششم دال بر سقم و مرض است و دماغ خلل یافته از فرط
رطوبت و مواد خونی و چون بنار [شکل] اشتراک یابد لابد است بر ازدیاد برودت و رطوبت
و اگر این اشتراک بنار [شکل] بود دلالت کند بر نقص اندک یا بیه رطوبت و کثرت برودت اما
[شکل] که منسوب بجگر چون باد او مشترک گردد بنار [شکل] مزاج جگر صحیح بود و اگر [شکل] اشتراک
یابد که نام رابع است دلالت بر نقص اندک یا بیه حرارت کند و کثرت رطوبت و این خلل

مزاج در حرارت از نار ⁘ کمتر است و در امراض شر او است و اگر نار ⁘ اشتراک یابد که نار
سوداوی است دریں صورت دال است بر کثرت خون که از سودا پدید شده باشد و لهذا دلالت
کند بر ظهور اورام و جوششها و سرطان و امثال آنها و اگر نار ⁘ مشترک بود دلالت کند
بر خونهای محترق صفراوی و از امراض دال بود بر یرقان و شطر الغب و وجع و امثال آنها و اگر نار ششم بود
که ⁘ است دریں صورت حرارت در رطوبت غلبه کند مثل نار ⁘ است الا ستم و ضرر او بیشتر است
و اگر نار ⁘ بود دلالت کند بر سوء القنیه و استسقاء و امراضی که از غلبه کند ... برودت و رطوبت
احداث کرده و چون اسهال و سوء کبدی و اگر نار ⁘ بود هم اینصورت دلالت کند بواسطه سوء
المزاج برودت احداث کند و چون ⁘ که منسوب بجبل و قوت حیوانی باد است و اگر
آتش او مشترک گردد بنار ⁘ که نار رب است دلالت کند بر کثرت حرارت غریزی و گرمی
قلب بواسطه ازدیاد حرارت در شغف است با جمیع این حالات دال بود بر قوت حیات
و طول عمر و اگر نار بخونش اشتراک یابد بعلت حرارت و یبوست زاید گردد و دال بود بر کثرت
حرارت و رطوبت و بخارات و از امراض دلالت کند بر خفقان و غشی و اگر نار ⁘ مشترک
شود که نار ستم است دلالت کند بر کثرت رطوبت و قلت حرارت دال بود بر ضعف قلب
و رقت و ضعف حرارت غریزی و اگر نار ⁘ مشترک بود که نار سوداویت دلالت کند بر
وسواس و دیوانگی و پریشانی قلب و امثال آنها و اگر نار ⁘ فرح بود این جسم نشو نما ر
او است اما عطش بیشتر است بواسطه مرتبه خانه و اگر نار ⁘ بهشته دلالت کند بر ضعف
قلب و ضعف حرارت غریزی و لهذا دال است بر بیم و ترس و بیدلی و فرومایگی در امور و حکم
مستلزم مذکور است و در سایر مراتب نقاط این صورت منظور و ملحوظ است در ستم و تراکیب
و تناقص امراض و اخلاط و اگر سائلی سؤال کند که سبب مرض چه بود بزعم جمعی از کثرت شکل ششم

سبب مرض از حرارت

گویند چنانکه اگر در پنجم تکرار کرده باشد گویند بجهة زنی یا عشق و محبت یا سبب فرزند یا اولاد و مجامعت
یا الکل و شیر و باده نامناسب بود و اگر در سیم بود بجهة کثرت نقل و حرکت یا اخوان و عشایر و اگر دوم
باشد بجهة مال و ماکولات و اغذیه بود و اگر عدیم التکرار باشد ببینند که شکلی مذکور صاحب کدام خانه
با از مراتب یا عدد نقص گویند و اگر سؤال کند که فلان معالجه مریض سود نمی دهد باید که اگر علاج از ماکولات
باشد دوم را با ششم ضرب کنند و حاصل را با ششم و حاصل را با دهم طرح کنند و اگر مراد از اکل
و شرب است و ادویه باشد طالع را با ششم و حاصل را با دوازدهم چه نتیجه پنجم است ضرب کنند و حاصل را
با هشتم و نهم طرح کنند آنجا که بسیار کنند از حرکت و سکونت و دخول و خروج حکم سطلق کنند
و دریں صورت خروج دلیل نیکی بود سعد تا ماند و نحس بر نواری و اگر غرض از فصد و حجامت
و ختنه و طلایه و تدابیر و نجوادات و امثال آنها بود شکل طالع را با ششم ضرب کنند و حاصل را با
ستمبر دهم و حاصل را با ششم طرح نمایند و بنوع مذکور احکام استنباط نمایند و اگر سائلی از اعمال سحر
و طلسمات پرسد و گوید که فلان عمل اثر خواهد بود یا نه اول باید که معلوم نمایند که غرض محبت
اگر بجهة دوستی باشد اشکال سعود در خانه ششم دلیل نیکی اثر است با شواهد و نواظر و تکرار و اگر
بجهة عداوت بود اشکال نحس دلیل مقصود است خارج دلیل سرعت اثر باشد و داخل دلیل
بطی و اگر مراد از اخراج و تفریق بود اشکال خارج دلیل حصول مطلب بود با شواهد و نواظر
سعد با نحس ماند و نحس بر نواری در خروج و دخول ثابت ... و داخل است و منقلب نیز خارج
بزعم جمعی اگر مراد از محبت بود از شکل یازدهم گویند مطلق یا آنکه یازدهم را با نهم ضرب کنند
و از آن گویند و اگر مراد از عداوت بود شکل ششم را با دوازدهم ضرب کنند و حاصل
و هفتم طرح کنند آنجا که اثر باید اگر اشکال سعد و نحس باشد دلیل اثر است والا نه و اگر مراد از
اخراج و تفریق باشد ششم را با نهم ضرب کنند و حاصل و سیم طرح نمایند اگر اشکال خارج

فلان معالجه مریض سود نمی دهد

از عمل سحر

اسها باید ولیکن حصول مطلب بود والا فلا واگر طلبد از عقد باب بود [شکل] و [شکل] و [شکل]
و [شکل] در هشتم باشد و نوناظر ولیکن حصول مطلب بود والا نه واگر سائل سؤال کند که فلان
برده بگریزد چون باشد بزعم جمعی از سعادت و نحوست و دخول و خروج شکل هشتم و دوم
گویند مع نواهد و نوناظر بزعم جمعی دوم را با هشتم ضرب نمایند و حاصل را با طالع و از آن گویند
و بعضی هشتم را با نهم ضرب نمایند و نتیجه اول دوم است و نتیجه دوم را طرح نمایند و بعضی گویند
که دوم را با هشتم ضرب کننده و حاصل را با هشتم و حاصل دهم طرح نمایند نوع دیگر از دوم
تا چهاردهم برگیرند و از هشتم تا دوم و از نتیجه شکلین گویند واگر سائل سؤال کند که فلان جه
که فوت شده بتصرف آید یا نه هشتم را با دوم زنند و حاصل را با چهارم و حاصل و هشتم طرح
کنند و بزعم جمعی از دخول و خروج دوم و هشتم گویند واگر سؤال کنند که گریخته از شهر رفته
یا نه اگر چهارم و نهم خارج باشد از شهر بیرون خارج شده والا نه و جهات و مکانش بطرفی
جهات و جهی توان گفت واگر پرسند که گریخته رفیق دارد یا نه بزعم جمعی شکل هفتم را که
دایره طلب نمایند که در زمین موجود است یا معدوم و از آن گویند با شریک کواکب شکل
هشتم را طلب کنند و جمعی از تکرار شکل گویند واگر سائل سؤال کند که فلان سر پوشیده
ماند یا نه از دخول و خروج شکل هشتم و دوم لغایم گویند و بزعم جمعی هشتم را با دوم لغایم
ضرب کنند و حاصل را با سیزدهم اگر داخل باشد با ثابت آن سر مخفی و مستور ماند بتحقیق
که در صورت آید و فاش گردد واگر نتیجه خارج بود در زمین موجود باشد فاش گردد واگر این مذکور
در زمین یافت نشاید که نتیجه الجمعه اثنای آن شود ستر اول و دوم را از نهم گویند و سیزدهم و چهارم را
از دهم و پنجم و هشتم را از یازدهم پس بنا بر جمله اگر شکل یازدهم در این صورت خارج باشد
انشای راز گردد و اگر داخل و ثابت مستور ماند و منقلب بعضی مستور ماند سعد با ضرر

ونحس سع ضرر

اگر فلان برده بگریزد

اگر فلان چیز که فوت شده بتصرف آید یا نه

اگر گریخته از شهر رفته

اگر سر پوشیده ماند یا نه

ونحس سع ضرر اگر سائل سؤال کند که سبب انشای سر چه باشد بزعم جمعی از شکل هشتم گویند
و جمعی از وجود نتیجه از سر اگر رقیبه چنانکه اگر نتیجه در هفتم و دوم لغایم باشد سبب خفگان و سعا
رضایی بود و اگر در دوم بود بجهت مال و منسوب الیه دوم و اگر در سیم بود بجهت اخوان و اقوام و غمار بر
و اگر در پنجم بود بجهت اخبار و [illegible] معشوق و علی هذا القیاس فصل هفتم در احکام خانه
هفتم اگر سائل سؤال کند که میان من و زوجه چون است بزعم جمعی از موافقت و مخالفت شکل
اول و هفتم گویند من حیث الطبع و سعادت و نحوست و دخول و خروج و بزعم جمعی اول را با
هفتم ضرب کنند و حاصل را با نهم و حاصل و یازدهم طرح کنند نوع دیگر آتش از اول تا سیزدهم
برگیرند و آب از هفتم تا سیم و از موافقت و مخالفت این شکلین گویند واگر سائل سؤال
کند که زن فلان با زوج داخل شود یا نه بزعم جمعی از وجود نتیجه اول و هفتم گویند نوع دیگر اول را
با هفتم ضرب کنند و حاصل را با نهم و حاصل و یازدهم طرح نمایند اگاه که انشا باید اگر شکل مغیر
داخل سعد باشد و در سیر اگر ادوار و ناظر بود دلالت کند بر حصول مشروط با آنکه ناظر طالع
بود یا هفتم والا نه واگر از جوانی و پیری زن پرسد اشکال آتشی دلیل صغر سن است
و هوائی شباب و آبی کهولت و خاکی پیری و شیخوخیت و بزعم جمعی [شکل] و [شکل] بر صغر سن
دلالت کند و [شکل] و [شکل] شباب و [شکل] و [شکل] هم شباب بعد و [شکل] و [شکل] آخر شباب اول سن
وقوف و [شکل] و [شکل] آخر سن وقوف و کهولت و [شکل] و [شکل] اول سن پیری و [شکل] و
[شکل] آخر پیری و [شکل] و [شکل] نوع سن است من حیث الضرب با ناظر و بیش جمعی [شکل]
و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] جوانند و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] متوسط
السن و [شکل] و [شکل] آخر سن و پیری و حسن و قبح اشکال در صحابت اشکال معروف است
در اوایل کتاب واگر سائل سؤال کند که از علامات زوجه پرسد [شکل] و [شکل] و [شکل] و

فتاد

سبب افشای راز خانه ۸

میان مرد و زوجه چون است

زن فلان با زوج

درکمال عصمت و عفت باشد و و و و و عفیفه غیر مستوره باشد و
و و و و و فاحشه و و زنان سلیطه و و دزد و و
زنان مجنونه کم عقل و در این شکلهای مذکور بین مذموم است بتحقیق پیوسته و در
و و سرکشی و عدم ثبات و در و ثبات تمام واگر سائل گوید که مرا چند
زن خواهد بود از تکرار شکل هفتم گویند مشروط بآنکه در مستقیم چون تکرار یافته باشد واگر
در راجع تکرار یافته باشد گوئیم این چند نکاح واقع شده واگر در مستقیم بود واقع خواهد
و بزعم جمعی شکل هفتم طالع را بحسب دایره طلب نمایند و بر نسق مذکور احکام استنباط
نمایند و اگر سؤال کنند که زن باکره است یا غیر باکره بزعم جمعی اشکال داخل باکره
و خارج غیر باکره باشد و ثابت تابع داخل است و منقلب تابع خارج و جمعی گویند که
و و و و و دلالت بر بکریت میکنند و بعضی و و
هم گفته اند اما قول اول اصح است واگر سائل از حال زن پرسد از شکل هشتم گویند
اگر داخل باشد و شواهد و نواظر شهادت دخول و سعادت دهند دلالت بر نیکی و جمعیت
او کنند و الا فلا بعضی بر عکس و جمعی دیگر هشتم را با دهم ضرب کنند و حاصل را با اول لازم
و حاصل و دوم طرح کنند آنچه که انتها باید از شکل و خانه منتهی به گویند واگر سائل سؤال
کند که فلان شریک بکنم چون است اول را با هفتم ضرب کنند و حاصل را با دوم و حاصل
و دهم طرح کنند احکام از منتهی به استنباط نمایند واگر سائل از امانت و دیانت شریک
پرسد اگر شکل هفتم و و و بود امین و امین باشد و و همچنین
و و و و امین نیست و و غیر امین و همچنین و و و
شریک غیر امین اگر سائل سؤال کنند که نفع من بیشتر خواهد بود یا شریک

مرا چند زن خواهد بود

از یک زن بر سه و شریک

ضد
شریک کنم

از امانت

با نفع من
[illegible]

از دخول و خروج

از دخول و خروج و ضعف و قوت شکل دوم و هشتم گویند بر نسق و طریق حال زوجه
چنانکه مذکور شد واگر سائل از احوال غایب پرسد از حالات شکل نهم ضعف و قوت
و تکرار و شواهد و نواظر شکل هفتم گویند واگر از حال غایب پرسد از حالات شکل نهم
گویند واگر از آمدن غایب پرسد اگر شکل هفتم و نهم و دهم خارج باشد و دوم داخل دلیل
آمدن غایب شد بزودی واگر داخل باشد میل آمدن ندارد و منقلب متردد است میان
آمدن و نیامدن و بعضی گویند که خارج نحس و منقلب غایب بجای دیگر رود و سعد با مانع
و نحس به تواری و بعضی سعد را اراده گفته اند و نحس غیر اراده و تکرار هفتم در دوم حضور
چنانکه اگر شکل هفتم در امهات تکرار کند حضور حاصل در چهارم دلیل آمدن غایب است اگرچه
داخل بود و اگر در دوم تکرار کند اگرچه خارج است آنهم دلیل حضور غایب است اگرچه داخل بود
بهتر و اگر شکل هفتم در ۱۲ تکرار کند اگرچه خارج باشد دلیل منع آمدنش است و اگر در ششم تکرار
کند گوئیم بسبب بیماری بازمانده و فیه و سجن توقف واقع شده و اگر در هشتم بود بجهة خوف
یا تحصیل مالی توقف واقع شده و همچنین اگر در یازدهم بود اگر خوشحال باشد بجهة حصول
امیدی توقف شده و اگر در حادی عشر بود بجهة امیدی و همچنین در سایر بیوت بر این طریق احکام
گویند واگر شکل هفتم انتقال خارج نحس یا منقلب نحس باشد غایب بجای دیگر نقل نموده
باشد و اگر در دوم بود در رفتن است و اگر در سیم بود خواهد رفت و اگر در رابع بود رفته است
باز اگر در ماقبل تکرار یافته رفته است و اگر در مابعد واقع شده خواهد رفت و باز آب از نهم
تا هفتم بر گیرند و شکلی سازند و آتش از نهم تا پنجم و شکل ناری را با نهم نسبت دهند و آب را
با هفتم و حکم بر قبض و قوت شکلهای مذکور بین نمایند اما در احکام اگر سائل از صورت سارق
پرسد از صفات شکل هفتم گویند و طبقات اشخاص چنانکه در صفات اشکال در اوایل

نفع از شرکت

احوال غائب

سئوال از آمدن غائب

حضور غائب باشد

از صورت سارق

کتاب مذکور رشته و مالش از هشتم و نقد و مرکبش از نهم و معاشش از دهم و لباسش از یازدهم

و اگر سائل سؤال کند که دزد چند کس اند از تکرار شکل هفتم گویند و بزعم جمعی از عدد شکل
هفتم و اگر پرسند که دزد از چه جای بیرون و درون آمده است اگر پنجم خارج سعد باشد از کرت
نهم از در خانه آمده است و اگر خارج نحس باشد از دیوار و رخنه و سوراخها آمده است
و اگر پنجم خارج نحس باشد از سقف آمده و سعد باشد اگر رخنه یا سوراخی کهنه باشد و نحس نحس
و اگر شکل ششم هم موافقت نماید در صورت مذکوره با پنجم از خانه خویش یا همسایه نزدیک
آمده است و جهات او از عناصر و طبایع اشکال گویند و اگر سائل سؤال کند که مال در چه مقام
مدفون است از شکل یازدهم گویند و اگر سائل از شرکت پرسد اول را با هفتم ضرب کنند و حاصل را
با دهم و حاصل دوم طرح کنند نوع دیگر از موافقت و کلات و کثرت شکل اول و هفتم
و دخول و خروج حکم هشتم و بزعم جمعی آتش از اول و نهم بر گیرند و آب از هفتم و سیم
و از موافقت و مخالفت شکلین یا آنکه این دو را با هم ضرب نمایند و از نتیجه حکم مطلق کنند
و اگر سائل از حال تغیرات پرسد شکل هفتم و دهم اگر خارج باشند و لیکن از تقدیم تغیرات
کند سعد باشد و نحس دشواری و اگر داخل باشد فرو آید سعد باشد و نحس دشواری و منقلب
گاه زاری و گاه مرتفع باشد و ثابت دلیل ثبات تغیرات بود و از شکل هفتم را ملاحظه باید نمود
که از خانه نحو نازل شده یا مرتفع از آن گویند **فصل هشتم** در احکام خانه هشتم اگر سائل سؤال
کند از خانه خوف و خطر اگر شکل هشتم سعد و محفوظ باشد دلالت کند بر عدم خطر و خوف
و اگر نحس مردود باشد دلیل خوف و خطر باشد بزعم جمعی اول را با هشتم ضرب نمایند و حاصل را
با دهم و حاصل دوم طرح کنند آنجا که منتهی گردد از اشکال آن گویند اگر مبرا گرامی و با اشکال
سعود منتهی گشته دلالت کند بر عدم خوف و خطر و الا بر عکس باشد و اما ∷ و ∷ و ∷ و ∷

و ∷ و ∷ در این خانه بر خوف و خطر کند و ∷ و ∷ دلالت بر ثبات خوف کند و اشکال مذکورات
بر عدم ثبات بود و ∷ خوف از حرب و قتل و شبیخون و دزد بود و ∷ خوف از موت
و مرض و اسرار و دزدی بود و ∷ از دزد و قتل و نزاع و سباع و بهایم و تیر و شمشیر و اسلحه و
∷ از گمشده و گریخته و نهفته و فتن و لواط و نقد و حرکت و ∷ خون از سحر و امراض
و اسرار مخفی و مکر و قمع و ∷ خوف از دزد و قمار باز و گریخته و راه زنی اما اشکال اخر
∷ و ∷ و ∷ و ∷ و ∷ و ∷ و ∷ و ∷ و ∷ ایمنی از طاعات و دعوات و خیرات
و صلوات و مثوبات منتشر بود و ∷ از اهل پرده و مخدرات و اهل صلاح بود و ∷ از
عفت و نیک نامی و امانت و درایت کوته و ولایت و شمشیر و کوشش و ∷ از طرب و نرم
کوشی و خوش خلقی و بازی و فریفتگی و عشق و لهو و لعب و ∷ از سخی و شجاعت و تهور
و تجبر و حکومت و شهرت و ∷ از توانگری و وضع در امور و امانت و قبض و تصرف در اشیاء
و فراخی و وفا و ∷ ایمنی از نکال و ضعف باطن و با کاهلی بود و ∷ از نقل و تردد و
اسفار و رهانیدن بود اما از این اشکال هر یک که از وجه بعدم رسیده باشد در حب الغروب
اگر شکل نحس شود دلالت بر خوف کند چنانچه غارب شود از حب غروب اگر شکل سعد شود لابد
دال باشد بر اگر این خوف بر این سبب دلکش و اخرش تحیر و بیکی بود اگر همان نحس شود در آن خوف
مدت مدید باشد و اشکال امن باشد و حب غروب نحس کهن ایمنی کوتاه نماید باید اگر اشکال
سعد صورت بندد دلالت کند بر ثبات ایمنی همچنان ∷ در این خیر دلالت کند بحب غروب
∷ بود در هشتم حدوث دلالت کند بر عدم ثبات در عاقبت و خوف در انجام مهام بواسطه
امراض و اموات و در آنچه قبل از این ذکر یافته ∷ دلالت کند بر ثبات ایمنی و نیکی
انجام مهام حسب المرام ∷ بر خلاف ∷ چه دلالت بر بدی انجام مهام و ناایمنی در عاقبت امور

و بود چند نفر

مال در چه مقام

از شرکت پرسد

شکلین

از تغیرات

خانه ۸ از خوف

از زوجین

میکنند و همچنین در سایر اشکال این انعکاس ضرور نظر است و منظور داکر شخصی سؤال کند
از زوجین کند و اختلاف ملاحظه آن شتم کند دوم و هشتم کردن در سعادت و نحوست و دخول
و خروج اما طریق آن آنست که هشتم را در دوم ضرب کنند و حاصل را با هشتم و حاصل دوم هم
طرح کنند آنجا که سیر گردد اگر داخل بود بهبت آید سعد باشد و نحس بی‌قرار و منقلب
بعضی از آن بهبت آید و ثابت در توقف افتد و اگر سائل از زوجه و علامتش پرسد هشتم را
با چهارم ضرب کنند و حاصل را با دوم و حاصل با هشتم طرح کنند آنجا که بازرسد اگر داخل
بود برجاست و اگر خارج بود برده اند و منقلب بعضی از آن طرف شده و ثابت هم تابع
داخل است اما حکم بر استحکام تمام نماید سعد باشد و نحس بی‌قرار و اشکالی دلیلی [figure]
و [figure] و [figure] و [figure] است و بعضی [figure] را گفته اند و [figure] و [figure] مضروب و مسکوک است و [figure]
و [figure] غیر مسکوک و [figure] و [figure] نا رایج و [figure] و [figure] رایج و [figure] از قلب و همچنین طرف
خبر را از چهارم شهری گویند اگر [figure] بود آنچه که اولش باریک و آخرش پهن و [figure] بعکس
او و [figure] آنچه اول و آخرش باریک و میانش سطبر و صاحب منطقه باشد چون نجم و شتر …
و امثال اینها و [figure] صندوق و بانه صور را بابت اشکال گویند و اگر سائلی سؤال
کند که دین و قرض کنم باید از سعادت و نحوست نتیجه دوم و هشتم گویند و شواهد و نواظر را
درین مطلب تمام است و برزعم جمعی می باید که دوم [figure] خارج سعد باشد و هشتم داخل سعد
زود ادا شود یا باشد و اگر بر عکس بود دلیل عسرت و بدی قرض بود و الله اعلم **فصل**
… در احکام خانه نهم اگر سائلی سؤال کند که فلان سفر کنم چون خواهد بود بقول بعضی
از سعادت و نحوست شکل نهم و سیوم و پنجم گویند یا آنکه اول را در نهم ضرب نمایند و حاصل را
با سیزدهم و حاصل را با پنجم طرح کنند و برزعم جمعی آتشی از نهم تا پنجم برگیرند و آبی از سیم

که دین و قرض کنم یا نه

خانه ۹
سفر بکنم چون خواهد بود

تا یازدهم و از نتیجه

که این سفر واقع شود یا نه

تا یازدهم و از نتیجه شکلین احکام تمام استنباط نماید دیگر از شواهد و نواظر ملحوظ باید داشت
و اگر سؤال کند که این سفر واقع شود یا نه اگر نهم و سیم و چهارم خارج باشد واقع شود سعد باشد یا نحس
و نحس بی‌قراری و منقلب متردد باشد میانه رفتن و ماندن و داخل و ثابت دلیل نرفتن بود
و شواهد و نواظر را منظور باید داشت و برزعم جمعی نهم و یازدهم و سیم و پنجم اگر خارج باشد
سبک آن سفر از قوت بفعل آید و درین صورت لا شک از اشتم نقطه … مسدود
خواهد بود و اگر دوم هم خارج باشد در صورت مذکوره آن سفر از قوت بفعل آید مشروط
باشد … عقد مجازی و حل حقیقی باشد و همچنین اگر نهم هم … عقد مجازی و حل حقیقی
بود برزعم جمعی سفر واقع گشته در صورت مذکور طالع و نهم نیز خارج است و در سعادت
نهم و اول و دوم نظر کنند و همچنین سیم و چهارم با دهم و پنجم و هشتم با یازدهم در خانه
علوی با یکی سفلی نظر کنند در احکام سعادت و نحوست و دخول و خروج نوع دیگر در وقوع سفر
نهم را با سیم ضرب کنند و حاصل را با سیزدهم و حاصل دهم طرح کنند اگر باشکال
خارج و سیر اگر خارجه منتهی گردد دلالت بر سفر کند و اگر باشکال داخل و ثابت انتها یابد
دلالت بر توقف کند و منقلب … قدار تردد سعد باشد و نحس بی‌قراری و اگر سائلی
از تحصیل علوم پرسد درین صورت هم سیم و نهم نظر کنند طالع را در سیم ضرب نمایند
و حاصل را با نهم و حاصل و یازدهم طرح نمایند و اگر تحصیل علوم دنیوی بود اول را با سیم
ضرب کنند و حاصل را با نهم و حاصل دوم هم طرح کنند و [figure] [figure] در نهم دلالت
کند بر حکمت و نجوم و حساب هندسیات و [figure] و [figure] بر تفسیر و احادیث و شرعیات
و [figure] و [figure] موسیقی و [figure] و [figure] حکمت و علم سحر و نیرنجات و تسخیرات و افسونات
و [figure] و [figure] کیمیا و لیمیا و سیمیا و [figure] و [figure] آتشبازی و سیمیا و شعبده و [figure] و

از تحصیل علوم پرسد

[شکل] و [شکل] و [شکل] بر زائد و حمره کنند اگر سائل سؤال از خواب کند شکل سعد داخل دلیل بود بر خوابهای
راست که نتیجه آن بخیر باشد خصوصا میزانا و اشکال نحس دلالت بر بدی و ناراستی خواب کند
خصوصا غیر میزانا و صادق و کاذب از تکرار و بیوت ساقط و زایل و در سر اکر منفرده و
مزوجه گویند و این اصح قواعد است چنانکه اگر شکل نهم با یتیم در ششم و دوازدهم هم
با سر اکر زایل خود و ساقط شود دلالت کند بر ناراستی خواب کند و اگر در سر اکر ناظره
سیم و دهم و یازدهم و دوازدهم تکرار کند دلیل صدق آن خواب باشد و اگر شکل نهم از شکلهای
میزانا سعد احداث شده باشد دلیل نیکی و اتفاق (صدق) خواب بود و الا بر عکس و اگر شکل
نهم در دهم تکرار کند گویند به همت و مردم عظیم الشان در خواب دیده و اگر در پنجم تکرار
کند دلیل بود بر فرزند یا مطلوب و فرزند و اگر در هشتم تکرار کند دلالت کند بر خوابهای
مخوف و ناخوش و اگر سائل از دین و اعتقاد پرسد بر زعم جمعی شکل سعد دلالت بر دین و اعتقاد
خصوصا اشکال مشتری و اشکال نحس دلیل بدی اعتقاد بود فصل دهم در احکام خانه
دهم اگر سائل از شغل و عمل پرسد بر زعم جمعی از سلطنت و حکومت شکل دهم گویند داخل دلیل
حصول نفع بود و خارج دلیل عدم آن سعد با سائل و نحس بر نوا در منقلب و تنبیح خارج
و ثابت نتیج داخل بر زعم جمعی دوم را با دهم ضرب نمایند و حاصل و چهار دهم طرح نمایند
و بر زعم جمعی حاصل و چهارم طرح مجعول نمانده که بر [illegible] واجب است تحقیق عمل کردن اگر
عمل [illegible] باشد شکل [illegible] ضرب باید نمود و حاصل را
با دهم و اگر در [illegible] بود دوم را با چهارم ضرب نمایند و حاصل را با دهم و اگر از عمل
استفسار با علوم و فنون شریفه باشد اول را با دهم ضرب باید کرد و نتیجه را با نهم از جهت خوش
شکل اول شود و در [illegible] بر مکاسب و اشغال و اعمال این طریق [illegible] و اگر [illegible] عالی

از خواجه
فصل
[illegible]

و اشغال در ربع

و اشغال رفیع القدر و مطالب عالی بود آنصورت محفوظ خانه دهم با ثوابت و نواظر و طالع هم
منظور و محفوظ است چنانکه در صورت مذکور طالع را با عاشر ضرب نمایند و حاصل را با چهارم هم
با دوم [illegible] است و اگر در این سر اکر اشکال سعد داخل محفوظ باشد دلالت کند بر نیکی
و ثبات مهام و نیکی سرانجام آن حسب المرام و اگر در عاشر اشکال سعد داخل باشد و ثوابت و نواظرش
اشکال خارج نحس بود دال باشد بر بدی سرانجام مهام و اگر عکس این صورت بود دلالت کند که
اول آن مهم [illegible] و آخرش بر ضرر و [illegible] نحس بود و اگر در عاشر و ثوابت و نواظر اشکال نحس خارج
باشد دلالت کند بر عزلت و بی ثباتی و [illegible] آن مهم و [شکل] و [شکل] و [شکل] در عاشر
دلیل نیکی و ثبات مهام بود و انقطاع کلی از آن و [شکل] و [شکل] و [شکل] در عاشر دلیل ثبات و بقای
مهم باشد اما خالی از عسرت و شغل نخواهد بود و [شکل] در عاشر اگرچه در این شغل غایت [illegible]
دارد است بقوام [illegible] و [illegible] اما عدم ثبات در او بافته اند اگر ثوابت و نواظرش سهولت
به حصول و سعادت دهند و نزد کسی هیچ صورت به از این نیست چه در [illegible] او را پنج قوت
ثابت شود اول قوت [illegible] دوم قوت [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] پنجم قوت [illegible]
چنانکه چون [شکل] در نهم باشد و [شکل] در عاشر [illegible] ضرب کننده در [illegible] افراد [شکل]
احداث شود چون [شکل] در تاسع باشد که [illegible] [شکل] از ضرب [شکل] احداث شود و این
صورت را [illegible] گویند و [شکل] در ششم و [شکل] در عاشر هم [illegible] این صورت
آما [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] در عاشر دلیل معزولی بود و [شکل] و [شکل] و [شکل] مع نقصان و صعوبت
و مضرت و [شکل] سهولت و عدم مضرت که با [illegible] و [illegible] و [شکل] و [شکل] نفع [illegible]
متوسط است و [شکل] دلیل عدم نفع و ثبات مهام بود و کثرت مشغله از شکلهای مذکور نیز
عدم ثبات و اگر اشکال که در عاشر [illegible] تکرار [illegible] مقبول کند دلیل قوت [illegible] هم

و جمعی اول را با دهم ضرب نمایند و احوال نفس را از آن گویند و دوم را با یازدهم و
احوال مال از آن گویند و سیم را با دوازدهم ضرب نمایند و نقد و حرکت و اقوام
از آن گویند و در باب سوال از عز و شرف به سه
اشکال سعد محفوظ دلیل عزت و شرف بود و نحس مردود دلیل ذلت و خسارت و بعضی
قیمت امتعه را از عاشر گویند و بعضی از ثامن و حق آن است که اجناس و امتعه که بعضی
بکار بر دارند آنچه از بیع و شری حاصل شود و قیمت او از ثامن گویند و آنچه
اجناس رفیع القدر بود که ملوک و سلاطین را در کار است از عاشر و اشکال سعد محفوظ دلیل
عزت و رفعت حال بود و نحس مردود دلیل بی‌قیمتی و خواری و کساد است خارج سعد دلیل
روایی باشد و داخل نحس دلیل کساد و روایی بود و منقلب تابع خارج است و ثابت
تابع داخل در روایی و کساد و در مأکولات شکل دوم منظور است و در مشروبات و ملبوسات
پنجم و در ملبوس عبید و طیور یازدهم و ضیاع و عقار رابع و دواب ثانی عشر **فصل یازدهم**
در احکام خانه یازدهم اگر سائلی سوال کند که مرا امید بر می‌آید برغم جمعی از سعادت و نحوست
و دخول و خروج شکل یازدهم گویند و تکرار و ضعف و قوت و شواهد و نظرات هم رعایت
باید داشت و حق آن است که در امر از اشکال سعد داخل دلیل حصول امید است و جمعی را
با نسبت دهم و جمعی با یازدهم طرح نمایند آنچه که برسد حصول و لاحصول را از آن گویند و
بازشکل امید را با شکل خانه مقصد نسبت دهند یا آنکه بر نهج مذکور ضرب نمایند و حصول
امید از آن گویند و حال افراح و هموم و غموم را هم از ضعف و قوت و تکرار و شواهد و نظر
شکل این خانه استنباط کنند و در احکام کلی است اگر شکل طالع با شکل خانه مراد در این
خانه تکرار کند دلیل حصول امید بود سعد باشد و نحس متواری و از سعادت و نحوست

از عز و شرف

قیمت امتعه

خانه ۱۱

بود و الا ضعف مذبوب باشد چنانکه اگر شکل عاشر در دوازدهم با نظیرش تکرار کند دلالت
بر ضرب معزول کند خصوصا اشکال خارج یا منقلب نحس و اشکال سعد دلیل عدم
مضرت و شفقت بود و اگر اشکال مذکوره در یازدهم و دوم و پنجم تکرار کند دلالت
بر نیکی و ترقی ارباب دولت و امکان کند چنانکه اگر غیر مذموم تکرار کند و داخل سعد باشد
دلیل کثرت منافع و فواید بود و اعانت و یاری از اعوان و انصار باشد و اگر در
یازدهم تکرار کند دلالت بر حصول امیدواری کند و یاری از مقربان ملوک و انتفاع
از خزاین و بیت المال سلاطین و طبقات عظیم القدر و اگر در پنجم تکرار نماید و اخبار و
تحف و هدایا و حاصل ضیاع و عقار انتفاع گیرد و در جمهور اوقات این طریق محفوظ است
و همچنین عزل و منصب از تکرار اشکال توان استنباط نمود چنانکه اگر اشکال که دلیل
معزولیت است در هشتم تکرار کند گوییم این عزلت را سبب ملازمی شود یا ظهور اسرار
و خیانت یا مرضی و عللی طاری گشته و اگر در نظیر این خانه یافت شود سبب عداوت و
دشمنی بود و همچنین سبب خصمی غایبان یا از وجه یا شریک و اگر در طالع یافت شود گوییم سبب
عزلت نفس سائل بود و اگر سائلی سوال کند که سلطان با من خوب است برغم جمعی از موافقت
و مخالفت طالع و عاشر گوید و سعادت و نحوست شکل عاشر مع تکرار و شواهد و نواظر
و برغم جمعی طالع را با عاشر ضرب نمایند و حاصل را با چهارم و حاصل و پنجم طرح کنند و اگر
در هر دو اگر سعود و اشکال سعد یا بد دلیل موافقت و نیکی بود و الا بر عکس و جمعی دیگر
آن است که از اول تا عاشر و دهم برگیرند و باز از دهم تا هشتم و از موافقت و مخالفت شکلهای
مذکور این گویند یا آنکه شکلهای را ضرب نمایند و از نتیجه احکام کلی استنباط کنند و اگر
سائلی از احوال ملوک سوال کند برغم جمعی عاشر را طالع ساخته احکام استنباط نمایند
برسد

سلطان با کسی جنگ کند

احوال ملوک

از سلطان نفعی رسید یا نه

سکنی پنجم و ششم هم اما نتیجه حکم بر حصول و عدم حصول امید نمایند و اگر سائلی سؤال کند که مرا از
سلطان نفعی رسد یا نه بر عکس جمیع دوم را با یازدهم ضرب نمایند و حاصل را با بیستم و هیجدهم
و حاصل دوازدهم طرح نمایند اگر باشکال سعد داخل رسید بیست اشکال دوم و دهم و چهارم
و یازدهم دلیل حصول باشد و ثابت در توقف سعد باشد و نحس منقلب دوازدهم یا دیگر باز از
دوم تا چهاردهم برگیرد و آب از یازدهم تا هشتم و از نتیجه سکلی گوید با آنکه از حصول
مراکز هوا شکلی استنباط شده اگر داخل سعد باشد و شکلی که از مراکز آب حاصل شده
خارج سعد و در رمل موجود باشند آنهم دلیل حصول بود والله بر عکس و اگر سائلی سؤال کند
که امید من از چه کس بر می آید نظر نمایند که شکل یازدهم صاحب کدام خانه است و در چه

امید از چه کسی برآید

خانه کرار کرده و چه شکل مرا لواحست و حکم سطلق از آن کنند **فصل دوازدهم** در احکام

خانه ١٢

خانه دوازدهم اگر سائلی سؤال کند که فلان حیوان با منور بکرم چون است بر عکس جمیع دوم را
با دوازدهم ضرب نمایند و حاصل را با چهاردهم و حاصل و شانزدهم طرح نمایند و بر عکس
جمیع حاصل و ششم طرح نمایند و جمعی از سعادت و نحوست شکل دوم و دوازدهم گویند
بشرط دخول و جمعی از هفتم و هشتم و نتیجه است احکام سطلق گویند و اشکال داخل
سعد دلیل نیکی حیوان کند و خارج سعد نیز و جمعی هم نیک است اما عدم ثبات در آن محقق
است و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] دلیل درازگوش و گاو میش بود [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل]
دلیل اسب ابلق [شکل] و [شکل] و [شکل] اسب و شتر و [شکل] و [شکل] و [شکل] اما ابل و اشکالی که در آن
عیب و قصور یافته اند [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] است و در [شکل] و [شکل] عیب و قصور
بیننده است چنانچه مو شتر و [شکل] لنگی و [شکل] اماس و زخم و اشکال غیر منسوبات سعد را حمل بر قصور
کرده اند چنانکه [شکل] گویند کوچک سر و [شکل] سطبر شکم باریک کهنه کوچک سرین و

دا بزرگ سر

را بزرگ سر کوچک سرین و [شکل] کوچک شکم و باقی اشکال را حمل بر سقصورین کنند الا
[شکل] و [شکل] که عیب پنهان شمرده اند و [شکل] حکم بر عدم نفع کرده اند و گران قیمت و اشکال
خارج را گویند که این حیوان تند راه و سبک حرکات و ثابت و داخل را کاهل و کمراه و منقلب
متوسط و بعضی و علما بین حیوان سلامت از سعادت و نحوست شکل دوازدهم گویند و بعضی دوازدهم
با دوم ضرب کننده و حاصل را با چهارم و از آن گویند و اگر سائلی سؤال کند که این حیوان را بفروشم
یا نگاه دارم دوم را با دوازدهم ضرب نمایند و حاصل را با سیم ضرب کننده و نتیجه را با سیزدهم
طرح نمایند و اگر در مراکز سعدا نتها یابد باشکال سعد خارج فروختن بهتر بود والله بر عکس و اگر
سائلی سؤال کند که طالع و شمن من چون است از سعادت و نحوست و ضعف و قوت شکل
دوازدهم گویند و تکرار و شواهد و نواظر هستم منظور است و اگر سائلی سؤال کند که من غالب
شوم یا دشمن از قوت و ضعف طالع و ١٢ اعتبار گیرند و غالب را از دوازدهم تا هشتم و از ضعف
و قوت و تکرار و شواهد و نواظر شکلین گویند و جمعی گویند که عود ٢ و نحوست ٣ شکلی که از آن استنباط
نمایند و اگر سائلی سؤال کند که فلان محبوس از قید خلاص می یابد یا نه استخلاص محبوس را بعضی
از خروج شکل دوازدهم گویند مع خروج شواهد و نواظر مشترک بهشتم و هشتم و دوازدهم
و ششم و شواهد و نواظر جمیع شهادت دهند بخروج دلالت کنند بر اطلاق و خلاص محبوس
مطلق سعد باشد و نحس و منقلب دلیل خروج است مع مکث و عود و داخل دلیل
مکث است و ثابت دلیل طول و ثبات حبس سعد باشد و نحس دشوار و اگر شکل دوازدهم
خارج باشد و شواهد و شرکا و نواظر بعضی داخل و بعضی ثابت باشد حکم بر اغلب نمایند و در خروج
و دخول و سعادت و نحوست و اگر شکل دوازدهم خارج باشد در هشتم یا هشتم با شد این
مراکز واقع شده باشد دلیل خروج از حبس کند اما بر نهج سفر است و اگر در پنجم و یازدهم

این حیوان بکرم یا بفروشم یا نگاه دارم

طالع و شمن جهم است

خانه هر کدوم بایاو

٢ شکل دوازدهم و هفتم و هشتم را بعادت و نحوست ملاحظه نمایند و عدد شکل اول و دوم را بهتر بعادت

از قید حبس رهائی یابم یا نه

[illegible]

دهم و شر این مراکز واقع شده باشد دلیل استخلاص بود بر وجه مرغوب و بوعم جمعی و در لکوهم ۱۱
با هشتم ضرب کنند و حاصل را با خانه دوازدهم و حاصل و هشتم طرح نمایند و اگر باشکال
سعد طالع برسد دلیل خلاصی و مرفه شدن از قید و حبس بود و رسیدن به مراکز سعیده
هم منظور است چه اگر در پنجم و یازدهم و دهم و طالع و چهارم انتها یابد با نواظر و شرکای
این مراکز دلیل نیکی و خلاصی بعد از حبس و اگر در ششم و هشتم و دوازدهم انتها یابد
با اتصال صاحب این مراکز دلیل بدی در قید و حبس باشد خصوصا نحس داخل یا ثابت
و اشکالی که دلیل خلاصی بود با سانی [شکل] و [شکل] و [شکل] است و بعده [شکل] و [شکل] و [شکل] و دلیل
خلاصی از قید است و لیکن مع نقصان و مشقت تمام و سیاسات تمام و [شکل] دلیل کثرت
و بعده [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و دلیل حبس قضات است و لهذا دلالت بر طول مدت
کند در حبس و [شکل] و [شکل] و [شکل] اگر چه دلیل مکث نکند اما چندان بسفر تر و تصور نیست و
[شکل] و [شکل] دلالت کند بر دار العمل بجهة محبوس سیما که در دهم و نهم گذارد و شنبه باشد
و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] دلیل تهمت دروغ بود و [شکل] و [شکل] دزدی و [شکل] و [شکل] خون
و دزدی و [شکل] و [شکل] تهمت عشق و شرب و [شکل] و [شکل] بجهة مکر و قمع و غدر اما در احکام
خانه سیزدهم چه زایدات را از زوایدات شمرده اند بعضی گویند که او شاه طالع است خانه ۱۳
و بعضی شریک نهم دانسته اند و بعضی شاه مراکز را به پیش دانسته اما حق آن است که اگر در این خانه
یکی از اشکال ناری واقع شده باشد او را شریک اول و نهم شمارند و اگر از اشکال هوائی بود
شریک دوم و دهم سازند و اگر آبی بود ششم و اگر خاکی بود چهارم پس شکل سیزدهم چون نار
و دو هوا و یک آب و یک خاک را شریک خواهد بود در احکام و در چهاردهم اگر ناری بود احکام ۱۴
شریک پنجم سازند و اگر هوائی بود شریک ششم و مائی شریک هفتم و یازدهم و اگر خاکی بود هشتم

دولکوهم ۱۲

و دو لکوهم پس بباید که شکل چهاردهم شریک بنا رد یک هوا و دو آب و دو خاک
بود بر عکس پانزدهم که نتیجه مرکزین مذکورین است قاضی و حاکم مطلق دانند چه حکم عقل مراد
که علت است مبنی بر معلولات و موجودات عالم علوی و سفلی و لهذا اکثر علما و حکما همه
و متغرب مدار احکام برین خانه نهاده اند چنانکه گویند که مقاصد و مطالب عالم و عالمیان
منحصر است در دو صورت که آن اتصال و انفصال است اگر شکل مرکز عقلی که از اتصالیات
و از وجه اتصال استنباط شده است گویند این امر است و اتصالیت و اگر از وجه خارج
استخراج شده لاشبهه مطلب به روجه حصول بپیوندد اما امور انفصالی سعد بسهولت و نحس
بعسرت و شرکای مذکوره را منظور و مخطوط سازند در حصول و لا حصول و اکثر علما چون
اگر میزان ... حکم او چنانچه
[شکل] و دین مرکز باشد این احکام را انکار دارند چنانکه اگر جماعت از وجه [شکل] استنباط شده
باشد دلالت کند بر خروج مطلق اگر سوال از خروج بود حکم نمایند بر جماعت و حصول مطالب
اعلی مراتب امانت و سهولت و اگر سوال از اتصال بود حکم بر عدم مقصود و مطلب کنند و این
صورت بجهة فوت نفس و حیات و رد حاجات در غایت خوب است و اگر از وجه [شکل] استخراج
شده باشد که منه مذکور آن است اگر سوال از دخول و اتصال بود دلیل سرعت و حصول مطالب
مطالب باشد بر وجه اتم و بجهة خروج و انفصال حکم نمایند بر عدمش و اگر از وجه [شکل] احداث
شده باشد بجهة حصول املاک و اموال و فرزند و دو قابین در غایت خوب است لهذا دلالت کند
بر جمع اموال و حصول ارث زنه و بجهة انفصال و خروج دلیل عدم مطلب و مقصد
بود و اگر از وجه [شکل] احداث شده باشد از جهة انفصال و خروج در غایت خوب است الا تعسر
و مشقت و از برای اتصال حکم بر عدمش نمایند و اگر از وجه [شکل] احداث شده باشد
دلالت کند بر کثرت قبض و غلبه و ازدحام و ثبات جهام و طول مدت و عدم سرعت

در حرکت و تعطیل در حصول مطالب و اتمام مکاتب و تحصیل علوم و کید و جهد در حصول
و وصول مدلول الیه و خصوصیات سکلین والدین و نتیجه و لهذا این مثلثه را اتم خوانند
چو اشکال ثلاثه من حیث العنصر و شکل متشابه هم اند و اگر از و صورت بسته باشد
دلالت کند بر عدم ثبات و بقا و وقوع تردد و اختلاف در رای و وقوع اسفار و تغییر
در اوضاع اشکال و بیدا شدن در عهد و میثاقات و اگر از و متولد شود دال بود بر
تردد بجهت عشق و محبت و طلب لهو و لعب و حریص بودن در بزرگی و هزل و تولد اولاد
و وقوع عقیقه و سور و ضیافت و تمتع یافتن از طیبات و مطعومات و شهوات
و لذات جسمانی و روحانی و اشباه مذکورات و اگر از و متولد شده باشد دلالت کند
بر نیکی و ثبات مهام و نیکی اسفار و پاکی دین و اعتقاد و دوستی با دوستان و همتان و رفع عداوت
و غفلت و نیکی نوم و عدم سرعت در حصول اشیا و نیکی عواقب امور و اگر از و متولد
شده باشد دلالت کند بر کثرت غموم و هموم و قبض خاطر و تنگی معیشت و ارزاق و نقص
امراض و طول مدت حبس و کثرت سحر و افسونات و کید و مکر و ظهور کتب و شفقات
و مضرت از خدم و عبید و مخفی ماندن اسرار و دفاین و اشباه مذکورات و اگر از و
صورت بسته بود دلالت کند بر بسیاری شغله و تفکر و تیزی ذهن و حدس و زیرکی
و کثرت مکر و حیله و محاسبه و مکاتبه و ثبات در مدلول الیه مذکورات و اگر از و
احداث شده باشد دلالت کند بر تدبیر و تصنیف و تعمیر عمارات و قبض خواطر
و کنت و غفلت و تعطیل و ترک تعطیل تحریک و نقد اشیا و حصول امور بعسرت
و کدورت و تحصیل امور ضعیف و ظهور اشباه اینها با ثبات و صبر و کثرت طول امل و
اگر از و احداث گشته دال بود بر تنویر و تشویش و برانگند کی در حواس و کثرت

ارجاف عازم

ارجاف و عازم شدن در امور با صواب و عسرت نقل و حرکت و ظهور مار قیمی و قطاع
الطریق و سردم کذاب و بدی منطقه و قصور در ثبات و مدت یافتن در اسفار و کثرت
فسق و فجور و امور مکروه و اگر از و متولد شده باشد دلالت کند بر کثرت عزت و رفعت
و نیکی نقل و حرکت و وقوع اسفار نافعه و نیکی مهام و مناصب و رفع کدورت و خشونت و کثرت
تکبر و تجبر و تحریک در امور نافعه و سرعت حصول مطالب اعلا مراتب و تمکن در امور سلطنت
و سخاوت و تواتر و اگر از و احداث گشته باشد دلالت کند بر حصول و وصول تمنیات
و سهولت و عدم عسرت در اتمام مهام و ترک تحریک و تنجیب و کثرت تمکین و وقوع انفعال
و استکام عقد و میثاق و ثبات در امور و تخمیر و تعطیل نافعه و تحصیل ارادت زنه و گرنجه
و رفع کدورت و خشونت و نیکی ضیاع و عقار و حمام و باغات و کثرت ابهاء و نیکی مهام
مهام و شرعه و اگر از و استنباط شده باشد دلالت کند بر فتنه و آشوب و اگر از و
احداث شده باشد دلالت کند بر خوف و بیم و ترس از فتن و شبیخون و غارت از جهت
میراث و شرکت و دفاین مورثان و منع از خیرات و تصالحات و ثبات در امور
مذکوره و کثرت امراض و موی و بسیاری حرارت و رطوبت و کثرت ظلم و ستم و دوری
منطقه و کردن مدبرات نا صواب و عدم ثبات در نیات و عسرت نقل و حرکت و دو
سنگ و اشباه اینها و چون ظاهر این مثلثات در احکام منظور و ملحوظات باطن منیر
منظور می باشد چه ظاهر دلیل ابتدای امور است و باطن انتها و این صورت مشابه جهة انقلاب
است چنانکه در ظاهر مثلثه این اشکال باشند لابد در باطن این مثلثه خواهد
بود دلالت کند بر کثرت کلی در اوایل و اواخر در امور و در اوایل
حال دلیل خروج و قلت ثبوت میکند و در انجام عکس این صورت و در جمهور صور

در تغیرات نقاط از حیث سیر

در مثلثات این نسق جاری بود هر عیب والله اعلم باب در تغییر نقاط و اشکال من
حیث السیر و القرب بدانکه نقاط را در رمل متحرک و حرکت هر حالت عارض میگشت
یکی حرکت طبیعی است که او را ذاتی گویند و دیگری قسری است که او را عنصری نامند و گاه
بود که نقطه از اول الی آخره حرکت طبیعی و ذاتی کند و گاه صوری و گاه مضاف
و حرکت طبیعی و ذاتی آن است که از مرکز عنصر خود بشکلی موافق الطبع در
مراکز موافق الطبع کند تا انتها چون نقطه آب از میزان طالع که شکل ... دهم و از آنجا
بنهم آید و با اول انتها یابد با شکال آبی و قسری صوری آن است که نقطه آب از میزان
طالع کند در بیوت مذکور باشکال مخالف و مخالف الطبع و این حرکت ...
موجب است کند و انتها یابد و مضاف آن است که نقطه حرکت مختلف در بیوت مختلف
الطبع و این حرکت ... و مقبول و مرکب و مقبول آن است که در بیوت موافق
الطبع و باشکال مختلف المزاج منتهی گشته و مرکب بر خلاف این حرکت است و گاه این
حرکت مرکب دلیل حصول مطلب و گاه عدم چنانکه ... از میزان حرکت نمود
و منتهی گشت در ثالث هم ... گوییم اگرچه حرکت قسری است در خانه اما بحسب عبور
حرکتش مضاف است ... از ... هم حرکت ... خانه مخالف است دوم
موافق و بحسب شکل از ابتدا و انتها موافق و در این خانه ماده طبیعی او همان ... است
چنانکه هم در اول ... و آب در دوم ... و در چهارم ... پس گوییم این نقطه در این حیز
هم طبیعی است هم ... و قسری و مضاف است من حیث الطبع و بحسب مبدا او هم
هما ... این صورت ... دلالت کند بر حصول مقاصد و مطالب
لیکن از عسرت و صعوبت ... از ... الیه مرکز ... ثالث

دانی واگر

در تغیرات نقاط از حیث سیر

حرکت طبیعی

قسری

مضاف مثلا

۳
یعنی
مخالف

۲
کاه مرکب شد

حرکت نقطه در غیر مرکز

در مرکز

دانی واگر این نقطه در این حیز ... منتهی گشته ذاتی جنسی است اگرچه بحسب اجتماع نقطه متحرک
و بیوت ... صورت ... و اما من حیث الشکل مشابهه یکدیگر هستند و این حرکت را
مخالف و مرکب گویند اما بحسب ... مضاف است که حرکت ... در میزان ... و ... در چهارم
انتها یابد هم به ... این صورت را هم گویند من حیث العبور و من حیث الشکل و من حیث
الطبع مضاف فافهم پس در این صورت دلالت کند بر مراتب اعلا مقاصد و حصول
ارتفاع از منسوب الیه مرکز ثالث در رابع و ثالث و گاه باشد که این صورت را صفت شکل
سازند و دوام شکل طالع میزان است و گاه ... در مثلثات با شکل ... و ... هم
... اگرچه این بحث او در ... ذکر کردیم و چون در این محل ... اعلام کنیم
چنانکه شکل طبیعی ... را در اول ... و شکل ... در دوم و شکلی که ... شکل
... و ... خانه در سوم و ... در چهارم و این اجتماعات را صفت شکل سازند
و احکام بحسب ... سعد و نحس و داخل و خارج ... استنباط نمایند و گذار شکل
در ... تمام ... برابر این صورت ... و آنچه ذکر یافت حرکت
نقطه است در غیر مرکز خود و گاه هر کدام در مرکز خود حرکت کند ... و گاه خارج
داخل ... و گاه داخل خارج با این صورت ... چنانکه آتش از مرکز میزان
به ... در اول انتها یابد ... و بحسب ... گوییم خارج ... است
من حیث الشکل اما من حیث العنصر خارج است چه بحسب طبع دلالت بر ... خروج
میکند پس گوییم که در ادای حال حرکت و سرعت ... و ... و در ثانی الحال
بواسطه حصول و ... مطلب از حرکت و سرعت ... که ... خارج شده
باشد ... این مانع حرکت ... در دوم ... سیکنند ... هم

ظاهر منجح مع بنکض جدم و فرد ما رسعد دوم سکهد و ربع نا ر دوم ظاهر بکهد با زوج
نار طالب زوج نار است چه دوم یکدیگر اند و بام طالب ام است به
سبب معنی در یک جهه واقع اند دربا بر حرکات و جمهور دلالت این شکل و طریق بلا شغ
ولازم است وکاه باشد که در یک صورت نقطه سعد هر گو و عکسش مفتوح کهد این اعتقاد
صاحب علی الوصیت چنانکه نار در ستیم به انتهایابد این نار سعد هو کهد بسبب غلبه
کیفیت زوج آب کنایه بر عم او ساکن صورت بند کوئیم کسی که نه
دشمن اید و مخفی کهد و دشمن او اعده کند بواسطه مال و دلیل الیه دوم و دشمن مخفی ظاهر
کهد از منیات سیم و چهارم بهر حال غلبه دشمن را بود بجهة عشق و محبت او را با اخوان و
خویشان عداوت اند و مال صرف کهد و عذر او لی بود وکاه باشد که ضد نقطه سعد هو کهد
بر خلاف مذکور چنانکه نار در ستیم به انتهایابد بر این صورت کوئیم
درین نقطه آب دشمن در باطن کند بجهة مال و منیات سیم و پنجم فهم وکاه باشد که نقطه
سعد هو کهد و دشمنش مفتوح کهد چنانکه نقطه آب در اول منتهی کهد به نار کنایه
برای وجه کوئیم شخصی که نزد دوست رود و دوست غایب حاضر کرده
از منیات سیم و دشمن در خانه او محروم و گرفتار بود و این صورت بجهة اتفاق و دلالت با ...
و احتیاج سکونت وکاه باشد که نقطه سالم سعد هو کهد با مفتوح و این صورت بلا ضرر
و بلا نفع باشد اما بجهة بقا و ثبوت نیکو بود اما بزعم جمعی نقطه در مرکز خود بشکل
اثر کرده و بزعم جمعی بشکل ساعی چنانکه اگر نار بود و اگر هوا باشد و آب
و خاک و نقاط در مرکز غیر سعد اسر اگر مخالف بود بضرر قریب و اگر سالم بود
و واگر مخالف باشند و والله اعلم فصل اول در معرفت احوال

در نقاط اشکنانه و اگر از این دو نقطه که در حمیر عقد شکل طالع سکهد و هر یک
که اقوی باشد نفس حقیقی بر من باشد بود و اگر اقوی باشد نشود نازه و اقوی نقطه آن بود
که در محل مناسب انتهایابد و بسبب عبور در محل سالم النفس بود بخصوص که انتقال
میزان سعد انتهایابد و هرکاه انجنیبی دلالت نتایج کهد لا شک آن نقطه نفس حقیقی
رمل بود لهذا آن نقطه را طالع ساخته احکام بحسب او را کوئید و نقطه ثانیه نسبت بر غروب
الیه خانه دوم بود و ثالث و رابع از رابع تا در اتمام باید مثلاً رمل زدیم و صورت رمل
این است نار از سبز دهم به نهم آمد و با اول انتهایافت این نقطه نفس
حقیقی رمل باشد این را طالع ساختیم در شکلی و سطر نار دوم است و بسبب زوجیت او اول
پس ضمیر مشترک بود میان نار اول و مستقبل و تکرار دوست در شکل اصلی کوئیم از متغیر
خود مرتبه و سلطانش در بطن بیت رابع واقع شده پس از عاقبت آینده از ملک و تمام
بهره رسد پس نار را در وسط طلب نجوم در مرکز عقد شکل یافتیم از حیث المزاج ضعیف
است اما آتش او از ترکیب یافته و این دو نقطه در تثلیث یکدیگر واقع اند و ... از حیث المرتبه
و بیت و چون نقطه نار در این جنس سعد هو سکهد و شکل منتهی بود میشود و این نار سعد هو
شد لا بد نار پنجم هم سعد هو خواهد شد و شکل پنجم میگردد و با ظاهر در دوم و دوم
است و در باطن در دو نقطه سیم است در باطن دلالت کند بر حصول ملک و تصرف اموال
آن بعد از کدورت و عداوت با منیات عاشر و چون عقوبت نقطه منتهی را طلب نمودیم در بطن
رابع یافتیم این نار در خانه آب واقع شده که دشمن نار است کوئیم دوست اسباب
ضمیر با دشمن در ساخته است بسبب عجز و زبونی او و دشمن بر او مسلط است و احوال غروب
الیه دوم طالع را از نار کوئید و ما بعد به الیه ثالث را از نار از رابع را از نار

در معرفت دو نقطه که انه

حکم از نیک و سلط
حیث از مستقبل

بیت ملک
و مقام

نار ...
در یک صورت
نقطه سعد هو
شود و عکسش مفتوح

نار ...
...
سعد ... کرده
بر خلاف ...

کاه نقطه
سعد هو کرد و دشمنش
مفتوح

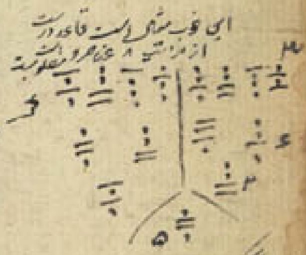
کاه
نقطه سالم
سعد هو کرد
با مفتوح

نقطه از ...
... کند

و همچنین نار و بعضی منجمان تربع را از ایام کویند که هر از نقطه طالع تا به تا در ایام
باید و جمیع حال اقوام و اقارب تحقیق کنند از نار چنانکه درین رمل در سادس واقع است
کوئیم بای او اقوام و منسوب الیه سائل معامله مال و ملک واقع شده لیکه قبل ازاین برایح
مراد چه نار است و بای چهارم با نار چهارم شرکت یافته و در ششم که ناظر رمل است
و در سایر نقاط این شکل جاری است و اکر بر لوازم و ده و نکاح به نار نار را طلب باید کرد
و مال شش از نار و اکر نقطه مذکوره در رمل موجود بود از وجود قوت و ضعف آن کویند
و آن نقطه را با طالع ساخته جمیع حالات و خصوصیات را از آن استنباط توان نمود
چنانکه مال زوجه و شریک و خصم از نقطه هفتم طالع کویند و مال شش از دوم آن نقطه و نقد
و حرکت از سیم و حال مقام و عاقبت از منسوبات نقطه چهارم او و حال فرزند را از نقطه
پنجم او و مال فرزند را از ششم و نقد و حرکت اش از نقطه هفتم تا آخر و در سایر نقاط
این شکل مرعی و جاری است و همچنین یک شکل شانزده که از را هم طالع سازند و مال شش از شکل دوم
او کویند و اقوام از شکل سیم چنانکه رملی زدیم برین صورت نقطه
نار از محمر مستقیم با ول انتها یافت و مال شش از شکل دوم او کویند و اقوام از شکل
سیم چنانکه رملی زدیم براین صورت تا آخر اشکال و بوت اما بطریق دور نقطه
و شکل چون نقطه نار از محمر مستقیم باول منتهی شده به و نقطه خاک از محمر رابع بهشتم
انتها یافت نقطه اول که مخبر ضمیر است از بر خاسته از و کذشته به
انتهایافت و مجموع مراتب ۱۶ است و در رمل مثلثی بود بس درجیز شانزدهم نظر
نمودیم بود چون خاک او ثوابت و پنجم است از خانه منتهی طرح ضمیم بیم به پنجم رسید و درین
خانه قرار داشت که نا نهم است کفتیم که ضمیر از خبر غایب است و چون نقطه خاک و
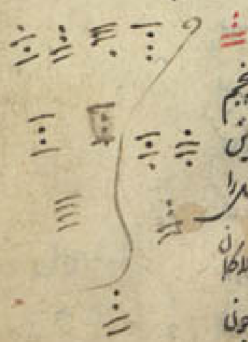
مطلوب بیده نمایاند

بجهة دزد



مطلوب بیده بکرداند و شکل هفتم در سیم تکرار کرده که در شکل اصلی است و در یازدهم تکرار
شکل کفتیم که این غایب از منسوبات سیم است و سائل امیدوار او و دلکه و نقطه نار
که متعلق حکم است مر مطلوبش است که در چهارم است و چون مراتب این نقطها را جمع
کردیم ده شده و در دهم نظر نمودیم بود او خاک اول است و خاک بهشتم منتهی شد
و او خاک سیم و مطلوبش در چهارم و نهم و در چهارم خاکش ثوابت و در دهم خود واقع
است کفتیم امید بر مراد از منسوبات عاشر و رابع با وجود سفر و چون این نقطه ضد بود
دلکه و ضعیف است بجهت که با مراد دشمنی و معارضی است از منسوب الیه سادس یا معلوم
صاحب دولت و دولت نقطه منتهی است که در شانزدهم واقع شده در خانه دولت
خود است و قوی حال است کوئیم از مدلول الیه پنجم دوستی و عطوفت یابد و چون در خانه پنجم
نظر نمودیم بود و درین بیت او را صاحب شرف و علو شمرده اند کفتیم که تا پانزده روز
دیکر این اعانت و دوستی بدرجه ظهور رسد و چون عدد مراتب را منظور ساختند پنجده عدد دلکه
و از پنجده روز هم خبر دهند والله اعلم فصل نهم دیکر در سنه خمس و تسعین و تسعمائه
رملی در مجلس بهشت آیین بجهة نواب کامیاب همایون اعلی سلطان عباس خلد الله سبحانه
از مشهد مقدس بدار السلطنه قزوین زده بودند صورت رمل این است
چون نقطه نار از دوم بچهارم رجعت نمود و نقطه هوا از چهارم به پنجم
و نقطه اول که ناطق بر ضمیر است در طمل از سیم است که نار دوم انتقال نمایند و این
نقطتین بحسب دور تمامند در هشتم بر یکدیکر واقع اند بعرض رسانیدند که صاحب رمل را
خوف و رجا واقع است چه دلالت میکند که از کسی که قبل ازاین امید داشته حالا کان
دشمنی و ملکه چه نتیجه این شکلین است که در یازدهم و در دوم هم رمل است و چون

بجهة خوف و رجا
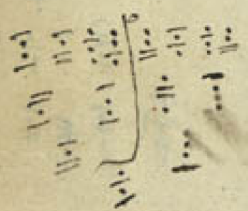


نقطه از دوم بچهارم رجوع نماید از قدوم او بشهری دیگر دلالت میکند چه شکل هفتم
در چهارم قرار گرفته و شکل دوم در هشتم این هم دال است برآنکه از قدوم غایب خائف
باشند و باز در عرض رجعت این نقطه از بیت هفتم است بمکان هفتم این اشتراک هم
دلیل خصومت غایب گشته و چون این صورت خفیف المرکز در بطن پنجم حادث
میشود معروض رسانیده که این غایب فرزند است و از او خبری بسمع شریف اشرف در یوم جمعه
گذشته رسیده و روز دوشنبه آینده هم خواهد رسید که دلالت بر نقل و حرکت و شرکت
آمدن غایب کند که خوشحالی طرف اشرف اعلی راه یابد چه صاحب پنجم در هشتم و دوم
واقع اند و چون نقطه بهوا دال است بر حکم از چهارم به پنجم رجعت می نماید ازانکه بباد
حرکت اول با دوم است و ثانیا هفتم و این صورت دلالت بر نقل و حرکت میکند از شهر
و مقام بواسطه اخبار رمز چه خاک اول به مربیاد ششم می نماید در طول و عرض و این
صورت نقل خفیف میکند و در حقیقت با دوم بباد هفتم منتهی میگردد و دلالت بر قدوم
غلام می نماید در روز مذکور که سبب نقل و حرکت و سفر نواب همایون گشته و باز سؤال
فرموده از ضعف و قوت صاحب رمز بعرض رسانیده که حال او دلالت کند بر قلت قوت
صاحب رمز و چون به پنجم میرود این صورت بنابر شخصیت که محبوس شده و از حبس
بیرون آید و نهایت قوت گیرد چه صاحب پنجم این صورت را حافظه فرموده اند
کمال تعریف کرده اند از جمیع ولایت و رای این نواب سعادت و اقبال فرموده
که در تاسع است و او خالی از ضعف نیست بعرض رسانیدم که این دلیل بر قوت
اوست در سفر که صاحب عشرات در بیت خود و در سکن شرف واقع شده
و چون با ضرب نماییم میشود که صاحب نهم و دهم است در برج و در سکن

وخانه شرف

وخانه شرف اوست و چون را با ضرب نماییم میشود که در عاشر است و آن شاهد
فتح است که در اکثر کتب معتبره مسطور و مذکور است و در اکثر رسایل رقیه نوشته اند که چون این شکل در مراکز
مولود واقع شود که نتیجه صاحب جسم گردد خاصه که طالع است مه لوا اليه مذکوره از قوه بفعل
آید سیما شکل خانه مولود و این اقوی شاهد است در جمیع مولود و چون اگه از چهارم به پنجم
رجعت میکند با است که با میشود و این شکل در این خانه ۶۶ عود دلیل معروض
گردانید که شکست و شکوه یوم دیگر او را نهایت قوة و تسلط میرسد و دشمنان در مقام
دوستی و عطوفت در می آیند و ابتدای قوس در اوساط خاک و خاک که طالب
و مطلوب هم برابر اند دیگر صورت رملی که بولی ... جهة کیفیات احوال سلطان حمزه
میرزا کشیده و صورتش این است چون نقطه از چهارم بششم
انتها می یابد از آتش به پنجم به آتش هفتم این صورت دال است برآنکه از خبر غایب میرسد
چون خاک دوم بباد چهارم تبدیل می یابد این هم دلیل قدوم شخص است در مقام و چون
آتش با میشود در طول و عرض دال است برآنکه سؤال از بیاض شاهی و منجمان عاشر افتد
و چون نقطه احکام در دوم انتها می یابد که آب پنجم است و مشترک میشود در عرض
بجای که باد ششم است گفتیم که خبری در راه است و روز یکشنبه آینده ساعت چهارم
و پنجم خبری میرسد و سه ساعت روز سه شنبه ترکی سرخ چهره زرد ده میانه قد سوار بیاید
که در روی او زخمی باشد می آید و پروانه سرخی همراه آید و مشتمل بر تسلط و تعظیم بر خصم
و حمایت عظیمی از قوت بفعل آمده چون روز یکشنبه و خبری اجمال بهمان نوع آمد و در روز
سه شنبه همان شخص آمد و پروانه که اشرف مشتمل بر فتح و نصرت اقلو و رملی دیگر
بجهة احوال عثمان پاشا کشیده بود این است چون نقطه از ... ششم

پاینده خواهد بود او سلطانیم

احوال



بجهة احوال



انتها یافت و این هم است که منتکس میشود کما کی چهارم و این نقطتین در زیر هم قرار گرفتند و تکرارش در دو ملو هم شده پس دلالت میکند که ضمیر بجهة غایبی ازدشمن نجبه است و چون نقطه حکم هم هشتم میرفت و نقطه خاک و آب در هشتم گیرا بوده و مرجع المرکز هشتم خانه موت و فوت است و در ملو هم که عمق و منظر است تکرار کرده پس گفتیم که این رمل بجهة غایب است که مریض است و عنقریب او را موت خواهد رسید وچون بنجم این نقطها طلب نموده بجهت در آب بود که در هشتم است گفتیم که علامتش دوازده روز یا پانزده روز میرسد و خبر غایب بسو تحقیق میرسد و آخر روز پنجشنبه در ملو هم بود که خبر موت او را آنحضرت رملی دیگر بجهة حضرت صاحبت احوال وزارت پناه اصفی بهی بنبیرا اسکندر الله وزیر اصفهان کشیده و صورت رمل این است

چون در مرکز عقد کمیت بود نقطه بایش از طالب خود گذشت و باز در طالب مطلوب گذشت بعوای انتها یافت و مطلوبش در چهارم یافت شد با نقطه منقوی و حاکمش همان نقطه منقوی است حاکمی در نهایت استقلال و استیلا در یک محل رش مفتوح میشود و نقطه مقوی و مطلوب ظاهرو باهر سکیمه و در مرکز دیگر ابش مفقود میشود و نقطه طالب منقوی ظاهر میشود که در مکان عشر است و در این مرکز ابش مفتوح سکیمه و نقطه حاکم یافت میشود و باز نقطه از طالب خود میسکند رد و باز طالب مطلوب رسیده باب اول میرسد و از ادراج شده هشتم انتهو میرسد باب و حاکم این نقطه آب است که در هشتم است پس این نقطتین مذکورین نفس حقیقی رمل اند و از علامات این دو نقطه خبر و احکام استنباط میتوان نمود پس در مطلوب این نقطه نظر نمودیم در بطن بهی منقلب یافت شد مع متقوی که آب و خاک و جار او را و ملو پس گفتیم که بجهة حصول اسید از غایب خاطر اصفی بهی منالم

دوخفا ذات

احوال

دخوفناک است و امید و مقاصد با التمام برآمده و دشمن جانب ایشان را گرفته و جانب ملازم و خدمتکار رو بر خلاف توقع و دوستی منعقدیم رسیده اند لو و اغانت کلی بظهور آمده چه دشمن نقطتین مذکورین یکی در طالعت و یکی در هشتم و این بار که عقد لب است معقود سکیمه و در بار دهم است که خانه اسیدو دوستان و سفر ان با پادشاه است گفتیم که آخر روز یکشنبه که ساعت تمام بجهة بسته خبر قدوم غایب ملازم بسمع شریف میرسد و در ساعت از روز دوشنبه میسکند رد و خبر ظفر میرسد از از دو متعلق یکی از آن دو ظفر ملازم قدام است و یکی ملازم حاکم است بلند قامت باریک ترکیب زرد موی که در منبر اوزمی است و ملازم خدام هم در صورت مشابهت باو و دلکو و جامه سبز پوشیده و چهار رکاغدی از او در ظاهرا و چه پنهانه و یکی از آن دو که ظاهر است از خویشان است و یکی بجهة استمالت و چه پنهانه بجهة غرامات رابع که امور مملکت است و یکی بجهة ملازمت و باقی پنهانه چه در بطن خامس و سادس یافت میشود سخن مخصوص و از مضمون یکی از این نامها تعویق مهمی یافت میشود واسطه مراتع حیف نه ساعت از روز یکشنبه گذشته خبر قدوم این دو کس بسمع شریف وزارت پناه اصفی بهی رسیده علی الصباح شهور واحد شده خلعت و ما جا چانکه ذکر یافت آنحضرت رملی دیگر بجهة ذات حسینی قلی سلطان شلو کشیده صورتش این است چون نقطه ... از از برخانه کنار حرم است و نمار رسیده که هشتم است در دایره سکن و از آنجا جار رسیده به یازدهم و از هشتم مراجعت نمود به هشتم منتهی شد جار و نقطه آب از بار دهم آب رسید از یازدهم به هشتم رسیده و منتهی شد و این حرکات تمامی دال بود بر طلب کشته پس گفتیم که طلب کشته گشته اند و این جوان شکار

وچون این نقطه آب ــ جبار ــ اشتراک می باید کفتیم که بر نح شکار است کفتند
که بار دیگر کعبه ایم کفتیم اول بجانب شمال بیرون رفته بعد چون فوت شده بجانب
جنوب رفته او در روز سه شنبه هفت ساعت روز فوت شده چون و الله ساعت
از روز سه شنبه بیکذرد و کس می آید او را کرفته تسلیم ملازمان سر نماید بحیلی که یکی از آن
دو نفر خالی از حسن و صورت نباشد والله اعلم صورت احکام مع اشکالی را بنابر بهبوت
بندی بیان نمود تا از توضیح و تشریح آنها حظی وافر و نفع کاملی یابند و این کمینه را
بفاتحه بخیه محظوظ و مسرور سازند **فصل چهاردهم** در احکام سیر اشکال و

در احکام سیر

این بر چند نوع است بدانکه در رمل نظر نمایند در اشکالی که متعلق است بکانه هر طلوع اول
طالع سازند تا او را حرکت دهند تا که انتها یابد در حرکت اول بهر خانه که منتهی کفت
حال ها ل و منسوب الیه هم را از آن کویند و عدد او را با عدد شکل منتهی بر جمع نمایند
و طرح کنند بهر خانه که انتها یابد حالت ثالث و احکامش استنباط نمایند و همچنین
عدد این شکل را با عدد شکل اول جمع نمایند و حرکت دهند حالت رابع او منسوب
الیه رابع را استنباط کنند و همچنین تا شانزده حرکت کنند و این را حرکت دوری
کویند و احکام کلی استنباط توان نمود و این طریقه در احکام های عالم مغیبه است و بعضی
تا شانزده های احکام بر سیر اشکال کویند و این بطریق تسییر درجات طالع است در
نجوم چنانکه بعضی احکام را بطریق ثلثه کویند چنانکه سه شکل از تسییر بهر خانه استنباط
بعد شکل خانه صاحب خانه و نتیجه و این صورت خالی از صعوبتی نیست در احکام اما اسهل
اعمال در احکام مطلبیست که اجهات صحیحی استنباط توان کرد که چون تسییر بمحلی قرار
کیرد شکل منتهی سیر را در اول نهند و صاحب خانه را در دوم و نتیجه را در سیم و شکل طالع

بحسب مرکز مفتوح

بحسب مرکز مفتوح باشد و سازند و نتیجه از آن در رابع و این اقهات نحو صحیح بلا سقم
و آن را شانزده شکل نمایند و احکام کلا بوجه هه استنباط نمایند چنانکه از تسییر اشکال
شانزده امهات احداث محقق و این طریقه تسییر غایت ضبط و خوبست در احکام
و نزد جمیع علمای این فن معتبر است **نوع دیگر** تسییر اشکالست از مرکز عقد کل که آن را
بسط میزانی کویند و این طریق هم خالی از حقیقت نیست چه جاریست در جمیع بیوت
شانزده کانه و اشکال شانزده کانه و طریقش آنست که شکل میزان را در جهات
ضرب نمایند و نتیجه را شرح بحسب کویند و شکل میزان را بشکلی که استنباط کرده بحسب افتتاح
یا انفطار از رمل انوار تغییر کویند و شرح آن را نیز بحسب افتتاح یا انفطار انوار شرح کویند
بعد از استنباط اشکال ثلثه از شکل میزان هر یک از اشکال اربعه اصل که تر باشد
در ذات افراد و ازواج چه شانزده حرکت از وجه عدد افراد نقطه خفض و ازواج نقطه
خفض و افراد و ازواج و حرکت عدد صرف مستنبط کرده تا منتهی شود بکانه از خانهای رملیه
و در انتها هر یک از این اشکال اربعه مذکوره سه شکل دیگر استخراج کرده بطریقی
که از رمل میزان استنباط شده بمقتضای عنصر خانه و این تسییر بمنزله تسییر درجاتی کواکب
است در برج و طالع چه اکر درجه طالع و سایر بیوت در زایچه مشخص کردد ام تاثیر
درجات و قوانح بمحلی رسد احکام نجومی استنباط توان کرد کما هو حقه و در اعمال رملی
هم این نسق و طریق لازم است نه الجمله امور عالمیان از سه وجه خالی نخواهد بود اعلی
و اوسط و اصغر و سه شکل مناسب این امور یافته اند اول ــ که سعادت اعلی اشراف
با اوست چه صاحب برج شرافت در دوم ــ که سعادت اخروی با اوست که اعتدال
چه صاحب برج رابع عشر است سیم ــ است که صاحب فکر و وقوع است بحجه میت

بسط میزانی
شرح و تقریر و تاویل

سادس و چون جمیع مراتب است اگر مرلو از سعادت اعلا مراتب است پس در هر صورت
از صور اربعه مذکوره یافت شود دال باشد بر حصول المطلب اگر در حرکت اول یافت از یقین دلیل
شود آن امر بظهور آید عنقریب بی حرکت و تعب و سعی و اهتمام خود هر روز حصول
بپیوندد و اگر در حرکت ثانیه یافت شود باعانت دوستان و همنشینان با تعرف مالی از حیز
عدم بمرتبه حصول بپیوندد ~~و اگر در حرکت ثانیه یافت شود باعانت دوستان و همنشینان~~ د ۳
بسعی کسب و اگر در سیم بود بجهت حرکت و سعی علم و اقوام و عشایر حاصل شود و اگر در حرکت
رابع بود بجهت ملک و مرد و اهمیت و تکمیل در تحت حصولش ممکن بود پس اگر این اشکال ۳
مذکوره در مرکز مراکز تکرار کند ضمیر از آن خانه باشد و تکرار اگر در مراکز معقوده کند
سیما عاشر و حادی عشر و بعده خامس و تاسع دلالت کند بر حصول المطلب المقصد ع
بر وجه اعلی و اتم پس درین حرکات که اهل این شکل متعلق ضمیر استنباط کرده ام از دلیل حصول
المطلب اجتماع سعادات اشکال ثلثه مشترکه چنانکه در مرکز میزان بود بسط کردیم بعض
صاحب خانه که طرح است حرکت عقله شد چونکه مرکز آب است آب اجتماع را بستیم
و اب عقود که بسته بود کشودیم این اشکال صورت است پس سیر
شعر فی اشهاسها نه چهارم یافت و در استخانه بود و از بسط اشکال اینها صورت است
پس گوئیم سعادات ثلثه مذکوره از این حرکت صورت می یابد
مع متعلقات ثانیه و چون شعر مشهور به معنی در هفتم تکرار شده دلالت کند که ضمیر
از منسوب الیه سابع است و هریک از این شی و شرح و تفسیر و تا و بین در تثلیث یکدیگر احکام
واقع اند در سکنم طول و این بمنزله حد است دلالت کند بر کمال سعادت و وقوع عطوفت
دو دلو و الفت و در کار چنان هر یک از این حرکات در حد طالع یا خانه ضمیر واقع شود

ازان قسم نامه

ازان قسم نامه حکم کلی از سعادت و نحوست و تکرار و شواهد و نظران نماینده چنانچه در منتهی
مذکور چون نا محتکر در حد طالع اصلی واقع شده چه طالع رابع است حیث الیت در اشکال
در تثلیث یکدیگر من حیث الکل و اوفی حرکات نیز لیسه درین عمل آنست که اشکال تا مراد
یافت شود در حد هوا او تماز اربعه یا خانه مرلو چه اگر مرلو از عاشر است و حرکات یکی از
اشکال مذکوره منتهی است عاشر است لاشک مرلو بمرتبه حصول بپیوندد بتخصیص با اشکال
قابله با حد هو مذکوره و چون احکام بر خصوصیات سال آینده نویسند بمقتضای حرکات
شانزده کانه استنباط باید نمود چه شانزده حرکت از وجوه افراد نقطه و ازواج و حرکت
علو حروف مستنبط کرده و هریک از این حرکات را چهار حرکت لازم است حالات منسوب
الیه طالع را از حرکت اول استخراج باید نمود و ثانی نیز از ثانیه تا آخر بیوت اثنی عشریه
و چهار رابع را ثانیه باید ساخت چنانکه مشهور است و درین عمل در هر سال احکام صحیح
استنباط توان نمود و اگر بجهت خصوصیات احوال شخص نسبت کند تا شانزده سال احکام
توان گفت چنانکه هریک از این حرکات شانزده کانه را سالی علیحده سازند و احکام کلی
از آن رهی استنباط نمایند از هریک از این اشکال کماه تمام و این عمل بسط نیز از بجهت
استخراج اسمی و خبایا و دفاین نهایت مفید و معتبر است اگرچه این قاعده قوانین را هیچ
استادی بیان نکرده اند و مخفی داشته اند از اصحاب و بطلبه منتشر و خاص معروض داشتیم تا طالبان
این علم را فایده کند و موجب دعای خیر در حق این کمینه که هوشنگ داند الله الغفور اما حرکت
دیگر چنانکه در ذات اشکال و در آن حرکت سه صورت لازم می آید اول حرکت
دوم شکل سیم نقطه چهارم مرلو درین حرکت مقاصد بسیار هر بر حصول میرسد اول
استخراج اسم دوم علو سیم احکام چهارم ضمیر پنجم دفاین ششم حبس و طریق و فال و

این عمل آنست که در ثالث حرف ذات او جیم است چون در ششم واقع شود حجحط و
ودر هفتم جدیبه ودر هشتم جهیبه ودر نهم جوجیج و که در دوم حرف ذات او بست
چون در چهارم واقع شود ببنبل ودر پنجم بجو ودر ششم بلبح وبنابر اشکال را اکسیر
لازم آید در بیوت ثلثیه از این حرکت طول وعرض وعمق یافت میشود چنانکه حرکت
اول طول باشد وثانی عرض وثالث عمق واین در دوایر خبر تام است چنانکه
طوالتنا مسلطی باشد طولش هشت ودر سیم طولش همان هشت وعرضش یک ودر چهارم
طولش هشت وعرضش دو وعمقش چهار وجوهر معادن وحیوان ونبات سیم مفهوم شود
واحکام از این دایره چنین گوینده که هر شکلی در غیر شکل خود باشد وطرح از میزان
باوریه با نقطه با ومنتهی شکل آن شکل را در اشکال که واقعند در بیوت طول وعرض
وعمق او ضرب نمایند واحکام کلی از آن استنباط نمایند فرضا چون نقطه از میزان در ششم
به منتهی شکل او را شکلی که در چهارم واقع است ضرب نمایند وحاصل را با هشتم وحاصل
دوم طرح نمایند نمایند آنگاه که سیر شکل احکام کلی استنباط باید نمود فهم وچون
هر یک از این اشکال عمقش از ده در گذرد عدد ده را طرح نمایند

باب یازدهم

در بیان استنباط احکام از شکلین طالب ومطلوب که اوراجوده نامند چنانکه شیخ
المحققین وقدوة المتأخرین محقق طوسی قدس احکام بر این دایره نوشته اند بواسطه
صدقیت این شکلین نسبت به دیگر اشکال کلی ودو شکل را استعیر ساخته اند بجهت درست
آمدن موازین وجمیع را از پانزدهم بنهم آورده اند و را از نهم با پانزدهم برده اند
واین غایت جهد ونهایت سعی میزان اصل این دایره آنست که اقطاب وجهات
او صحیح باشد وهر قطبی را که در یکدیگر ضرب نمایند احداث شکل چنانکه در اوایل کتاب

ذکر یافت

ذکر یافت وارباع هم متساوی باشد حال آنکه اگر در نهم باشد از ضرب اقطاب خلاف
بهم رسید که در موازین ارباع هم خلاف واقع میشود پس در هر تصنیفی که این صورت
یافت شود صاحب کتاب اطلاعی از اوضاع رملیه نخواهد داشت وجمیع در پنجم قرار
قرار داده اند و در ششم ودر این عمل سیم سقمی معلوم میشود چنانکه شکل سیزدهم چنانچه
که در پنجم واقع شود وچهاردهم ودر ششم تا شکل پنجم در سیزدهم وششم در چهاردهم
شکل نتواند یافت وباز میباید که دایره رمل حسب الاوتاد والجهات متوازن ومتساوی
باشد ودر جمیع حدود واقطاب مساوی چنانکه تثلیثات که عبارت از اول ونهم وپنجم ودوم
وششم وسیم ودهم وچهارم وهشتم هر ربعی از ارباع در ضرب موافق باشند چنانکه
از ضرب اوتاد اجتماع ونبات احداث میشود واز ضرب نبات با متولدات
واز متولدات با زایدات واز زایدات با اجتماع وباز شکل اول را
با ۱۶ احداث کند ودوم را با پانزدهم وسیم را با چهاردهم وچهارم با سیزدهم
تا همچنان نقطتین قطبین بهم رسد وباز هر ربعی را با سیم خود چون ضرب نمایند
شود با چهارم خود وباز میزان اجتماع ونبات است ومیزان متولدات وزایدات
وباز در اوزان دوایر کلیه است که از اقطاب احداث کند وگاهی که
در پنجم و در ششم باشد خلاف بظهور میرسد آنکه بتخصیص که در نهم باشد و
در پانزدهم وصورت دایره این است

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸
۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

بعد از تمهید این مقدمات میباید دانست
که هر شکلی هشتم یکدیگر را طالب است چنانکه را و را وقس علی هذا وچون
شکلی در طالع واقع شود مطلوب او را در هر طلب نمایند که موجود است یا معدوم

در بیان الکلام
در قول خواجه نصیر
طالب ومطلوب
قسم دیگر در باب حکم

اگر مطلوب از دو اخلاط بود و شکل مطلوب در ضرب است و در او تمام باشد دلالت کند بر حصول مقاصد
و مطالب استقامت و کمال مهام حسب المرام و اگر در مایر بود دلیل توسط در حصول امور
بود و در زایجات دلیل علت حصول مطالب بکره بیش اگر مطلوب از دو اخلاط
بود و شکل مطلب خارج حصولش متعذر بود و عکس این صورت هم متعذر است در حصول
مطالب و اگر منقلب بود بعضی از مطالب بر آید و ثابت در توقف افتد و سعد
باسانی و نحس بعسرت و مشقت و جمعی شکل مطالب را با صاحب خانه ضرب نمایند
اگر شکل مطلب مشابه حاله باشد آن نتیجه را در مربع منبع دلیل حصول مقصد دانند خصوصا
در اوتاد یا خانه ضمیر و برعکس جمعی بخانه شکل مطلوب نظر کنند که شکل مشابه مقصد
واقع است یا مخالف یا اگر از نتیجه او با صاحب مرکز و احکام مطلق استنباط نمایند
در حصول و لا حصول و بعضی آن را مراد و نمایند از اشکال طبع یابند چنانکه اگر شکل
مطلب خلاف مقصد مراد بود و او با صاحب مقصد مرکز ضرب نمایند اگر نتیجه در
مرجع باشد و مشابه مقصد بود و در خانه منسوب الیه ضمیر بود دلالت کند بر حصول مطالب
و اگر موجود باشد همچنین در مراکز نتایج باید رفت انتهی تحقیق بخانه مقصد بشرط
حصول شکل مشابه مراد و اگر در تمام شود و شکلی مشابه یافت شود دلالت کند بر
عدم مقصد مطلقا چنانکه در زایجه مراد از منسوب الیه مرکز عاشر است
و مطلوب طالع است و در زایجه موجود نیست در موضعش
است از نتیجه احداث میکند و در زایجه موجود نیست و در مرکز او واقع است
۲ و از نتیجه احداث میشود جای را دارد همان احداث میکند که
صاحب هشتم است و جای او را دارد که نتیجه میشود و این دور تمام شد با عدم مراد

در حصول مطالب ... با صاحب خانه ضرب کند

صورت زایجه مقصود [illegible]

برخلاف این امر

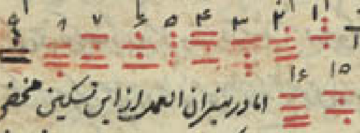
برخلاف این امر که مراد و مطلب از دو اخلاط است و از بهر ملوک و سلاطین
چون شکل مطلوب است و در زایجه موجود نیست جای او را دارد از ضرب
میشود و در بیت عاشر است و با صاحب مرکز ضرب نمائیم همان میشود این دور
اتمام یافت با حصول مطالب استقامت فتفهم اما در بیان استنباط عدد از این
اشکال حق آن است که در پنجم و در ششم باشد در عدد کفاف و تغییر هیچ لازم نیست و هر
شکلی در مرکز اصلی خود همان عدد دارد که مخصوص اوست و او در آن خانه صاحب آن
عدد است و بر آن خبر دهند از حصول مطلب بهمان عدد این عظیم ترست در احکام
پس هرگاه شکلی در عدد خود واقع شده باشد اگرچه دخلی بخانه مراد داشته باشد ترک را
خبر باید داد و اگر شکل در حصول مراد و اگر در شکل باشد در خانه عدد واقع شده باشد
بعضی گویند هرکدام از این اشکال که اقرب است [illegible] ضمیر از آن عدد گویند و بعضی
گویند که اقوی را اعتبار نمایند پس اگر شکل عدد مکرر شده باشد اگر فرد ترشح باشد
از شکل خود عدد نقد از او یکی کم کنند و الا افزایند و با عدد اشکال در بیوت دیگر هر شکلی
در شکل بزوج عدد با فوق خود دارد مع عدد خانه غیر از [illegible] که ما فوق هر شکل همچنین
تا آخر بیوت در شکل خود این عدد دارند و جهی دیگر چون عدد هر شکل را در نقش خود
ضرب نمایند و عدد خانه را بر او افزایند و تنصیف نمایند عدد آن شکل شود و این
اشکال در حکم خود صاحب این عدد باشند و چون از مرکز حقیقی بالا یا شیب شوند
در عدد متفاوت گردند چنانکه اگر فوقانی شوند عدد نقد را بر خانه افزایند و اگر تحتانی شوند
کم کنند چنانکه در خانه سوم صاحب ده عدد است چون بخانه پنجم زاید آمده
بر عدد خانه که شش است افزودیم شانزده شد و چون بدوم آید [illegible] که عدد نقد است

در بیان عدد در ارکان اشکال [illegible]

مثلا

دایره بروج

بعدد خانهٔ دوم که سیزده است افزودیم پنج شد و در اول سه خانه آمده بر عدد خانهٔ اول
که یک است افزودیم چهار شد پس هر شکلی از اشکال در خانهٔ اول چهار طریق است و چون
اشکال از مرکز خود متوجه شده شدند در عدد یک هستند چون در پنجم که عدد تحتانی شده
از پانزده که عدد خانه است یک عدد کم کنیم چهارده شد و در ششم نوزده و در هشتم بیست
و پنج و قس علیها و دایره این است

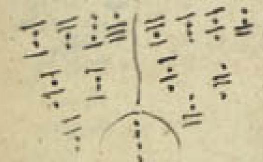


اما در میزان العمل از این تسکین مخفی
نماند که هر شکلی را که در خانهٔ میزان معتبر است چنانکه در دوم میزان او فرد الفرد
و در سیم زوج الزوج و در چهارم زوج الفرد و همچنین تا آخر بیوت و در غیر
شکلی هم در غیر هم میزانی دارند چنانکه در چهارم میزان او زوج الزوج است
و در سیم فرد الفرد است پس اگر شکلی در خانهٔ خود واقع شود و میزانش موافق میزان
خانه باشد دلالت کند بر موافقت و ثبات در امور و حصول مرادات اگر این صورت
در پنجم و نهم بود دلالت بر تمام دوستی کند و اگر در سیم و یازدهم بود نیم دوستی و اگر چهارم
و دهم نیم دشمنی و اگر اول و هفتم تمام دشمنی و اگر در دوم و ششم و هشتم و دوازدهم
بود دلیل ناتمامی و هام باشد مخفی نماند که مقاصد عالمیان منتهی میشود به دو قسم که اتصال
و انفصال است اگر مطلب از اتصالات بود اسد و فاکه تا علو امر بود و اگر
انفصال بود نه دو صحیح اتصال میزان سفلیین بود و انفصال علویین علویین
روحانی و سفلیین جسمانی فافهم اگر از آنکه را در دو نقاط معشوق بود میزان
تثلیث در عمل آورند و اگر از آرام و عیش بر و اتصال صحت و حصول رجا باشد
میزان تسدیس در عمل آورند و اگر مراد از زراعت و عمارت و مناصب و ملوک

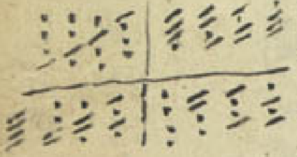
فرد الفرد زوج الفرد فرد الزوج زوج الزوج
هذه الصورة في علم الاعداد والطبايع اهم
۱۱۱ ۱۲۱ ۲۱۲ ۲۲۲
و في تحفة علوم حجة

وامرا

و اجداد و اموال بود میزان تربیع در عمل آورند و اگر مراد جمع و جدال و دعوا و خصومت و شرکت و غایبان
باشد میزان مقابله در عمل آورند و اگر مراد از بیع و طلب اموال باشد دوم و هشتم را در عمل
آورند و اگر از مرض و عبید و دواب و تجس و محن بود ششم و دوازدهم را در عمل آورند اگر
چه در اول این کتاب ذکر یافته اما اینجا مثالی بیاوریم و طلی زدیم بر این وجه
مراد از اتصال معشوق بود شکل پنجم و یازدهم در عمل آوردیم مع شرکا
پس قبض الداخل از دو فرح احداث شد بر این وجه عرضا پس
دلالت میکند من حیث النقط بر کثرت اعلام آنجا و حصول مقاصد بر وجه اتم
و اکمل و من حیث العدد زوج الفرد است و من حیث العدد فرد الفرد فهم در جمیع
اعمال این مثال کافیست و طرح در این عمل شش است والله اعلم **فصل اول** در معرفت
اعمال متفرقه در طلبه فایده در معرفت نوبتیه از اول روز تا سه ساعت از آن تا چهارم گویند
و از چهارم ساعت تا هشتم تا خانهٔ هشتم گویند و از هشتم تا دوازدهم تا آخر روز اگر در
ساعت باشد اگر بیشتر یا کمتر باشد از اول تا چهارم از طلوع آفتاب تا چاشت و ربع
ثانی از چاشت تا ظهر و ربع ثالث از ظهر تا عصر و ربع رابع از عصر تا شام و قول الصحیح آن
که مراکز نار را حوت سا دند و احکامش را تا چاشت از آن گویند و مراکز هوا را ظهر نظر انحطاط
تا ظهر و مراکز آب را از ظهر تا عصر و مراکز خاک را از عصر تا شام و همچنین آتش از مراکز نار
بردارند احکام تا ظهر گویند و آب از مراکز آب برگیرند تا عصر گویند و خاک از مراکز خاک
برگیرند از عصر تا شام گویند غیر از همه این مقدمات بباید دانست که دلالت شب را از
بطن دهر گویند چنانکه اشکال را از احوات اصل فرض کنند و ثابت را ثابت
و منقلبات را با منقلبات و زایدات را با زایدات و اوقات شب را علی الترتیب



در معرفت نوبتیه



از آن گویند چنانکه مشتری و زحل و اگر نقطه از مراکز برگیرند و شکل را حق و عقده نمایند چنانکه
آنچه از مراکز را اخذ کنند شکلی که استخراج کرده‌اند ارش را مفتوح است سد نمایند
سد حرکت مفتوح کنند و اگر از مراکز هوا آتش را و از مراکز آب آتش را و از
مراکز خاک آتش را حق و عقده نمایند متغیر گردد و احکام لیلی از آن گویند مع تکرار
و شواهد و نواظر شد در هر روز چون امهات این باشد ∴ ∵ ∴ ∵
گوئیم از اول روز تا چاشت احوال بفرح و حضور و سرور گذرد و از زوال و ربیع آید
و از تمام بظهور رسد و در صحبت و مجلس زنان و دار و بزرگی با مرد و اصیل در زیر دست
تو نشسته و زنان در بالای دست تو که صاحب خانه بود و از آن انواع خوشحالی بظهور
آید گوئیم که آن زن فرزند زن اوست چه زوج خاک و پنجم است در عرض که زوج را هفتم
شده در طول و باد فرد هفتم شده در طول و باد فرد هفتم که خاک فرد هشتم شده در عرض
بواسطه اشتراک این نقطتین گویا خوف از خصمی یا غایبی یا دزدی بلکه و بجهت اشتراک
آب هفتم با خاک اول گوئیم دوستی با صاحب زن سکینه بواسطه دلالات سابع و چون
خاک هفتم با خاک چهارم اشتراک می‌یابد بجهت ملکی که مشترک باشد اندک خصمی واقع شده
و جمهور حالات رملیه این حالت دلکو در احکام آنچه در ربع اول مذکور شده در ربع
ثانی هم بر این منوال مذکور و بسط رتوان ساخت اما از چاشت تا ظهر که حالات او
از پنجم تا هشتم گویند چون تا ربستیم تا هشتم اشتراک یافته گوئیم که خویش و یا برادر
و طلبات سیم او مریض است او را تفرقه و جوکش واقع کند بجهت عبارت و یا بجهت پشیمانی
غمگین است غمی که بکار رنده برآید و بواسطه اشتراک باد خوفناک است بجهت مریض
و کشته و بجهت اشتراک زوجین خصومت افتد بجهت ملک و مهر و دلالات رابع

اما همچنی ثانیه

اما همچنین ثانیه و چون خاک سیم و باد ششم مشترک می‌شود غمگین است بجهت سحر و مرض و کشته و
دلالات ثالث و در باب اربع این نسخ مرعیت در احکام بوقیه فایده در اشتراک
نقاط در سیر نقطه در طول و عرض بدانکه چون نقطه در خانه انتها یابد جمیع مشترکات علیه
را منظور باید داشت چنانکه آتش در اول منتهی گشته از مستقیم پنجم و نهم که سیر دهم را
نقطه باید داشت و نظر باید کرد در سعادت و نحوست افلاک مشترکه بجهت مغور و سیعی آن
نقطه را هم منظور باید داشت گاه باشد که آن نقطه در عرض جانب دشمن گیرد که ضرر برساند
در سیر لزا و بنا باید داشت بلکه خلاف توقع بظهور آید چنانکه اگر نقطه باد در سیم انتها یابد
لازم است که نقطه آب در چهارم نباشد یا نقطه از در چهارم منتهی گشته و می‌باید که باد در سیم
مسعود بود یا خاک با دل منتهی نحو آب در دوم نباشد یا آب در دوم منتهی گردد و باد در
اول نباشد زیرا که چون در این مراکز باشند درست و مقوی تدبیر و غدر کننده و در عرض
جانب دشمن گیرد و در شجره دیگر یافته که چون باد در سیم انتها یابد می‌باید که آب در چهارم
فایده نباشد چه آب در چهارم خاک می‌شود و در عرض میان هوا و خاک فضا تمام است
آتش مراکز آتش را فصل صیف و باد آب امتزاج فصلین در زمستان بعض امتزاج
زمستان بربیع و باد در مراکز باد ربیع و آب در آب زمستان و خاک در خاک پاییز
و آتش در هوا یا عکس امتزاج بهار بصیف و باد در آب یا عکس امتزاج فصلین در
زمستان بعض امتزاج زمستان بربیع و آتش در خاک یا عکس امتزاج صیف
بخریف و این عناصر مشترکه که در مراکز یکدیگر این صورت دارند و آنچه غیر مشترکانند
با عنصر مخالف و متضاد دلالت بر کثرت و تخفیف اعتدال آن فصل کند چنانکه اگر
آتش در آب منتهی گشته دلالت کند بر نقصان برودت در فصل شتا و اگر آب در آتش

نقطه در خانه انتها یابد جمیع مشترکات را منظور باید داشت معنی ... آن نقطه را هم منظور دارد ...
مثلث ... در ۳
با نقطه ... در ۳
خاکا
آ ت ۳
باد ۳
بجهت ... فصل و ... عملی است

اشها باید و لیکن فلت گرمی بود در فصل صیف و اگر باد در فلک منتهی گیرد دلالت بر قلت
یبوست کند در فصل خریف و اگر بر عکس بود یعنی خاک در هوا دلیل قلت رطوبت بود
در فصل ربیع باد آتش در آتش دلالت کند اول روز تا چاشت و در باد از چاشت
تا ظهر و در آب از ظهر تا عصر و در خاک از عصر تا غروب و آب در آب از اول شب
تا شام و در باد از شام تا خفتن و باد در آب از خفتن تا نصف شب صبح و در خاک از صبح
تا طلوع آفتاب و باد در آتش دلالت کند بر حمرة السماء و شفق و در نیم تیرگی هوا و آتش
در هوا دلالت کند به شهب و نیازک و خم ذوابه و باد در آب دلالت کند بر نزول
باران ها و رطوبت ابرها و آب در باد دلالت کند بر رعد و میغ و باد در خاک دلالت کند
بر غبارها و تیرگی هوا و زلزله و خرابی اماکن و شکستن سکنه و پراکندگی اشیا

فایده در سعادت و نحوست اشکال بدانکه در سعادت مفرط بعده مفرطه
مرکب بعده و درین اشکال من حیث الطبع تضاد و تخالفی نیافته اند بلکه
توافق و تداخل تام محقق است و و اگرچه سعادت کلی مستورست اما عدم
توافق و تداخل طبیعی لازم می آید چه اگرچه نقطه موافق در ذات دارند اما بالضروره
حی لقعر و تضادی در یک نقطه دیگر بطور رسیده این دلالت بر تمامی سعادت نمیکند
و در سعادت هر یک بعضی از بعضی بهتر اند چنانکه یکتا که اکثر است و نصرت الخارج یکتا و
کمتر و دیگر است و و پنجم است و چهارم است و اگرچه او در سلعه
دانسته اما من حیث العنصری در ذات او عدم اعتبار و بقا یافته اند و سعادت او را
بکمال دانند و نحس مفرط اند و مرکب اما در عدم بقا
و اعتبار محقق است بجهت نفی عنصری و در فی الجمله اعتبار و در نحوست

ظاهر سکیه

ظاهر سکیه و در و فی الجمله بقا و اعتبار در نحوست یافته اند و نحوست
و یکتا یکی است و در نحوست بیشتر یافته اند بواسطه عنصر و تو واسطه
کمک عنصر و فساد و در کدورت و نکبت و و نحوست آن
یکتا و و پنجم است و تابع منصب اند باسه اسم یکتا و مانند
پنجم است و باسباعی کمتر و دیگر است در خروج و دخول و انقلاب و ثبوت هم برین
منوال اند فایده در نظر و نطق و اتصال و انفصال بدانکه نقطه هر دو اشکال ناری
و مراکز آن در مجموعه متعلق اند به نظر و نقاط هوائیه و اشکال هوائیه و مراکز هوائی منسوبند
بنطق و نقاط مائیه و اشکال و مراکز مائی منسوبند باتصال و نقاط خاکی و اشکال خاکی و
مراکز خاکی منسوبند بانفصال پس نقطه آتش اول و شکل اول و خانه اول که
است منسوبند بنظر مطلق و خانه پنجم و منسوبند بنظر و نطق و خانه نهم و منسوبند بنظر
و اتصال و خانه سیزدهم منتقل است بنظر و انفصال و از نقطه هوا و و خانه
ششم منسوب است بنطق مطلق و خانه دوم و منسوب است بنظر و نطق و انفصال و خانه
دهم و متعلق است بنطق و اتصال و خانه چهاردهم و منسوبند بنطق و اتصال
و انفصال و خانه یازدهم و نقطه مائیه و منسوب است باتصال مطلق و خانه هفتم
و طریق منسوبند باتصال و نطق و خانه سیوم و منسوب است باتصال و نظر و انفصال
خانه پانزدهم و منسوبند باتصال و انفصال و نقطه ترابیه و خانه شانزدهم منسوبند
بانفصال مطلق و خانه دوازدهم و منسوبند باتصال و انفصال و خانه هشتم و
منسوبند بانفصال و نطق و خانه چهارم و متعلق اند بانفصال و نظر و چون این صورت
تحقیق پیوست باید دانست که ناظر است و جماعت ناظر لحیان و ناظر

وفرج ناظر قبض الداخل و همچنین اشکالی که از نتیجه احداث کنند خطی یکدیگر خواهند داشت بلا جهة ناظر یکدیگر خواهند بود و چون اشکالی که از نتیجه احداث کنند نطق بیکدیگر خواهند داشت و چون اشکالی که از نتیجه شوند اتصال بیکدیگر دارند و چون اشکالی که از نتیجه شوند انفصال بیکدیگر دارند و چون اشکالی که از نتیجه احداث کنند انفصال دارند و چون خواهند بدانند که رؤیت شخص مصر کنند یا نه شکل طالع با شکل منسوب الی المضمیر را نظر کنند اگر مفتوح بود سعد و مبارک باشند و اگر منسد بود مفتوح کنند اگر نتیجه در هر دو بود دلیل رؤیت بود خصوصا در مراکز ناریه و اگر سعد هم بود دلیل عدم رؤیت بود و همچنین در نظر و نطق و اتصال و انفصال را هم از سعادت و نحوست شکل که صورت بندد بعد از افتتاح یا انعقاد گویند چنانکه کاه باشد که از نتیجه سعدی نحس مفتوح یا معقود سعدی اخراج شود دلالت کند بر سعادت کبری و اگر از سعد نحس صورت بندد دلیل توسط بود و اگر از نحس نحس تولد کند دلیل نحوست مطلق بود و تکرار شکل و نتیجه در مراکز علیه دخیل است در احکام چنانکه اگر شکل مذکور در عاشر تکرار کند یا واقع شود دلالت کند که رؤیت ارباب مناصب مصر کند بر وجه خوب بشرط سعادت و قوت شکل مذکور و اگر واقع شود در هشتم دلیل رؤیت شخص بود که خوف و ترس در آن بود و خالی از کراهیتی نخواهد بود و همچنین اگر در پنجم بود رؤیت اولاد یا محبوب میسر گردد و در باقی مراکز بر این نسق احکام استنباط میکنند

فایده

اگر شکل مذکور که در اول واقع شود در حال رؤیت میسر گردد و اگر در مابین بود در مستقبل و اگر در مابین بود رؤیت واقع شده قبل از این و با ز اگر در مسکن خود بود در حال واقع شود و اگر مقدم بر مسکن بود دلیل ماضی باشد و مؤخر دلیل مستقبل و همچنین در نطق و اتصال

دانفصال این صورت لازم می‌آید در احکام و باز نظر باید در شکل نتیجه که با طالع چه نظر دارد اگر در تثلیث بود دلیل رؤیت نیکو بود و از آن دلیل سرور گردد بر وجه اعلا و اتم و اگر در تسدیس بود متوسط و اگر در مقابله بود دلیل عداوت کلی باشد بتخصیص نحس بود و در تربیع متوسط و اگر در اوتاد مراکز بود رؤیت واقع شود و اگر در دوم یکدیگر باشند عدم رؤیت در واسطه مال و مدلولات ثانی بود و اگر در ششم باشد بجهة سحر و عقود و امراض و مدلولات سادس و اگر در ثامن بود بجهة خوف و ترس و بیم و در و ... بجهة اعمار و حبس و قیدهات

فایده بدانکه ... بمنزله مزاج واقع است و این مرتبه ام من حیث الترکیب اتم خوانند و من حیث البسایط انقص و بعده اشکال سباعی این اشکال بمنزله قوای سبعه اند و در صورت افراط مطلق محقق است و در این صورت افراط معتدل تام و اشکال سداسی بمنزله جهات ستة اند و لهذا ایشان را معتدل تام خوانند و چه در افراد و ازواج مساوی اند در وسط افراط معتدل و تفریط تام و تفریط معتدل واقعند و لهذا اشکال مستمر اند اشکال ثمانی اند و خماسی بمنزله حواس خمسه اند در طبایع ایشان تفریط معتدل محقق است چنانکه ذکر یافت و طریق بمنزله ارکان و طبایع واقع است در ذات و من حیث الترکیب تفریط تام محقق است
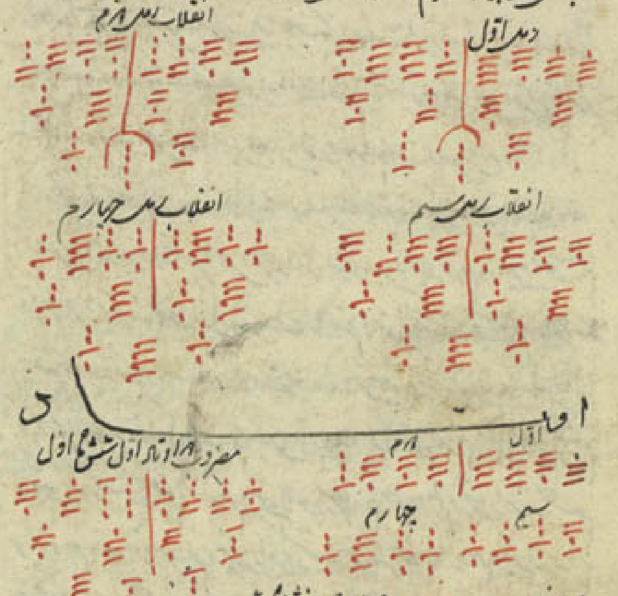
فایده بدانکه اشکال سباعی در عقدیات تابع ثمانی اند و در ... تابع کمال سداسی و اشکال سداسی در عقدیات تابع سباعی اند و در حلیات تابع خماسی و اشکال خماسی در عقدیات تابع سداسی اند و در حلیات تابع رباعی و در امتزاج ثمانی در رباعی چون تا تمر کند موالید ثلاثه صورت بندد چنانکه دایما اشکالی که از این اشکال من حیث الامتزاج متولد شود یا مفتوح بود یا منسد و بالعکس پس در هر صورت که نظر کنی در غلبه صورت سه صورت غالب بود در زوجیت و فردیت چنانکه در امتزاج

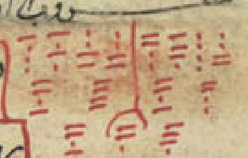
ازین الشکلین و احداث کنند و در صورت اول عقبه سه زوج است و در ثانیه
۳ فرد و هیولی مولدین محسوس کنند و چنین افراد و ازواج شکلین را ملحوظ داشته نظر سازیم
عناصر اربعه و در بچه مذکور شده در اشکال بباعث و خاصیتی تحقق است که زاده عقرب و نفس
اند و اشکال سه اسی بنا بر اولاد و شرکا اند والله اعلم **فصل هفتم** در معرفت
استخراج رمل سالیانه علما این فن متفق اند که رسیدن جرم شمس باول ثانیه حمل
نتیجه بجز کل حالات هر کس رملی زنند و احکام یک ساله کما هو حقه استخراج نمایند
چنانکه مشهور است و در ثبوت و در استخراج آن طریق متعدده بیان نمیم اندا ما الشهر.
اعمال آن است که چهار رملی زنند ۱۳ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ آن رمل را بر گیرند و امهات
سازند و با تمام رسانند و همچنین بر نسق مذکور از این رمل اشکال از سر اگر مذکوره
بر بسیکرند تا بثبوت رسد و علامت ثبوت آن بود که آن رمل عود کند یعنی سیزدهم
در اول آید و دهم در دوم و یازدهم در سیم و چهاردهم در چهارم یا آنکه متولدات
و زایدات رمل آخر یکی شود بار رمل ما قبل و باید که هم این رملها متغیر نشود و چون
این رمل بثبوت رسد او تاد چهار رمل را بر گیرند و بر حساب یکدیگر نهند نحو که ربیع
و خریف بمقابل یکدیگر شتا و صیف و شتا مقابل یکدیگر و این اوتادها اربعه مذکوره را
ضرب نمایند و از آن هشت شکل استنباط کنند و این رمل تمام سال است و آنگاه
باشد که چهار شکل اول را امهات سازند و تمام نمایند ششماه اول است و چهار شکل
دوم را هم بر این منوال تمام کنند ششماه آخر بود و چون خواهند که شهور تقسیم
کنند آن رمل ششماه اول ۱۲ هر شکلی و نتیجه آن را به یکماه دهند و همچنین
در ششماه آخر این عمل کنند و دو شکل شهر فرد از سیزدهم و چهاردهم و میزان

یا آنکه متولدات
وزایدات یکی باشد

ششماهه آخر

ششماه آخر رمل استنباط کنند و اگر خواهند که در هیجده کنند از هر شکلی ده روز
احکام استنباط استخراج کنند و غیبت الا ما نی او تمام رمل تمام سال باشد و مایک رمل
از برای مثال پایان کنیم تا بر مبتدی آسان آسان گردد و ما را بدعای خیر یاد آورد





وهمین شش ماه اول بقولی
رمل عام سال است و ماه دو
رمل را بیان نمودیم تا واضح باشد و بعید را
آگاه کرداند کرا باعث دعای خیر شود

نوع

نوع دیگر

وبعضی گویند بجهت هریک از شهور رود و بیجه و هفته می باید که چهار شکل کامل استخراج کنند
تا احکام باتمام استخراج توان نمود و درین صد قیمتی تمام یافت میشود و معلوم شده
اکثر این معنی را محققی دانسته اند و در کتب مذکور نیست بواسطه نفاست عمر و این قاعده
بدلالت استخراج و امتزاج صورت میابد چنانکه امهات امتزاج را بربیع دهنده و نبات را
بصیف و متولدات را بخریف و زایدات را بشتا و بازاو نام رسی امتزاج فصل
اول باشد و ما بر فصل ثانی و زاید فصل ثالث و زایدات فصل رابع و بازاو تا
هر فصلی از فصول اربعه ماه اول باشد و ما بر ماه دوم و زاید ماه سیم و زایدات
فصل شتا باشد و بازاو تا هر ماهی دهیجه اول بود و ما بر دهیجه دوم و زاید دهیجه سیم
تا آخر بر امهات هفته اول و نبات هفته دوم و متولدات هفته سیم و زایدات
هفته چهارم و اگر خواهند روز بروز نویسند رسی هفته را تمام نمایند و شکل اول
و دوم و نتیجه بروز اول دهند و شکل سیم و چهارم و نتیجه را بروز دوم و پنجم و ششم
و نتیجه را بروز سیم و هفتم و هشتم و نتیجه را بروز چهارم و نهم و دهم و نتیجه را بروز پنجم
و یازدهم و دوازدهم و نتیجه را بروز ششم و سیزدهم و چهاردهم و نتیجه را بروز
هفتم و همچنین تا آخر بر عمر میشود و خمسه مسترقه از شانزدهم شهور سنه اثنی عشر
برگیرند چنانکه هر دو شکل و نتیجه به یک روز دهند و ما بامثال روشن بازنمایم

امتزاج امهات بهار	نبات امتزاج صیف	متولدات امتزاج خریف	زایدات امتزاج شتا
فصل	فصل	فصل	فصل

فروردینماه

فروردینماه اردیبهشتماه خردادماه

تیرماه مردادماه شهریورماه

مهرماه ابانماه اذرماه

دیماه بهمنماه اسفندارماه

خمسه مسترقه

واینکه در بالا مذکور شد که هر شکل را با نتیجه به یکماه دهند بعضی اول و دوم و سیم را بدین طریق

خردادماه تیرماه مردادماه شهریورماه

مهرماه ابانماه اذرماه دیماه

بهمنماه اسفندارماه خمسه مسترقه غایة الامان

اما هر چون بچهار مرتبه یا پنج یا شش شهری گردد انچه از چهار تجاوز کند طرح نمایند
و در باقی فصول و شهور بدستور مذکور استخراج نمایند و هرچون از پنج مرتبه درگذرد
دران سال تشویش بسیار بصاحب سر عاید گردد چرا که بهترین

مراتب چهارست چه او را کامله خوانند و چهار مرتبه و هر مرتبه ثبوت رسد و او را حسب
سکیهه و اکمال مراتب آن رمل و دریں عمل طرق متعدده گفته اند و حق آن است که رمل
اصل را معتبر دانند چنانکه اولها او فصل ربیع باشد و ما بین فصل صیف و رابع
فصل خریف و زایدات فصل شتا و همچنان میشود که آنچه در اول رمل اصل است در اول
فصل صیف باشد و همچنین در اول ماه صیف و آنچه در دوم باشد در اول فصل ربیع باشد و
همچنین در اول ماه ربیع و آنچه در سیم موجود بود در اول فصل خریف باشد و آنچه در سیم
باشد در اول فصل شتا موجود بلکه در اول ماه شتا و درین عمل هیچ احتیاج به مناسب
طبیعی او تمام نیست و بر علم جمعی رمل اول را و تد الوتد کنند و بر نسق مذکور عمل نمایند
و بعضی گویند که چون در سه مرتبه ثابت شود او تمام رمل اول را در دوم ضرب کنند
و دوم را در سیم و جمعی بطریق مذکور بعمل آورند و جماعتی از رمل اول استنباط احکام
کنند چنانکه بهر ماهی از یک شکل گیرند تا بهر تمام شود چنانکه از شکل اول احکام
فروردین ماه استخراج کنند او را طالع سازند و دوم را لجیب شکلی طلب نمایند
حال ماه و منسوبات دوم را از آن گویند و سیم او را طلب کنند و حال عشایر و اخوان
و منسوبات ثالث را از آن گویند و دریافتن خانها و منها لتس این جنس عمل شود این بعض
خلاصه اعمال از طریق رمل سالیانه توقع و تر صدیست لذا لبان این علم اگر چه این علم علم
انبیا و مرسلین است و از علوم غریب عزیز و مکرم دانند و از اهل پوشیده دارند اهل محققین دانند
تمام شد کتاب رمل ۱۲۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم
این رساله ایست وجیزه درین فن هر کس بهمین اکتفا کند از مطولات این فن مستغنی خواهد

بود قال الشیخ احمد و المحمد المغربی رحمهم الله اذا اردت فتح باب کنزها وحل رموزها فاعرف الطالب
والمطلوب والطالب المطلوب والعرف نظرهما ونطقهما واتصالهما وانفصالهما واعرف المسئول والشاهد
والحاکم والدلیل والسر والمستدل علیه هو الحاکم الکل فان هذا المثلثات هی الحجة والموانع بین الطالب
والمطلوب واعرف الاوتاد الاربعة الظاهرة واوتاد الاربعة الباطنة واجمع بین الظاهر والباطن حتی
یظهر لک الاطلاع علی السرایر والضمایر واعرف الموالید والسواقط ویظهر لک منهما الحال والماضی والمستقبل
لا شک فیه ثم اعرف غلبة المطلوب وخفائه وسلم سکنه وداره واعرف حضوره ونزوله وانتقاله
من منزل الی منزل وکذلک الطالب واعرف من هو سماوی او ارضی وعلیک بتکرار فی الاوتاد والاوتاد
والسواقط وحکم الوتد فی القوة الکثیرة والمرتبة العلیا والموالید وسط والزوایا ضعیف واعلم ان کل شکل
او نقطة استوی الی ثانی عشر سقط نفسه منه وانحبس فاذا وقع فی الطالع شکل مفرد فی الظاهر
والباطن فهو من اصل الاصول ان الفرد فی الفرد وجود فی الوجود والفرد فی الزوج وجود فی العدم والزوج
فی الفرد عدم بعد الوجود والزوج فی الزوج عدم فی العدم وهذا اصل اساس الرمل فاعلم ان الاول
هو الطالع والثانی هو المسئول والثالث هو الرابع حاکم والخامس الید والسادس سر والسابع
مطلوب والثانی عشر مطلوب المطلوب والخامس عشر مسئول الاول وتد والحال والثانی ماضی والمستقبل
والثالث زایل وماضی ونقطة النار تدل علی الاتمام والهوائیة بسریع والمائیة للشهود والترابیة
علی السنین والنار تدل علی الضمیر والذی فی قلب یلع الهوا تدل علی المدة العدد والماء
تدل علی استخراج الاسم والترابیة تدل علی الخبر والدفین والنار تدل علی ملوک الجبابرة والنهار تسمی

الحجب

وطعمه مرّ والهوا يدل على الوزرا والامرا والمستعدين والتجار وطعمه حلو والماء يدل على اوسط الناس والارضي
وطعمه مالح والتراب على ادنى الناس والارضين ولين وطعمه حامض واللون للنار والرائحة للهواء والطعم للماء والوزن
للتراب والخفيف المطلق للنار والخفيف المضاف للهواء والثقيل المطلق للتراب والارتفاع للنار والطول للهواء والعرض
للماء والعمق للتراب واللطيف للنار والبسيط للهواء والمركب للماء والكثيف للتراب والنار يعطي الحرارة
والهوا يعطي الرطوبة والماء يعطي البرودة والتراب يعطي اليبوسة والنار للمعادن والهوا للحيوان والماء للنبات
والتراب للجمادات والنار صفراء والهوا دم والماء بلغم والتراب سوداء والنار اصبع والهوا شبر والماء للذراع
والتراب قامة والنار بمعنى بلا حس والهوا حس بلا معنى والماء حس ومعنى والتراب لا حس ولا معنى والنار للروح
والهوا للعقل والماء للنفس والتراب للجسم وهذه الكلمات صحيحة في هذا العدد وحكم عنصر المذكور بهذه
النمط ان خذنا للاول والخامس والتاسع والثالث عشر ودولة ها شكلا وعنصرنا ربه الشكل نار النار
وجهة النار هذا وحكم في شي ترتيد والهوا الثاني والسادس والعاشر والرابع عشر خذ وقيم شكلا وبذلك حصل
الهوا والماء ٣ و٧ و١١ و١٥ وقيم شكلا والتراب كذلك وبه الحكم بالعنصر المذكور وحكم العناصر
المذكور بحقيقة حاجة لما سلم